



Ketabton.com

اختصار وقایع

مهم هفته

در کشور

پنجشنبه ۸ جوزا :

قرار داد ترانزیتی بین دولت جمهوری افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی دروزارت تجارت عقد گردید .

• • •

پروتوکول مربوط به امداد تغذیگی دولت اتحاد جماهیر شوروی جهت مساعدت در تهیه و طرح پلان اول جمهوری افغانستان در عمارت وزارت پلان به امضاء رسید .

شنبه ۱۰ جوزا :

خطاندازی پلان تفصیلی ساحه رهائش شهر کندهار که برای هزارو دوصد خانواده در نظر گرفته شده توسط انجیران آمریت تسیر سازی وزارت فواید عامه ادامه دارد .

• • •

وزیر فواید عامه از جریان کار سرکها و برخی تاسیسات دیدن کرد .

• • •

وزیر صحیه باشاملان کورس انتانت معدوی و امعایی ملاقات نموده آنها را پیش بوظایف حساس و پرمسئولیت شدن در برابر صحت و سلامت هموطنان متوجه ساخت .

• • •

یکشنبه ۱۱ جوزا :

دولت جمهوری افغانستان فیصله نمود تا بانکها و بانکداری در افغانستان ملی گردد . این فیصله به تاسی از مشی دولت جمهوری به منظور ایجاد یک اقتصاد سالم در سکتور های دولتی و خصوصی استفاده از منابع مالی داخل کشور به طریق ازدید تولیدات ملی و بالاخره نیل به اهداف انقلاب دولت جمهوری صورت گرفته است .

• • •

ایالات متحده امریکا در چوکت چار موافقت نامه جدیدی که بتاريخ ۱۰ جوزا در کابل غور شد در اعمار یک تعداد پروژه های انکشافی افغانستان کمک بلاعوض مینماید .

دوشنبه ۱۲ جوزا :

پوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور که بنابه دعوت حکومت بلغاریا چندی قبل به آن کشور رفته بود بروز یکشنبه بکابل مراجعت کرد .

• • •

کار ساختمان یک سرک موتر رو بطول پانزده کیلو متر در ولسوالی سید آباد ولایت وردک روز ده جوزا توسط پناهنگلی عبدالصمدوالی آنجا آغاز گردید .



از بالا به پایین:

پناهنگلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه اعتماد نامه سفیر کبیر جمهوری کوریا را در قصر ریاست جمهوری می پذیرد .

• • •

پناهنگلی علی احمد خرم وزیر پلان و پناهنگلی ایلدوت سفیر کبیر امریکا بعد از امضای موافقت نامه همکاری بلاعوض امریکا در یک عده پروژه های انکشافی افغانستان .

• • •

پوهاند دوکتور نظر محمد سکندر وزیر صحیه هنگام تمهیداتگذاری الحاقیه سوخت افغانستان در محوطه آن فابریکه .



در خارج

جرالد فورد رئیس جمهور امریکا دیشب به مرکز بلژیک و محل اتحادیه پیمان ناتو وارد شد .

• • •

اسحق رابین صدراعظم اسرائیل اظهار داشت که وی با تشکیل دولتی برای فلسطینی ها مخالف میباشد زیرا این دولت برای اسرائیل حیثیت پیمساعتی را خواهد داشت .

• • •

احزاب مخالف پاکستان برای یکساعت در جلسه اسمبله فیدرال آن کشور اشتراک ورزیده و بعداً برای ادامه مقاطعه خود با پارلمان پارسیگ از جلسه خارج شدند .

شنبه ۱۰ جوزا :

انور السادات رئیس جمهوریت عربی مصر که اکنون پس از سفر یوگو سلاویا در اطریش بسر میبرد در مورد ملاقات خود با جرالد فورد رئیس جمهور امریکا در سالزبورگ توضیحاتی ارائه کرد .

• • •

جرالد فورد رئیس جمهور امریکا در ختم کنفرانس پیمان ناتو گفت: بزرگترین موفقیتی در سفر او پایبندی این بوده است که به

اعضای پیمان ناتو اطمینان دهد که امریکا به سیاست انزوا طلبی متوسل نخواهد شد .

• • •

یکشنبه ۱۱ جوزا :

رشید کرامی صدراعظم منتخب لبنان هنوز موفق نشده است هیات حکومت جدید خود را تشکیل بدهد و قرار معلوم از همکار خود کمال جمیلان که از جناح چپ نمایندگی میکند دچار مزاحمت شده است .

• • •

دوشنبه ۱۲ جوزا :

مجلس نماینی کنفرانس عالی فورد و سادات در شهر تاریخی سالزبورگ اتریش پایان یافت .

• • •

بعد از شش ماه تصادم شدید بین افریقایی های رودیشیا رخداد که در آن پانزده نفر کشت و سدها نفر مجروح گردیدند .

• • •

رشید کرامی صدراعظم منتخب لبنان از همه لبنانی ها تقاضا کرد بگویند کشور را به حیات نورمال آن برگردانند تا این زمین همسیر شود که به امور عامه توجه عمیق تری صورت بگیرد .



عکس روی جلد: ایزابل اجانی ستاره فرانسوی

نظاره از پام دنیا

بیائید باهم از شهر تاریخی بامیان دیدن کنیم

کوریا - یا بامداد آرام

آرزو بیکه گل کرد

راز هاز زندگی برندگان

جشن های تا بستانی در جاپان

آفت عصر برای گروتمندان اختطاف کنندگان درکیمین اطفال

رادار علیه ملخ

همکاری درفضا عملیه اتمال در پرواز های کیهانی آینده

در شهر کابل

لحظات در تصویر

بیکر تراش پیرم و باتیشیه خیال

تابلوی متن چهره باوقار يك زن افغان از آن زنانیکه برده باری ، شهنامت، زحمتکشی رابالاترین صفت می بندارند و در بزم و رزم یاور و غمخوار مرد است.

لطفا تصحیح شود

در شماره ۹ ژولنون دبرخی از شماره های این افلاط چاپ شده که باید تصحیح شود: در صفحه ۱۶ در ستون اول سال تولد میرمن سراج به ۱۳۲۴- و در صفحه ۶۰ زیر کلیشه میرمن حبیبه به میرمن هاجره که برآورد در صفحه ۸ در شرح عکس اول حرف «د» به «الف» عوض شود.

در صفحه ۶۰ زیر عکس فقیری به سید محمد نبی معلم لیه حبیبه تصحیح شود.

بتاسی از این فر موده موسس جمهوریت و برای اینکه بانکداری به نفع اکثریت مردم سهم فعال خود را ایفا نموده باشد ایجاد می نمود تا یک سیستم مجهز و موثر بانکداری در افغانستان ایجاد گردد تا بعد ازین از انحرافات و تشبیهاتی جلوگیری بعمل آید که از ناحیه قسمتی از فعالیت های بانکی و بانکداری به محور اصلی اهداف بانکداری و بموازین عدالت اجتماعی سازگار نبود.

با مطالعه ما هیت کلی مداخله دولت در امور اقتصادی جا معه هدف ایجاد پیشرفت و بهبود او ضاع اقتصادی و بلند بردن هرچه بیشتر سطح تولید رو شن میگردد مگر هدایت وار شاد اقتصاد و مداخله در فعالیت های اقتصادی جامعه تنها به بهتر و بیشتر تولید کردن منحصر نمانده و در همین زمینه محدود نمیشود بلکه توزیع بهتر ثروت ها و در نتیجه ایجاد تعادل اجتماعی بین طبقات و قشر های مختلف اجتماعی نیز از مهمترین هدف های سیاست اقتصادی دولت ها بشمار میرود.

به همین ترتیب مداخله دولت در امور اقتصادی به اهداف دیگری در ساحت بین المللی و حفظ استقلال و حاکمیت ملی نیز متوجه میگردد. بهر حال اکنون که با ملی شدن امور بانک و بانکداری، فعالیت های بانکی از تضمین و حمایت دولت بر خوردار میگردد و اعتبارات بانکی از تنظیم و رهبری بهتری بهره مند میشود و این امر با جلب سهامداران بیشتر و جذب پول ها و سرمایه های راکد ساحت فعالیت های بانکی را نیز رو به توسعه میکند و تدویر معاملات بانکی از قبیل حساب جاری، امانات و پس انداز ها بصورت اکتیف از لحاظ حجم و مقدار قابل انکشاف تلقی میشود و با این مساعدت ها منافع ملی که در نتیجه فعالیت های بانکی عاید میگردد بر خدمات اجتماعی و اقتصادی موثریت بیشتری را حائز و موید پلانها و طرحهای انکشافی مملکت میگردد که از این طریق نیز عدالت اجتماعی که از مناسیر علیای نظام جمهوری ماست بوجه احسن رشد و اعتبار یافته و به قاطبه مردم افغانستان یکسان خدمت می شود.



سپیک ژونون

دولت جمهوری اسعار خارجی را در کشور کنترل چندی خواهد کرد. دولت از دوران پول در بازار سیاه سر سود فاحش جلوگیری بعمل خواهد آورد و امانات و پس اندازها را در بانکها تشویق و تضمین خواهد کرد. ازیانات رئیس دولت

بنجشنبه ۱۵ - جوزای ۱۳۵۴ - جمادی الاول ۱۳۹۵ - ۵ - جون - ۱۹۷۵

بانک ها ملی شد

طی هفته گذشته ملی شدن امور بانک و بانکداری در کشور از خبر های بود که از يك اقدام موثر و مثمر دیگر در جهت تحقق اهداف خدمت به اکثریت مردم مژده بخش افتاد و جامعه ما تو فوق یافت تحت لوای با عظمت جمهوریت جوان خویش در حدود تامین منافع و رفاه اکثریت مردم حرکت مثبت دیگری را بمنظور خدمت متعادل ساختن اقتصاد کشور تنظیم نماید. این اقدام که متکی به اهداف و تضمین خواهد کرد.

رمز معاشرت

تحقیقات در ساحت روان‌شناسی و انکشاف این دانش که به تناسب سایر رشته‌های علمی آنرا جوان می‌گویند از رازهای مبهمی برده برداشته و تا اندازه‌ای برای درمان امراض و بیماری‌هایی در دنیای نا مرئسی و پنهان روح آدمی به توفیق رسیده که امروز با استفاده از این دانش برای بیماران روحی و آنانی که به آشفتگی‌های روانی گرفتار اند امید درمان و تسکین و شفا از آلام گنگ را میسر ساخته است.

میدانیم انسان‌ها هم‌نظور یکدیگر در برابر نیازهای بدنی به خوراک، پوشاک، هوا، آب، مسکن و وسایل تأمین کننده راحت جسمی احتیاج دارد همانطور که پهلوی آسایش و آرامش روان یک سلسله نیازهای مندی‌های اساسی او باید برآورده گردد.

احتیاج به محبت، آزادی فکر و عمل، امنیت خاطر، عزیز و محترم بودن، معاشرت و امثال آن خواسته‌های دیگر روحی از جمله نیازهایست که هم‌زمان وقتی بیابان خود رجوع و با خود خلوت کنیم پیمان و سلسله آن بهتر برای ما معلوم میگردد.

چنین نیازها در صورتیکه برآورده نشود متناسب بدرجة محرومیت در آدمی عقده تولید میکند و این عقده‌ها است که سرچشمه زلال و شفاف روان آدمی را تیره و آتینه بی‌غبار روح او را مکرر میسازد، در نتیجه این کدورت، بیماری‌های مختلف پنهانی که ریشه در دوزخ و آزار آن فقط در جهان مبهم روان آدمی تنیده می‌شود و از همان عالم ابهام حیوانه

می‌زند و باخلق، عادت فکر و عمل شخص ظاهر می‌نماید. و نما می‌گردد دو تعادل روح انسان را بهم می‌زند و این روح نا متعادل است که از انسان سلب راحت می‌نماید جریان عادی زندگی او را به اختلال مواجهه می‌گرداند و چه بسی که این عامل در شکل منفی آن محرک گرایش به اعمال خطرناک میگردد.

متکی به مطالبات وسیع در ساحت روان‌شناسی، علما از لجاجت عادی اطفال و از نوسانات و ارتعاشات عادی عصبی افراد تا حرکات جنون آمیز، جنایت‌ها، چاق‌کاری‌ها انحراف از واقعیت‌های قبول شده در اجتماع و انواع سقوط در فساد و اضمحلال اخلاقی را نتیجه عقده‌ها و مریضی‌ها میدانند که در روان آدمی از ناحیه محرومیت نیاز مندی‌های روحی انسان رخنه میکنند، تکوین می‌یابد، ایجاد میشود و ظاهر میکند. درست مانند مراحل مختلف سیر امراض جسمی در بدن انسان.

بشتر در جمله یک سلسله نیاز مندی‌های روحی از نیاز معاشرت تذکر رفت، با توجه باین حقیقت که انسان فطر تا یک موجود اجتماعی است. معاشرت با دیگران از نیازهای عمده او تلقی می‌شود. همانطور که محرومیت درین ساحت موجب تکلیف

روحي و آزار باطني شخصي می‌گردد همانطور اگر به سلامت معاشرت التفات نشود و معاشرت شخص سليم نباشد زیا نها و خسارتی عاید او میگردد که جبران و تلافی آن درد ناک و عمری سرا سیمگی ویریشان حالسی را به شخص تحمیل خواهد کرد دانشمندی‌ها پرسیدند خارج از مصروفیت‌های تعلیم و تدریس، مطالعه و تألیف دیگر اوقات را به چه گرفتاری و بکدام شغل می‌پردازیم؟

او در جواب گفت به تجارت! باز پرسیدند تو که مدرک و متالی سرمایه و ثروتی نداری و همواره بجز جافه دویشی در سر و برت ملاحظه نشده چگونه سوداگری داری؟

او گفت وقتی از حلقه درس فارغ و از انزوای مطالعه کنار می‌روم برای درمان تنهایی دو به معاشرت دیگران می‌آورم این خود یک نوع تجارت است که قسمتی از وقتم را میدهم و به ارضای میل و غریزه می‌پردازم که فرار از تنهایی را بمن حکم می‌کند.

همچنین وقتی با طرف معاشر می‌شوم در فکر آنم چیزی از خوبی‌هایی که در خود تشخیص میکنم باو بدهم و چیزی از خوبی‌های او ببرد دارم و به همین ترتیب چیزی هم از بدی‌ها و از زشتی‌ها و عادات بد او عبرت بگیرم و آن نقایص را از وجود خود از اخلاق و کردار، خود، از حرف و بیان خود طرد کنم که باز هم این یکتای تجارت منفعت بار دیگر است که بمن موقع میدهد هم در اصلاح معاشر و مباشر خود بکوشم و روزنه خوبی‌ها را بر او بگشایم و هم با برداشت نیکی‌ها و خوبی‌های او و عبرت از انفعالات و خلق منفی و کردار نا مطلوب او در پی اصلاح خویشتم باشم. پس چه تجارتی بهتر از این که برای سود سلامت روان، توسعه روحی و نشاط روان بار می‌آورد؟

صحبت بر سر معاشرت بود و این مثال هم بخاطر توضیح مطلب مجمل و زیاد قابل بحث و انشراح است که در مورد انتخاب معاشران و نحوه معاشرت با دیگران و هدف از آن باید ارزیابی میشود.

تا بای مبارات و دوری از دیگران در بین نیاید، تا دیگران از آمیزش با دیگران و از انتخاب دوست و معاشر بار ندامت و زیان قتیاع عمر بر شانه‌های ما سنگینی نکنند بهتر است در انتخاب معاشر و رفیق محک و ملامتی که تصویر معاشرت و تفکر آن دانشمندان و همواره در خاطر ما روشن نگهدارد در اختیار ما باشد. در غیر آن رفیق نا هموار و مصاحب سیه نام داغ دل و بار خاطر همیشگی خواهد بود.

وقایع

مهم

سیاسی

مفید

تحلیل و تفسیر سیاسی هفته

بقلم جوینده

دریچه امید صلح

در شرق میانه

اسرائیل چه منظور نظر دارد آیا بقسای
اسرائیل مفهومی حفظ اسرائیل را در سر حدان
قبل از ۱۹۶۷ دارد یا مناطق اشغالی را نیز
دوبر میگیرد.

سائز بودگ:

مذاکرات دوازده سائز بودگ مسلمانان قبیل
سوالات روشنی انداخته است مخصوصاً صا که
سادات با موافق استوار از سابق با اطمینان
از دوستان عربی و با اعتقاد باین اظهار وی
که (فورد مردیست دوست و صمیمی) دد برابر
فورد فرار گرفت.

گرچه نتیجه مذاکرات و تفصیل مذاکرات
تا وقت ملاقات فورد با اسحق رابین مکتوم
گذاشته شده است، اما همه حلقه ها با یکن
عقیده هستند که فورد در این ملاقات و
مذاکرات طرح جدیدی که از طرف امریکا برای
شرق میانه تهیه شده است با سادات در میان
گذاشته و روی همین طرح تبادل نظر شده
است.

افتتاح کانال سویز

فردا ۱۵ جوزا کانال سویز با تشریفاتی
افتتاح میشود. سادات باین تصمیم و رفتن
بسائز بودگ آرزو مندی خود را برای صلح

باتبایات رسانید و عکس العمل اسرائیل
باین اقدامات سادات بشدت انتظار میرفت
چه این عکس العمل میتواندست باین نقطه

روشنی اندازد که شرق میانه کدام راه را
باید بسرعت اتخاذ کند صلح یا جنگ؟

اعلام نامها نی اسحق رابین
صدراعظم اسرائیل مبنی بر عقب کشیدن
۳۵۰۰۰ عسکر و تسلیحات نظامی اسرائیل در

جبهه سینا و کانال سویز دریچه امید را برای
صلح شرق میانه باز کرد. که در همه جا بسا
خوشبینی و امید واری استقبال گردید.

انور سادات ضمن استقبال از این اقدام
اسرائیل این اقدام را تشویق کننده خواند و
گفت که این قدم بود بسوی صلح، کیسنجر ضمن

استقبال از این اقدام گفت: اقدام اسرائیل
یک تصمیم مفید بود که هدف آن واضحاً کاستن
از تنشج و رفع مزاحمت از یک معامله ممکنه
بامصر است.

اکنون جهان از این دریچه بسوی شسرق
میانه مینگرد و اگر چنین روحیه در حلقه های
اسرائیل قوت بگیرد و این اقدام با اقدامات

بعد نظیر آن همراه باشد، میتوان منتظر خبر
های خوشی از این حوزه نا آرام جهان بود.

بیشتر و توحید نقاط نظر کشور های عربی
مساعده گردانید باین ترتیب اختلافاتی که در
بعضی موارد بین دول ذبعلاله عربی بر سر
طریق حل مسایل شرق میانه موجود بود و این
اختلافات مانع موفقیت دول عربی برای اتخاذ
یک موقف واحد میگردد، رفع شد، در پایان
این تماس ها چنین ظاهر شد که دول عربی
اعم از سوریه، اردن، کشور های خلیج
فارس و سایر ملل عربی از موافقت
سادات برای حل مسایل شرق میانه طرفداری
و پشتیبانی میکنند.

سیاست تجدید نظر

عدم همکاری اسرائیل در حل کام بگام
مسایل شرق میانه سبب شد که مقامات
امریکایی چند بار از تجدید نظر در سیاست
خود راجع به شرق میانه صحبت کنند.

اظهار تجدید نظر در سیاست امریکا در
شرق میانه در حلقه های مختلف جهان منجمله
حلقه های اسرائیل چنین تعبیر گردیده

که امریکا دیگر حاضر نخواهد بود اسرائیل
را تا آنجائیکه اسرائیل میخواهد کمک و
پشتیبانی کند.

نامه سنا توران امریکایی مبنی بر دادن هر
نوع کمک از طرف حکومت امریکا به اسرائیل

از یک لحاظ میتواند با همین سوالاتی که در
واشنگتن ایجاد شده است ارتباط بگیرد.

کیسنجر نیز در یک بیان اخیر خود راجع
با وضاع شرق میانه گفت که (امریکا به بقای
اسرائیل در هرگونه راه حل مسایل خاور

میانه متعهد است و برای حفظ صلح در خاور
میانه ایفای نقشی از جانب امریکا لازم است.

اما سادات و دول عربی بسیار دلچسپی
داشتهاند بدانند امریکا در تعهد خود برای بقای

امادگی و سعی سادات برای حل مسایل -
شرق میانه همراه با جبهه برای تجهیز بیشتر
مصر نمودار آرزوی جدی است که مصر و
دول عربی برای پایان دادن به وضع نا آرام
شرق میانه دارند.

کشور های عربی و مخصوصاً مصر اکنون
پوره مستعزیزند که برای مدت بیست هفت سال
در حال جنگ و در انتظار جنگ بسر بردن،
کشور های عربی را شدیداً متضرر ساخته
است.

در عین زمان پایان دادن بانار تجاوز
اسرائیل و بیرون کشیدن اراضی اشغالی
عرب از تسلط قوای اسرائیل یک ایدئال جدی
واولی دول عربیست.

عرب صلح میخواهد ولی خطر حمله و
تجاوز اسرائیل همیشه ملت عرب را تهدید
میکند. رفع این تهدید مستلزم همکاری قدرت
های بزرگ جهان و مخصوصاً امریکا است که
اسرائیل خود را متکی بحمايت آنکشور می
داند.

ملاقات گرومیکو و کیسنجر

ملاقات دوهفته قبل گرومیکو، کیسنجر
دروین بعد از شکست مساعی کیسنجر در ماه
مارچ گذشته و ناکامی پلان حل کام بگام
زمینه را برای تجدید مساعی امریکا در حل
مسایل شرق میانه مساعده گردانید.

و یکبار دیگر امید های بیشتری را برای
مداخله امریکا در امر حل و فصل مسایل
شرق میانه ایجاد کرد، و باین ترتیب راه را
برای کنفرانس عالی مصر و امریکا در سائز -
بودگ هموار تر گردانید.

سادات ودول عرب.

قبل از مذاکرات سائز بودگ سادات بیک عهده
کشور های عربی مسافرت هایی نمود و با سران
دول عربی ملاقات ها و مذاکراتی انجام داد.
این ملاقات ها زمینه را بسرای اتحاد نظام

نظاره از بام دنیا

آنجا که حرارت خورشید در برابر برفهای انبوهش سپر می اندازد

چرا گاه قچمار کوپولو در دامنه های سیم اندود

زندگی در خرگاه های نمدی، برای مردمان بدخشان به سوی پامیر های جو پانزده زحمتکش ودلیر پامیر آرام بخش و گواراست میکشد در پامیر قچ مارکو بولو، آهو، گورگ است. خانه های مخروطی شکل که از گل و بلنگ، روباه، بامردم نزدیک وبی رهند کمی و تا سنگ بنا یافته جسته جسته جلو چشم آشنایی زندگی میکنند.

تما شا گر خود نمایی میکند. زمین پامیر در پامیر گوسفند و بز، غرگا و واسپ یافت تهنوز قلبه زربخشی دهقان رادر سینه میشود. گله های غرگا و گاهیکه از زیر بار سختی پذیرفته است و کاروان گنم از بقیه در صفحه ۵۷

درین شماره با خوانندگان گرامی ژو ندون از بام دنیا صحبت میکنیم.

در انتهای شمال شرقی سرزمین زیبای ما، پامیر افغانی زیر انبار برفهای دایمی هر بامداد بیکر سیمینش را بانگستین بوسه های گرم خورشید سستشو میدهد یا میر افغانی به دو قسمت شرقی و غربی از هم جدا میشود.

پامیر شرقی از سطوح مرتعی تشکیل یافته است که بلندترین آن بیش از شش تا هفت هزار متر از سطح بحر ارتفاع دارد و با دره های سهپناکی که بیش از یک هزار و پنجاه تا دو هزار متر عمق دارد قطع میشود.

پامیر از دو کلمه دری (پای) و (میر) اشتقاق یافته است که مفهوم (پای فلک کوه) را افاده میکند.

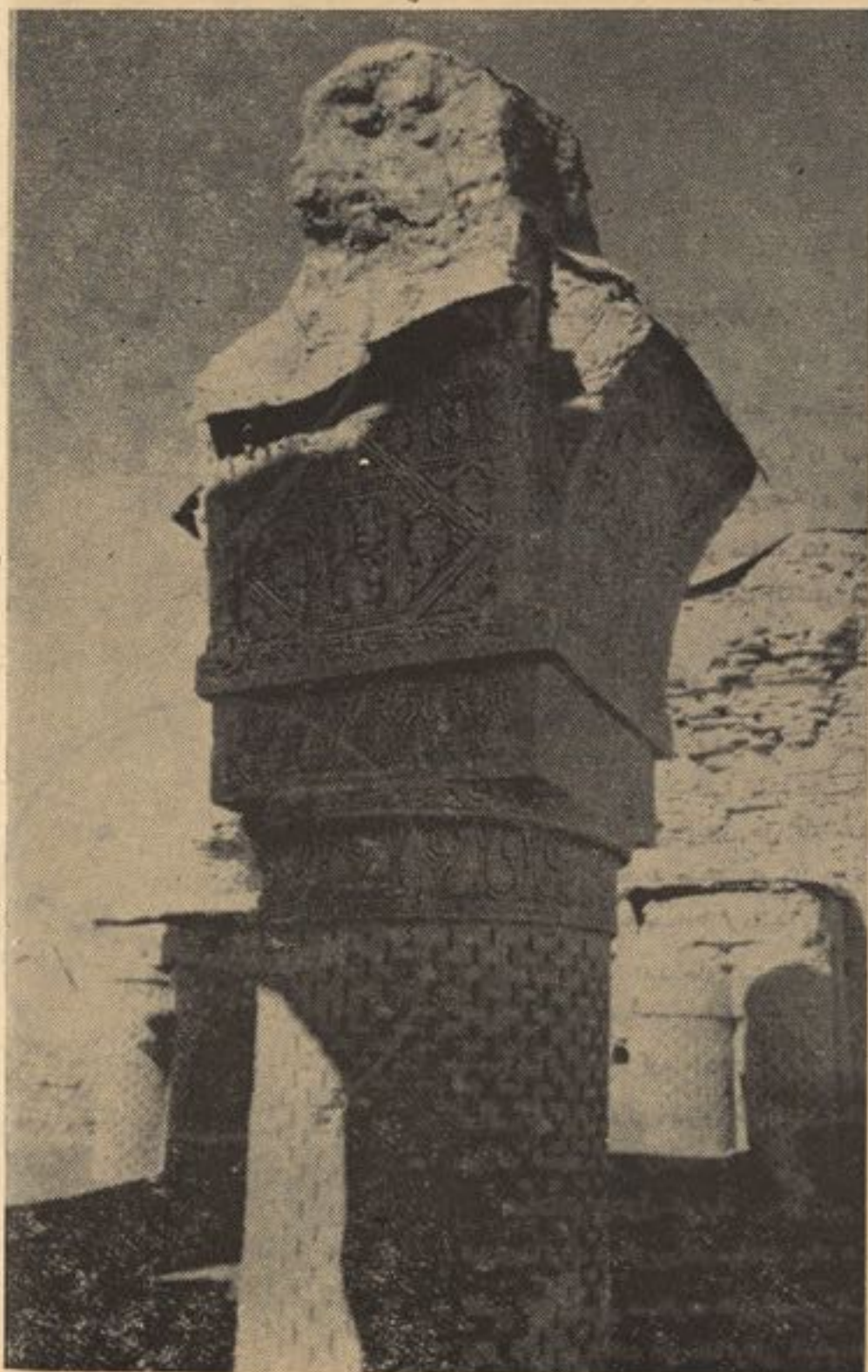
پامیر سطح مرتعی است که در وسط آسیا شکل عقده و گرهی را بخود گرفته و از محل اتصال مهمترین سلسله جبال قاره کهن ما (تیان شان، التایی، قراقرم، همالیا و هندوکش) تشکیل گردیده است. نظر به ارتفاع زیاد اشکال نسبتا هموار این فلات فلک سای خلی وسیع و مرتفع است که از همین جهت آنرا بام دنیای نامند.

وجود اختلافات در ارتفاعات توپو گرافی پامیر را از نظر طبقات الارضی زیاد مهم ساخته است چه این اختلافات در حقیقت شاهد دوره های مختلف تشکیل و تخریب پامیرها میباشد.

پامیر غربی یا پامیر خورد دارای اشکال خوبی بوده و عمل انکال دره های عمیق و متعدد را در بالای این سطوح مرتعی ترسیم و تشکیل نموده است. تاثیر عمل انکال یخچالی بر هر دو پامیر زیاد مؤثر و مهم بوده است و امروز هم پامیر مانند همالیا و تیا نشان بزرگترین یخچالهای زنده دنیا را دارا میباشد، مثلا یخچال (لب جنکو) که فعلا دارای ۷۵ کیلومتر طول بوده و یخ آن از پنجاه تا شصت متر ضخامت دارد و دومین یخچال دنیا میباشد، اگر حجم بزرگ یخچال نوع (ملا بارانسی) تهیه میکند.

واخان که حصه ای از پامیر غربی است بین ۳۶ و ۳۷ درجه و ۲۷ دقیقه عرض البلد شمالی و بین ۷۲ و ۷۵ درجه طول البلد شرقی واقع گردیده است درین ناحیه کوهستانی با آنکه بارندگی خیلی کم است وجود برفهای دائمی و یخچالها باعث تشکیل دریاها و سیلابها میگردد دریای (آق سو) و پامیر خورد و هکذا آب واخان یا اکسوس از یخچالهای واخان و پامیر، یا از جیبیل های یخچالی از قبیل جفقم، تین قول و سری قول (جیبیل ویکتوریا) منبع میگردد. بادهای منطقه و دوره طولانی زمستان در سر زمین واخان برای امرار حیات انسانی و حیوانی ونموی نباتی مانع بزرگی است تنها در بعضی دره های نسبتا وسیع، مخصوصا دره های که رو بجنوب بوده و آفتاب بیشتر دارد زندگی انسانی ممکن میباشد.

کثرت مراتع و چرا گاهها حیات شبانی و رومه داری را بیشتر رواج داده است با اینهمه قریه های کوچک و نفوس محدودی در واخان امرار حیات دارند.



سمبولی از یک اثر ارجمند تاریخی بلخ (رواق حج پیاده)

آموخت بلکه به کمک هوش تیز و ادراك قوى خویش در اصطلاحات انسان انگلیسی تا حد خارج از تصور، پیشرفت بزودی در السنه المانی فرانسوی، لاتینی ورشته های ریاضیات و فزیک نیز تصادف معتبری بدست آورد.



هلن کلر

تمام ایالات اتانونی بمسا فـسـرت برداخت . هلن بطور عموم روش مفید تربیوی نابینایان را پیش برد و علامات و نشانه های راجحیت توحید اصول نگارش نابینایان جهان وضع کرد و ایسن خدمات برجسته او، نامش را در بین بزرگه تاریخ قرار داد.

در سال ۱۹۰۰ هلن محصله رو کفر کالج واقع بوستون شد و این یک راه جدید سیرش در کشور اعجاب انگیز عقل که در آن سکونتش منظره اش اخلاق و ادایش دوستا نش ورنج و آلامش واسطه مجسم جهان و قعییت هاباید میشدند بود .

هدف او اینست که کمک بدیگران نماید بپهه احترام داشتنه باشد مخصوصا به آنا نیکه مانند خودش نور چشم وقوه شنوایی شانرا به یغما برده اند .

بعنوان اینسپکتورین مؤسسه نابینایان و کرو لال های اضلاع متحده امریکا و بحیث عضو فعال و همکار چندین مؤسسه و یگرسفری به اروپا مشرق نزدیک و مشرق دور کانادا امر یکای مرکزی و جنوبی نمود و همچنان در



ناموران تاریخ

ترجمه و تالیف: حسین هدی

ژوندون

تقدیم میکنم

در شوونخی رایت هومازونا ی نیو- یارک شامل شد این شوونخی همان محلی است که هلن در آن نه تنها طرز صحبت و رموز فن ایراد خطابه را

هلن کلر

متولد ۲۷ ژانویه ۱۸۸۰

ادوارد جنر

۱۷۴۶-۱۷۲۶-۱۷۲۳

«از عشق و آبله هیچگاه نمیتوان معافی شد.»

ادوارد جنر

باتکرار این جمله موز و حکمت آمیز که حیثیت ضرب المثل را پیدا کرده بود از دیرزمان مردم جهان خود را متسللی میساختند که در مقابل آبله خطر ناک هیچ نوع وسیله و قای یوی و معافی وجود ندارد اما ادوارد جنر کشیش جوان انگلیسی با آن جمله میان تپی نمیخواست و در درازی کند این جوان محقق کتیش دهکده کوچکی بریکلی واقع بر بستول شاگرد (۱۷۱۸-۱۷۳۹) بود و از سال ۱۷۷۳ بعد از راه گاهش بحیث جراح شامل طبیب بزرگ انگلیسی جان هانتشر در آن زمان تجربه میگردند که آثار آبله را به آبله کوبی بوسیله ریسم خدمت شد . اما این تجربه خیلی مانا همچار و حتی خطرناک بود . ادوارد جنر در مدت تطبیقات خویش در دهکده از عقاید قدیمی مردم آن سامان شنیده بود که با یچار مریضس بوسیله آبله بی ضرر گاو قبل از بروز آبله میتودن از اضرار وارده آن جلوگیری کرد. تا این وقت هیچ طبییی نمیتوانست قبول کند که چنین ارتباطی بین مریضی انسان ها و حیوانات وجود دارد زیرا این امر «نا ممکن» تلقی شده بود. این طبیب گم نام هاتی به این ناممکن معتقد نبود و لا جسر م سالیان متعددی بهلو های مختلف این برابلم را بکمال وقت از بوتسه آزمون میگردانید و در اخیر تجاربش به اندازه یی دقیق و درست نتیجه میداد که توانست بسالای انسان تطبیقات خود را علمی کند . او در ۱۴- ماه می ۱۷۹۶ طفل هشت ساله یی را بوسیله آبله گاو آبله کوبی کرد و چند ماه بعد بوسیله آبله خالص این تجربه خود را تکرار نمود. طفل صحتمند باقی بماند و در نخستین مرحله تطبیق آبله کوبی با تطبیق مرحله درمی آن مخالف شد تجارب بعدی او یی هم همه نتایج واحدی باز آوردند . جنر هنوز هم مجبور بود در این راه مبارزات شدید و دامنه داری دنبال کند این مبارزه اش جهت بود که متود های نوین آبله کوبی را بیشتر کاپیش برد و بدینو سیه آبله ترس و واکنه یی را که بر مردم وارد آورده بود از دست داد امروز دیگر آبله در اکثر شهر های متمدن آبتسن کدام خطری نیست . وقتی مشاهده کردیم که امسال در سازمان صحی بحیث سال الهای چیچک اعلام نمود و این خال های بدمنظر را در لبه پرتگاه سقوط نشان داد، دانستیم که نهال ادوارد جنر بارور شده و انسده یسه انسانی دش در نجات بشریت از جنگال آبله نتیجه دارد.

«من در ۲۷ ماه جون ۱۸۸۰ در توسکو مییا یک شهر کوچک واقع ساحه شمالی الاباما چشم بجهنمان گشودم یکن از نیاکانم نخستین معلم کرها و لال هادز زوربخ بود.» نویسنده نابینا و کرامر یکا یی در سال ۱۹۰۴ در کتاب «داستان زندگی من» چنین نوشته است . این اثر یک مثال معروف و برجسته جهانی را توصیف میکند که علی رغم معاذیر جسمانی بدست یاری فهم و روح بزرگ خود به هدف عالی خویش رسید و جام پیروزی را مستانه سر کشید .

هلن کلر هنوز طفل نرزه ماهه بود که بعد از یک اختلال بطنی و اشتعال و ماغی حواس سامعه و باصره خویش را از دست داد. چشمش نور نداشت و گوشش تا سخن بلند نبود نمسی شنید اما این حادثه هیچگاه بر روحیه این دختر مصمم تاثیر سووی وارد نکرد بلکه او را در رسیدن به هدف پیدا ری وجدان رشید تر گردانید و بر آتش داشت تا ابواب بسته جهان خود را بگشاید و در حیات همگانی سهم فعالی اختیار کند .

هلن کلر در تابستان سال ۱۸۹۴

رازها

از زندگی

حیوانات و پرندگان



علمای طبیعی و حیوان شناسی همدردی انسان را بارها در بین بعضی حیوانات مشاهده کرده اند. در پنجاه سال آخر تقریباً کلیه علمای طبیعی و حیوان شناسی با این امر مشغول شدند تا بدانند که آیا در میان حیوانات هم از عواطف و احساسات چیزی یافت میشود یا خیر، یکی از آنانیکه موهایش را در راه کشف رموز زندگی پرندگان سفید کرده بود باری در یک مجمع بزرگ گفت که پرندگان نیز مانند انسانها صاحب بسیاری عواطف، خاصه همدردی میباشند. افسانه او به روی شنیدهها چشم دید های خودش استوار بود و آن راز دار جمعیت پرندگان آن اسرار را چنین افشا کرد:

چند سال قبل من و یکی از رفقایم جهت سیاحت علمی، با تمام لوازم سفر دور از شهر ها، راه سپردیم و چون شاگردان زیادی بامن بسود خیمه ها برپا کرده مشغول کتجکاوای در حیات بی زبانها گردیدیم. در یکی از روز ها که هوای تمناک، بار زرد رنگ آخرین اشعه خورشید را به روی برگهای آبچکان درختها می نشانده، برای آشپز ما که زن خوش معاشرتی بود تخم «موف» یکی از مرغان دریایی را آوردند. او تخم را در جای گرمی قرار داد، و فر داد از همان تخم چوچه مرطوبی بیرون آمد. چوچه نخست با حیرت و اندکی دست پاچگی به اطراف تکر ایست، و آنگاه آشپز را به حیث ما در خود، اطفال را

چون همجنسان خود و احاطه جای درس را آشیا نذخود فرض کرد. در آن محله کو هستانی از این نوع مرغان کمتر بود، اما باز هم



یک نوع مار خطر ناک که مرغ و ماهی از آزار او مأمون نیست اینجا یک بقعه بزرگ را می بلعد.



پرندۀ مقبولی که بلای جان حشرات و پروازیت های نباتی است. این پرندۀ کتجکاو زهوشیار دشمن را از مسافه های دور تشخیص میدهد.

وقتی دیگر مرغان میرسیدند، و آواز می کشیدند بر آن هیچ تا تیسری نمیکرد. گویی اصلاً از جنس انسان بود و با مرغان هیچ پیوندی نداشت. دو ماه گذشت هوا بهتر شده می رفت. در یکی از روز ها برای یکی از رفقای ما یک دار کوب قشنگ آوردند، مرغک زیبایی بود، معلوم میشد آن هم از کودکی همراه انسان پرورش یافته اما چون با لایش اطمینان نداشتند، در قفس طلائی رنگی او را حفظ کرده بودند. مرغک خوش پر و زیبا همواره با منقار و پنجه هایش روی سیمها بازی میکرد، در حالیکه دیوانه وار خود را گاهی شدیداً بدیوار قفس میزد آواز های تأثر آمیز و غمگین از حنجره بر می آورد.

ما با تمام تعجب میدیدیم که وقتیکه دار کوب شروع به ناله و فریاد می کرد مرغک در یائی خانگی ما با سراسیمگی به هوا برمیخاست و آنگاه بالای جو بی در کنار قفس می نشست و از نیم متری حال دار کوب را مشاهده می کرد. رفیق جا نورشناس در این اثنا تأملی کرد و اضافه نمود:

بلی میدانید که دیگر چه شد؟ موف پرندۀ دریایی خانگی شده ما دیگر معطل نمیشد و به زودی خود را بالای قفس رفیقش می رساند، در این



اینهم از پرندگان عجیب که منقار قوی و سنگین آن هم آله دفاع است و هم وسیله تغذی و انتقال خوراک از یک محل به محل دیگر برخلاف دیگر پرندگان زوج همیشه در حمایت زوج خود است از لحاظ حس تعاونی که درین پرندگان موجود است آنرا مرغ کمک دهنده نامیده اند.



سگ آبی ها دنیای عجیب و عادات شگفتی دارند، به گروه ها تقسیم می شوند و هر دسته از خود آمی دارد که در هر حال از امر و فرمان او اطاعت می شود اینجا رهنمای این دسته به دیگران هدایت میدهد مگر ما نمیدانیم درجه باره؟

النا دار کوپ ساکت و آرام در کنج قفس قرار می گرفت و در حالیکه هر دو به جای ناله های جگرخراش صدای شیبیه زمزمه و درد دل از حنجره شان بیرون می کشیدند به یکدیگر مشغول می شدند. این دو مرغ از جنس مختلف بودند اما تا جاییکه برای ما ثابت شده آن مرغ دریایی دارای حس همدردی بود که همه روزه برای تسکین درد های رفیقش پیش قفسش می آمد و آنرا آرام می کرد. رفیق طبیعی دان در حالیکه تبسم خفیفی بر لب داشت باز هم ادامه داد:

ممکن در این قسمت من در گفتار خود مبالغه کرده باشم اما با ید اعتراف کنم که هر قدر من زیادتر بآپرنده ها بوده ام، از اینگونه صفات بیشتر دیده ام. یک روز خوب به خاطر دارم و قتیکه شوهرم به خانه آمد سخت متعجب بود در حالیکه سعی داشت آهسته سخن بزند. مرا صدا کرد:

هابی! آیا وقت داری که برایت حکایتی کنم؟ گوش هایم تیز شد و وی در حالیکه پیوسته میخندید گفت: از چندی قبل من یکی از مرغان ساوان را زیر آرایش گرفته بودم. آنها از بیست روز پیش تخم گذاشته بودند، و روی آن زحمت می کشیدند، دیروز دفعتاً تخمها از هم شکافته شد و چوچه ها دیده به دنیا باز کردند، اما چیزی بیکه از شنیدن آن باید تعجب کنی اینست که ماده ساوان ما در چوچه ها چند لحظه بعد از به دنیا آمدن چوچه ها توسط مار بزرگی زخمی شد و متعاقباً جان سپرد.

ساوان پدر از دیدن این منظره آنقدر خود را نباخت و فوراً در صد آوردن ماده دیگر شد.

یک ساعت بعد، ساوان نر با ساوان ماده دیگری که نمیدانستیم از کجا باخود آورده بود روی آشیان نشستند. ساوان ماده فوراً روی چوچه ها بر هایش را هموار کرد و مانند اطفال خود آنها را غذا میداد، اما میدانی که پدر چوچه ها هم نادیری زندگی نکرد و امروز جان سپرد. مادر اندر چوچه ها با طرف برید و وزود، جفت دیگری برای خود یافته آورد.

این دو پدر و مادر عوضی حالا باکمال جدیت و علاقه مشغول پرورش چوچه های یتیم میباشند. ما شب ها در کنار جنگلها خیمه می زدیم. یک روز وقتی از خواب بیدار شدم و خواستم بچه بوم اهلی خود را دانه بدهم دیدم سنگدان او کاملاً

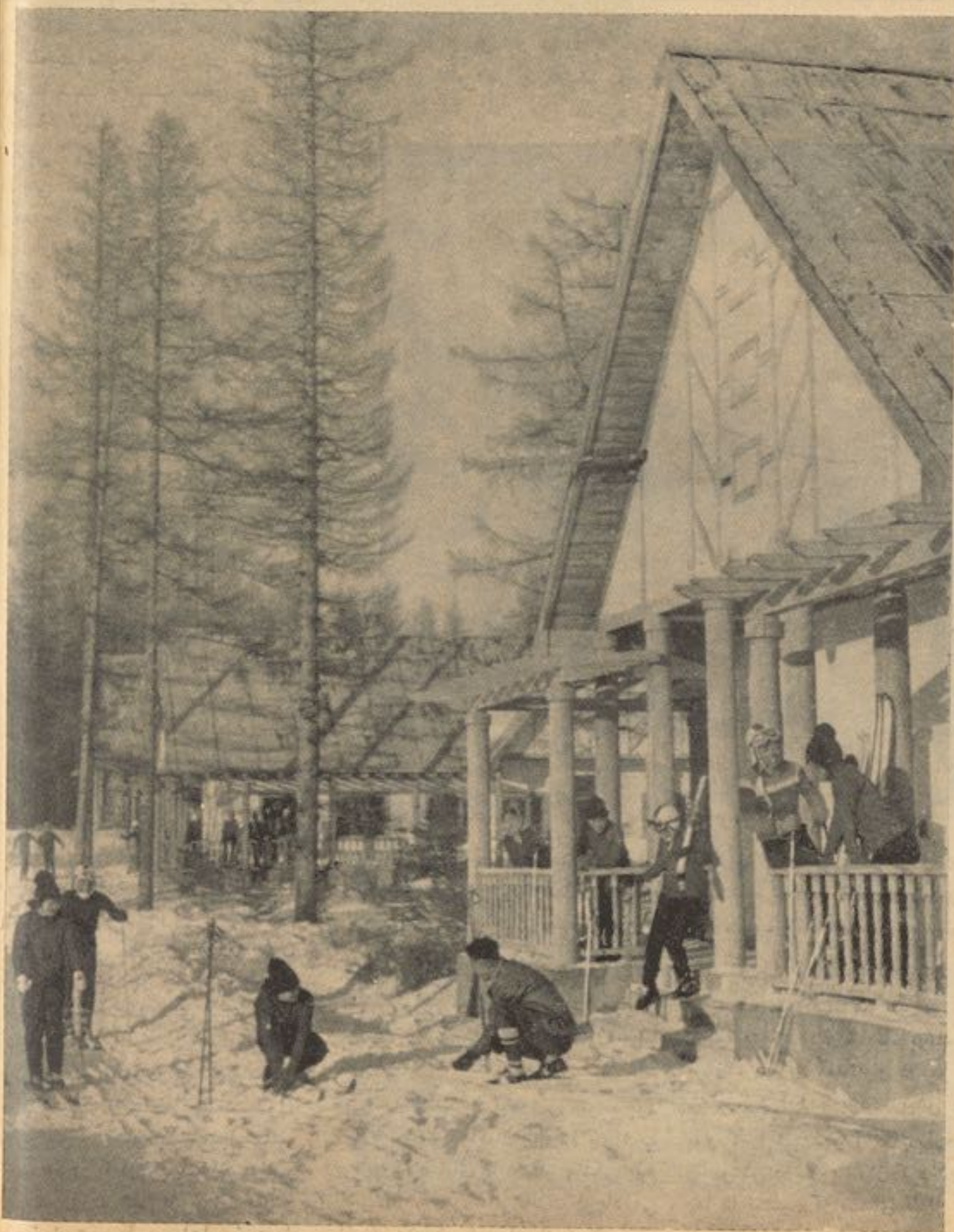
غذا می خواسته است باوجود آنکه بوم ما از آن بو مهای وحشی نبود اما ناله وی آنقدر دردناک بوده که باوجود بیگانگی بو مهای جنگل رابه کمک واداشته است. من خودم خاطره ای دارم که به راستی نماینده احساسات و عشق و علاقه در بین مرغان است. در یکی از روزهای گرم فصل تابستان بقیه در صفحه ۴۴

نگاه کردم، دیدم در تاریکی شب دو جسم بزرگ، مانند دو سایه از هوا به نزدیک جایگاه بوم جوان بر زمین فرود آمدند و دو موشی را که باخود آورده بودند پیش روی بوم گذاشتند و آنگاه آهسته و خموش دوباره بر واز کردند و رفتند و ما دانستیم که صدای ناله بوم از گرسنگی بوده و از مرغان جنگل

بر بود. من خیلی متعجب شدم. رفقا گفتند شاید موش صحرا بی گیرش افتاده باشد. دو شب بعد آن معما حل شد. هنوز شب به نیمه نرسیده بود و ما به بسترهایمان آمده خواب بودیم که صدای ناله گرسنگی بوم اهلی ما که با تمام قدرت فریاد می کشید بگوش رسید. از بستر برخاستم و از سو راخ خیمه به بیرون



کوریای دیروزه بکلی تغییر و امروز شکل اروپایی را بخود گرفته است در اینجا یکی از قشنگترین پارکهای نیپال دیده میشود



سرزمین ۳ هزار نوع نباتات جهان شبه جزیره افسانه ها و حکایات ملی کوریایا بامداد آرام

کوریا شبه جزیره ای در آسیای شرقی دارای ۲۲۰۸۹۱ کیلو متر مربع مساحت و بصورت عموم سرزمین کوهستان نیست که بلندترین نقطه آن به ۲۵۴۴ متر میرسد و صرف سواحل غربی را زمین های پست اشغال کرده است.

جمعیت کوریا، بالغ بر ۳۵ میلیون نفر است که قسمت اعظم اهالی این شبه جزیره در قسمت جنوبی به زراعت و ما لداری مشغولند و وعده ای در سواحل زرین بشکار ماهی و مر وارید اشتغال دارند که کوریا تنها درین مسلك سرآمد زبانهاست.

جوانان کوریا پدر و ما در خود را فوق العاده تقدیس میکنند خصوصا پدر را چنان ستایش می کنند گویی

امروز تفریحگاه و سناتوریم ها در هر گوشه و کنار کوریا مهیا و تقریبا همه اهالی از آن مستفید میشوند.

ژوندون



اهالی کوریا بدین و مذهب خود خیلی احترام داشته چنین معا بد عالی در هر گوشه و کنار شبیه جزیره دیده میشود

گردیده است.

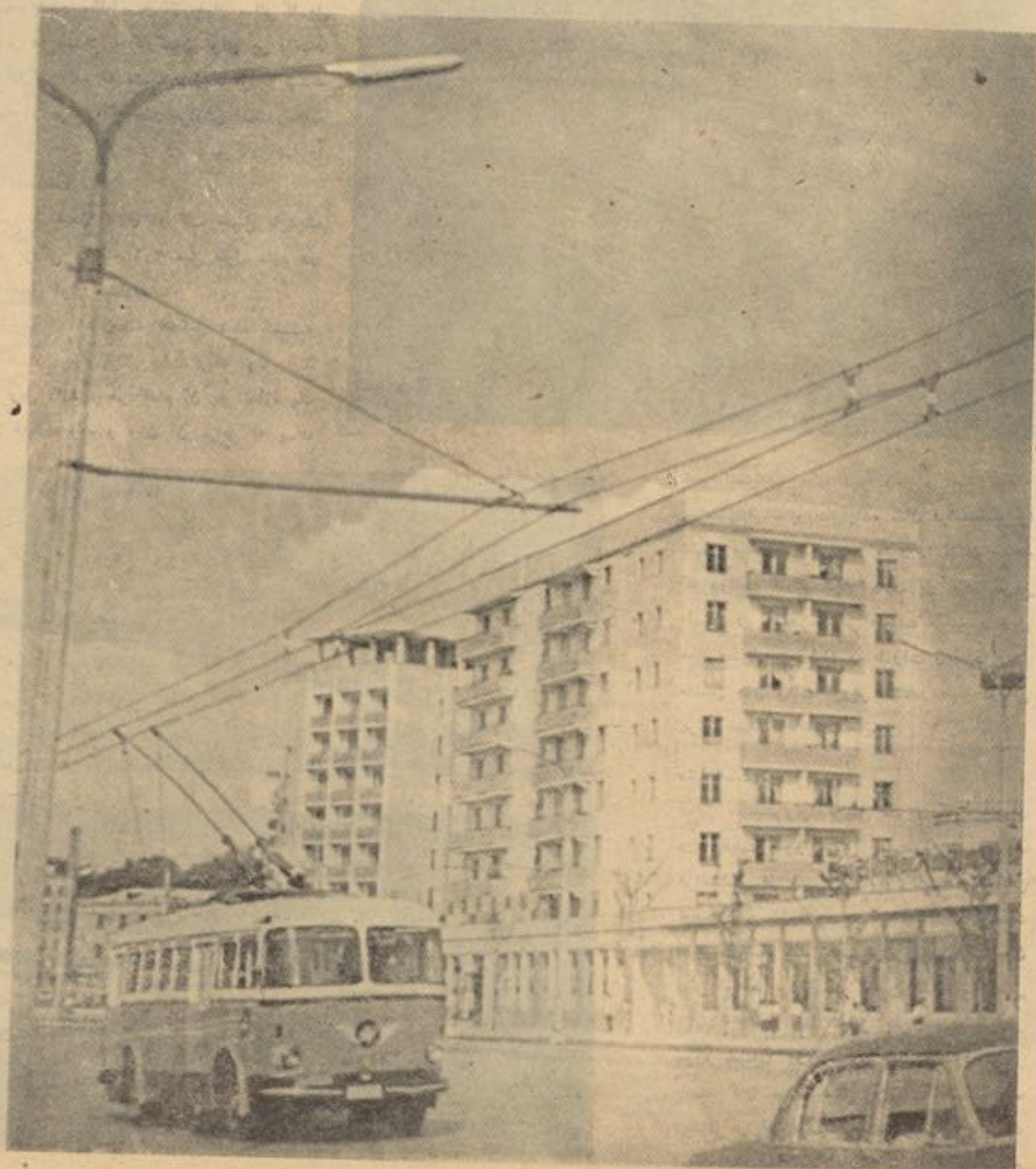
در کوریا معمول است که اگر مسافر خارجی با دو شیزه کوریایی از دواج کند لازمست تا با تازه عروس بخانه نزدیکترین عالم مذهبی رفته و پس از انجام مراسم و تشریفات مختصر مذهبی بمنزل داماد بر میگردد آنگاه گوشه نشینی را اختیار و یگانه رهنمای خوب منزل شوهر میشوند و در عین حال دختران کوریایی خیلی برده بار و باوفاند.

تمام این جزیره نما کوهستان بلند و غیر قابل عبور بوده و این جنگلهای مقبول مستور است این کوهستانات و جنگلهای محل سکونت ماهیگیران غیر متمدن انتخاب شده است. آب و هوای کوریا نسبتا معتدل میباشد. سواحل کوریا مستور از سنگلاخ و کوه های صعب العبور بوده و بهمین جهت نکهبانی و حفظ از سرحدات آن اشکال زیادی دارد. این کوهستانهای صعب العبور در میان ملل آسیایی مدتها مانده اند دریا بی بود و اکنون تاهم قبران تریاک و سایر مواد ممنوعه در گرد و نواحی آن زیاد دیده میشوند.

یکی از جاده های مقبول و بی نظیر کوریا جاده ایست که میدان هوا بی سیول یا پتخت کوریایی جنوبی را بشهر وصل میسازد که از هر حیث قابل توصیف است.

در کوریا شمالی منابع معدنی مخصوصا نود فیصد معادن زغال قرار گرفته است با این ترتیب قسمت مهم و ابر و تمدن کوریا در بقیه در صفحه ۴۴

که در برابر معبدی قرار دارند. هرگاه پدری نسبت بفرزند خود خشمگین شود، فرزند کفش پدر را از صمیم قلب میپوسد تا رضایت خاطر پدر را حاصل کند. جوانان این سرزمین آنقدر باحیا اند که سگرت کشیدن برای جوانان نازه بالغ تقریبا عیب بشمار میرود و همه جوانان باید برای اینکار از پدر اجازه بگیرد و این ناممکن است که جوانی بدون اجازه پدر دست به کشیدن سگرت بزند و هرگاه پدرش مرده باشد باید از پدر کلان و اگر او هم مرده باشد باید از کاکا و بهمین ترتیب از سایر اقوام نزدیک و بالاخره از یکی از دوستان نزدیک پدرش اجازه بگیرد. یکی از خصایص عمده مردمان کوریا اینست که هرگاه یکی از اهالی کوریا بمیرد نزدیکان او لباس سفید می پوشند و این عادت درجایان و چین نیز مروج است زیرا



ازعمارات جدید و عصری کوریا

هنگامه نو

در جهيل سانفرانسيسكو خط آهن الكترونيكي زير آبها

از بين تيوب زير آب عبور نموده به سطح زمين خود را مانند و از بين جاده هاي پر ازدحام شهر عبور نموده مسافرين را از استيشن هاي مختلف جمع ميکنند .

البته تمام کار ريل ها از قبيل بحرکت در آوردن ، باز و بسته کردن دروازه هاي ريل و پيدا کردن نقاطي که در آن نواقص موجود باشند همه به دوش کامپيوتر است .

تقریبا ده سال را در بر گرفت تا پلان دقيق و صحيح برای احداث زير زميني ها کشيده شدو مطابق به آن چهار سال کار انجنيئر ها عملا به کارگندن تونل پر داخند آنها در هر قدم به مشکلات زياد مواجه شدند چه در موقع مدو چند تراوش آب در کف جهيل و وجود تپه هاي زير آب کار آنها را پي میساخت .

پس از گندن کانال در کف جهيل بايد يك تيوب بزرگي را که ۳۶ ميل طول دارد در کف جهيل قرار میدادند .

این تيوب از ۵۸ حصه تشكيل شده که هر حصه اش يك تونل رفت و يك تونل آمد برای ريل دارد . هر کدام آن به اندازه يك ميدان فوتبال بوده و وزن آن برابر به يك

سان فرانسيسكو یکی از شهر های مشهور اضلاع متحده است . در ساحل عربي شهر سان فرانسيسكو به یکی از پرايلم هاي مهم عصر امروز مواجه است و آن اينست که چطور ميتوان تعداد زياد مردم را به سرعت وسهرلت از محل اقامت شان بمحل کار مغازه هاومكانسپوازانجا دوباره بخانه هاي شان انتقال داد .

برای حل اين پرايلم به ساختن يك تيوب بزرگ در تحت جهيل اقدام کردند آنها ئی که از بيرون شهر به مرکز شهر می آیند بايد توسط وسايل حمل ونقل سريع حرکت کنند روی اين منظور دو نظر است که يك تيوب بزرگ در تحت جهيل قرار داده شود تا ريل هاي سريع بتوانند به آساني از بين تيوب مذکور عبور کنند .

طوريکه پيش بيني شده اين ريل ها فاصله بين سان فرانسيسكو و اوکليند را به هشت دقيقه می پيمايد سرعت آن (۸۰) ميل فسي ساعت خواهد بود . اين تيوب ترا نسپورتی به فاصله ۷۵ ميل سه ناحيه حوزه جهيل سان فرانسيسكو را با هم وصل میسازد . ريل هاي الكترونيكي به صورت برق آسا

کشتی بار بردار است .

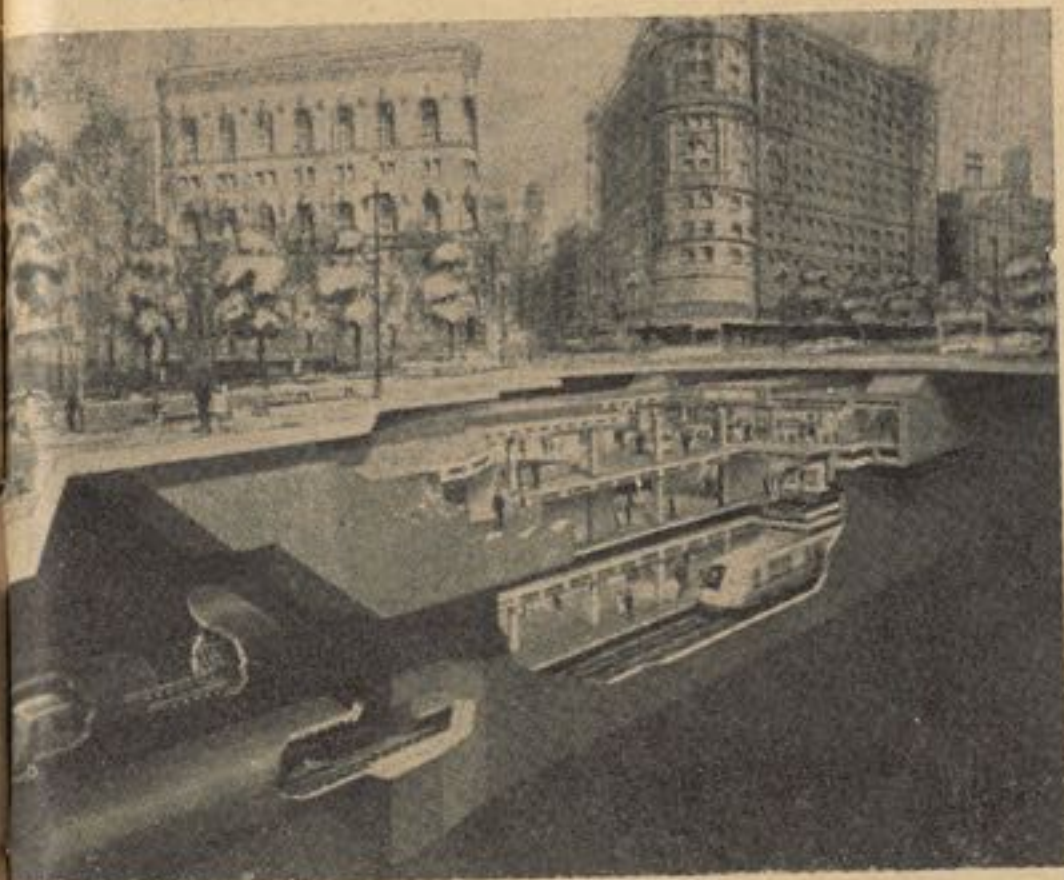
این پارچه ها یا حصه ها توسط کشتی های مخصوص به کف جهيل انتقال داده می شود . ستونهای شعاع لایزر در جابجا کردن آنها کمک میکند .

بعد کشتی هائی که تحت آب حرکت میکنند هر دو حصه را با هم وصل میسازند بدین ترتیب تمام حصه های تيوب با همدیگرا اتصال یافته و زمينه را برای به کار انداختن ريل هاي سريع در بين تيوب آماده میسازد . این لوله ها که جمعا تيوب را تشكيل می دهند خاصيت ارتجاعی داشته در اثر مدو جذر ، زلزله و غيره صدمه نمی بينند .

چاينکه این تيوب از زير جهيل ميگذرد مصادف بايل مشهور سان فرانسيسكو در سطح جهيل میباشد . نا گفته نماند که پل سان فرانسيسكو از پر ازدحام ترين پل هاي



کشتی بزرگی يك حصه از تيوب بزرگ ترانسپورت می راند در عمق جهيل با ئين میسازد .

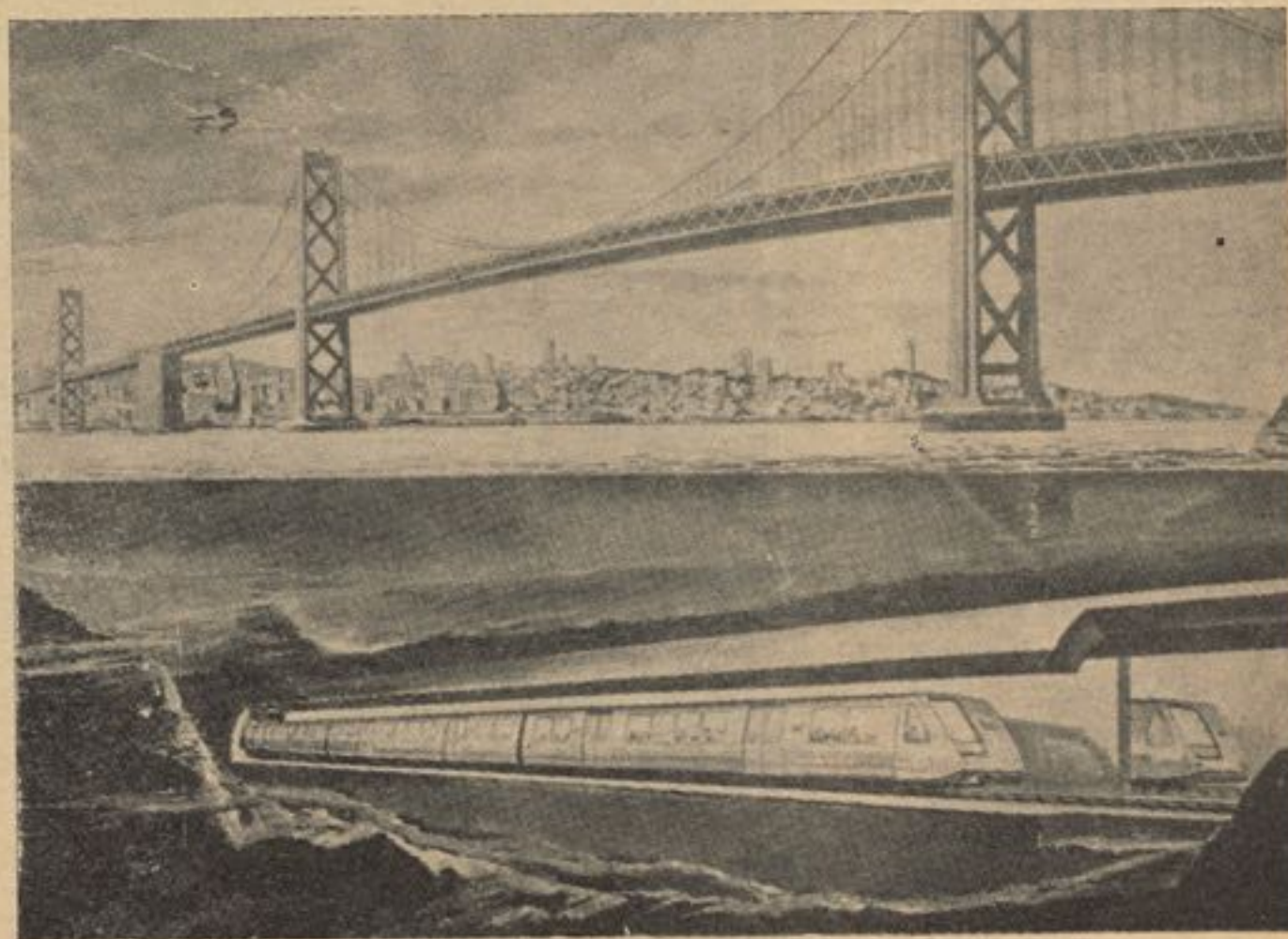


استيشن هاي زير زميني سه طبقه سيستم ترانسپورت آينده سان فرانسيسكو را نشان میدهد . در اینجا مترو را نشان میدهد که در تحت مارکيت قرار دارد . ريل هاي سريع السير در طبقه تحتانی حرکت میکنند و زيل هاي معمولی در طبقه وسط رفت و آمدا رند . ماشين هاي اتومات فروش تکت در طبقه فوقانی برای خدمت حاضر اند .

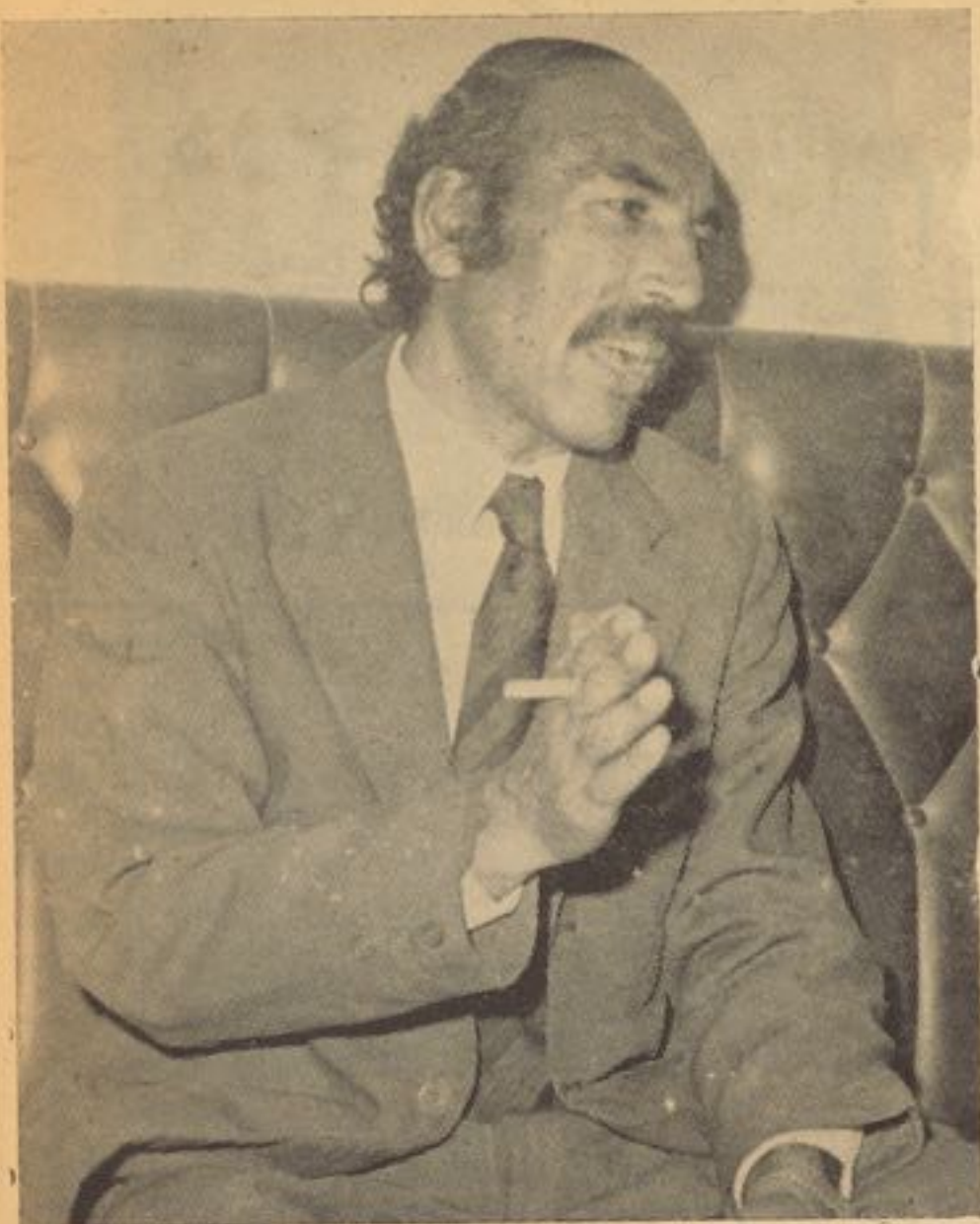
دنيا است .

درين سيستم ترا نزيستی سريع کلید اتصال در حقيقت خود جهيل است زیرا سان فرانسيسكو از شهر هاي اوکليند و بر کلی توسط يك ساحه وسيع آب جدا گردیده است قيمت تمام شد تيوب ترا نزيستی (۱۸۰) مليون دلار خواهد بود قيمت تخمين کلید ساختمانی (بارت) (تعين خط ترا نزيستی سريع السير حوزه جهيل) آرا بليون دلار میشود .

باشند کان حوزه جهيل پرداخت مصلارف ابتدائی را به عهده گرفتند . و آنها با پرداخت اين مبلغ میخواهند خود را از مصيبت ازدحام ترافيک نجات دهند .



ريل ترا نزيستی زير جهيل که مصلوف بايل مشهور سان فرانسيسكو در سطح می باشد .



شا عرو نو سینده معا صر کشور پوهاند الهام

شعر

حله‌ی تنیده زدل و بافته ز جان

فرزند بلخ، حکیم غزنه و بیدل همه دل

به سلسله مصاحبه های اختصاصی مجله ژوندون

مصاحبه از: احمد غوث زلمی

خوانندگان عزیز مجله ژوندون، به سلسله مصاحبه های اختصاصی مجله تان این هفته صحبت را با شاعر نو یسنده معاصر کشور پوهاند الهام آغاز میکنیم:

قرار و عده قبلی استاد را در دیوار تمنن دری پو هنخی ادبیات و علوم بشری که امر آن دیوار تمنن است ملاقات نموده و گفتگویی خویش را آغاز کردیم: لطفاً در باره اینکه شعر چیست کمی صحبت نمایند؟ استاد بعد از آنکه خوشتر در چو کی خود جا بجا نمود چنین به صحبت خود آغاز کرد.

باری «بوزول» مؤلف شرح حال داکتر سامویل جانسن نقاد معروف انگلیسی بر سید: «پس جناب، شعر چیست؟» و جانسن در پاسخ گفت: چرا، جناب، آسانتر اینست که بگویم چه نیست؟ همه میدانیم که نور چیست ولی دشوار است بگویم که چیست؟»

اگر ما بگویم آنچه را که مولینا جلال الدین بلخی، سنایی غزنوی و میرزا بیدل دردواوین خود به یادگار

گذاشته اند شعر است، قانع خواهیم شد، ولی خواهیم پرسید که چرا؟ و اگر گویم که «شعر حله یست تنیده زدل و بافته زجان» خواهیم گفت که فرخی حله شعر را از دل تنیده و از جان میبافته، ولی چگو نه؟

در واقع نه تعریف شعر با چند کلمه، ساده و آسان است و نه بر کدام تعریفی اتحاد نظر وجود دارد. بنابراین بهتر است در جستجوی پاسخی برای سوال خود به سیری زودگذر در آثار و آراء گذشتگان از حکیمان و نادانان و ادیبان بپردازیم.

حکمای قدیم یونان شعر را ودیعه الهی و نوعی از الهام میدانستند که به شاعر در حالات غیر عادی شبیه به خلسه و اغماه القاء میگردد این نظریه جنبه ماورا طبیعی دارد و بنا بر آن شرح و تفسیر آن دشوار است.

نخستین بحث منظم و تا حدی مفصل و مستدل در باره شعر، وظیفه، فواید و اضرار آن، که از دنیای عتیق به ما رسیده از افلاتون حکیم معروف یونان است. وی در بخشهای مختلف از کتاب معروف «جمهوریت» بر ما عیت و وظیفه شعر

از دیدگاه فلسفی مختص به خو یستن نظر افکنده و جنبه های گوناگون آن را بر رسی و تحلیل کرده است.

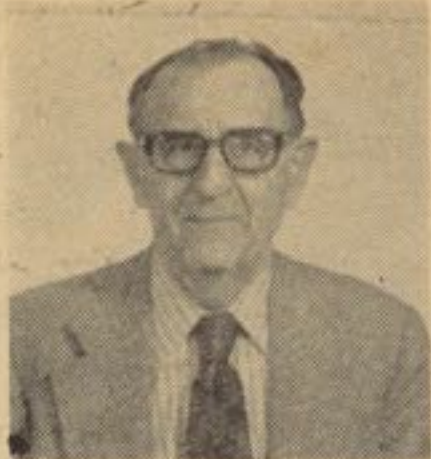
افلاتون معتقد است که شعر، تقلید و محاکات طبیعت است و لسی وظیفه و تاثیر آنرا از لحاظ تباط و تطابق آن با عالم واقع می سنجد و در ضمن اثرات تر پیتی آن را بر کودکان ارزیابی میکند، ولی شعر را از دو لحاظی که یاد کردیم با موازین و معایر اخلاقی سنجش و تحلیل کرده است. افلاتون چنین میپندارد که شعر در واقع تقلید نا درست و ناصواب واقعیت است و از برای اثبات این پندار خود دلایلی می آورد. وی در بخشی از کتاب جمهوریت گوید که درک محسوسات عالم واقع توسط حواس آدمی صورت میگیرد و حواس آدمی در احساسات اشیا اشتباه میکند، چنانچه پارچه چوبی را در آب فرو بریم چوب شکسته مینماید در حالیکه واقعا شکسته نیست چنین اشتباهاتی ممکن است در احساس محسوسات توسط سایر حواس آدمیزاده صورت گیرد. بنا بر این شرح واقعیات یا تقلید

و تعبیر واقعیات، که درک آن با حواس آدمی صورت می پذیرد، از اصل واقعیت بدور و خطاست، و ی بادلیل دیگر که مبنی بر جهان بینی «مثل» وی، ضرورت و مو جو دیست شعر را به شدت نفی میکند چنانکه میدانید، افلاتون برای هر واقعیتی به وجود مثال معتقد بود که آن را خداوند (ج) آفریده است. آنچه را آدمیزاده میسازد، در واقع «کاپی» و محاکات (تقلید) آن مثال است، وقتی شاعر شعری میسازد، کاپی مثال، نه خود مثال را تقلید و کاپی میکند. تقلید مثال دوبار از واقعیت دوری دارد. بنا بر این شعر با عالم واقع ارتباطی ندارد و تعبیر نا درست واقعیات است. یعنی دروغ و خطاست. شاید حکیم نظامی مفکوره یی نظیر همین پندار افلاتون داشته که گفته است:

در شعر مپیچ و در فن او
کا کذب اوست احسن او
«درآیدن» یکتن از نقا دان قرن
مقدم ازو یا معتقد است که شعر
تقلید طبیعت و واقعیت انسان است.
وظیفه شعر به عقیده وی تصویر
بقیه در صفحه ۴۳

واکسن جذام

در آستانه ظهور



کشف حیوانی بنام آرمی دلا امید تهیه واکسن جذام را افزایش داده است.

قابلیت سرایت جذام به مرا تب کمتر از امراض ساری است.

جذام در آغاز و در مراحل ابتدایی بخوبی قابل درمان میباشد

سالها قبل یکی از مراکز جذامی ما را در فلمی دیدم که هنوز خاطره اش در ذهنم باقی است، البته نه تمام داستان فلم بلکه فقط صحنه بی از آن صحنه عمارتی را نشان میداد یا در های آهنین، پنجره های فولادی و دیوار های بلند و کشیده که در یکی از نقاط دور دست و بیرون از شهر موقعیت داشت. از نمای خارجی آن چنین فکر میشد که گویی قلعه متروک و بدون سکنه باشد اما وقتی یکی از درهای بزرگ آن قلعه گشوده شد و قهرمان فلم با بدهون گذاشت، بینندگان با چهره وحشتناک ساکنان آن بنا رو برو گردیدند.

ساکنان آنجا را گروهی از اسکلیت های متحرك انسانهای معیوب تشکیل میداد. همه معیوب، بی دست، بی پا، کور، موهای تکیده و قیافه غیر عادی انسانی که در یک اتاق بزرگ محبوس بودند و تنها لطف اطرافیان (یک دونفر مؤظف) این بوده که آب و غذای بخور و نمیری را در یک وقت معین برایشان بر تاب مینمودند و آنها با وجود معیوبیت و نداشتن قدرت بلند شدن از شدت ضعف و گر سنگی عقب آن پارچه نان بر تاب شده چنان تلاش میکردند که دل هر بیننده سخت دلی را نیز پاره میساخت.

گرچه این صحنه ای از فلمی بود اما صحنه ایکه واقعیت زندگی اینگونه مریضان را آشکار میساخت مثال های زنده چنین نمایش رامیشد در بین فامیل هائیکه مریض جذامی داشتند نیز مشاهد کرد. فامیل هائیز با او، با نزد یکتا رسن کساتشان، با عضوی از خانواده شان

اینکه بشر چرا تا کنون نتوانسته موفق به ساختن واکسن جذام گردد یا سعی و کوشش درین راه تا کجا پیشرفت کرده و آیا این امید واری پیدا شده تا در آینده واکسن جذام در بهلولی واکسن های دیگر جاگیرد؟ سوالاتی است که از پرو فیسر شایر میسر سیم شایر کیست؟

پرو فیسر شاید متخصص امراض جلدی در ایالت ایلو نای امریکا است که بنا به دعوت مؤسسه مدیکو مدت یک ماه برای ویزیت از امراض و واقعات جلدی در افغانستان دعوت شده است. وی در یکی از کنفرانس های در بو هنتون کابل مرده داده بود که راه برای تهیه واکسن جذام تا اندازه بی هموار گردیده و سعی و تلاش جدی و پیگری درین زمینه دوام دارد. او را در شفاخانه ابن سینا ملاقات میکنم.

دوکتور یار محمد متخصص الرژی با اوست که ما را درین مورد همراهی مینماید.

پرو فیسر شایر راجع به چگونگی تهیه واکسن جذام گفت:

گرچه تهیه واکسن جذام بر ای جلوگیری ووقایه این مرض از سالها بدین طرف آرزوی جهان طب بوده و سعی زیادی در جریان است تا همان طوریکه واکسن بی.سی.جی از مرض توبرکلوز (سل) پیش گیری میکند با تهیه واکسن جذام از شیوع این مرض نیز جلوگیری به عمل آید اما تاکنون این همه کوشش ها به یاس مبدل نگردید چه برای تهیه واکسن، هر نوعی که باشد، ابتدا باید میکروب آن به حیوانی تطبیق و آنرا مصاب سازد تا بعداً از آن واکسن بسازند در حالیکه میکروب جذام هیچ حیوانی را مصاب نمیساخت. لیکن درین اواخر کشف حیوانی بنام آرمی دولا که توانسته میکروب جذام را بگیرد. این امید واری را بیشتر ساخته.

آرمی دولا حیوانی است فقاریه، مورچه خوار و بی ضرر که در نواحی جنوبی اضلاع متحده امریکا و امریکای لاتین زیاد پیدا میشود.

داکتر شایر در پاسخ اینکه عامل جذام چیست و اگر میکروب است از کدام نوع میباشد چنین اظهار کرد:

میکروب جذام بنام «ما یکوب بکترو لیم لیبراه» یاد شده و بسه میکروب توبرکلوز شباهت زیاد دارد. به عبارت دیگر این دو میکروب قرابت فایلی نزدیکی داشته در واقع بنسب کاکای همیگراند.

وی راجع به فرق این دو مرض افزود:

توبرکلوز بیشتر به شش ها علاقه داشته و جذام به جلد و رشته های عصبی ولی ممکن است این دو، اعضای مختلف را نیز مصاب

داکتر شایر متخصص جلدی سازند.

شمارم سرایت و انتقال جذام را از شخصی به شخصی چنین بررسی کرد:

این را با دید جدی بخاطر سپرد که جذام آنطوریکه مردم فکر میکنند ساری نیست. امکان ساریتس به مراتب کمتر از توبرکلوز میباشد. پرو فیسر شایر انواع جذام را چنین توضیح کرد:

به طور عموم دو قسم جذام موجود است: یکی آن خفیف است و مردم مقابل آن مقاومت بیشتری دارند که بنام تبرکلوئید یاد میگردد. دومی آن لپرومتس نامیده میشود که شدید و وخیم است.

در دنیا نود فیصد مردم به مقابل جذام معافیت طبیعی داشته و از ده فیصد آنها نیکه معافیت ندارند هفت فیصد به شکل تبرکلوئید و سه فیصد آن بشکل لپرومتس مصاب میگرددند. فرق این دو در میکروب نبوده بلکه در معافیت طبیعی اشخاص است.

از دوکتور شایر میسر سیم: در مدت اقامتش در افغانستان با کدام نوع جذام بر خورده و بیشترین نوع آن درین کشور کدام است؟ میگوید: مریضان جذام در افغانستان بیشتر به شکل لپرومتس که مرحله وخیم و پیشرفته است مصاب میباشند.

وی در پاسخ اینکه آیا معیوبیت های جذام درمان پذیر است یا خیر توضیح کرد:

معیوبیت های دست، پا، کور شدن چشم و امثال آنرا جذام گفته نمی توانیم چه این معیوبیت ها از نتایج جذام است یعنی هر گاه جذام تداوی نگردیده شکل حاد و پیشرفته گیرد چنین معایب را بار خواهد آورد، در حالیکه اگر در شروع شناخته شده



جذام انسان را چون خوره میخورد و جودش را ذره ذره به مرور ایام آب میکند.

درمان گردد از بروز چنین عیوب ب
بخوبی پیش گیری میگردد. وی ادامه
داد:
پول و وقت خویش را نباید در
درمان این نوع معیوبیت ها که
اکثراً قابل تداوی نیست صرف کرد
بلکه باید علاج واقعه را قبل از وقوع
کرده همین پول و جهد خود را برای
تداوی جذام در شروع و ابتدای
مرحله مضرف کرد تا از بروز همچو
عیوب جلو گیری گردد.

اوافزود: شروع واقعه جذام
خطر ناک و تراژیدی نیست، تراژیدی
آن در مرحله است که تداوی نشده
و مریض پس از معیوبیت نزد دکتور
مراجعه میکند. و این وظیفه طبییب
است تا افراد فامیلی مریض جذام
را یک یک معاینه کرده و در صورت
تشخیص مرض نزد آنها باید تداوی
را از همان مرحله ابتدای شروع
کند تا از بروز آن در ۲۰-۳۰ سال
آینده جلو گیری نموده باشد.
(میکروپ جذام بعد از یک مدت نسبتاً
طولانی تبارز میکند یعنی ممکن است
شخص میکروپ را امروز بگیرد اما
علایم آن چندین سال بعد تبارز
میکند.)

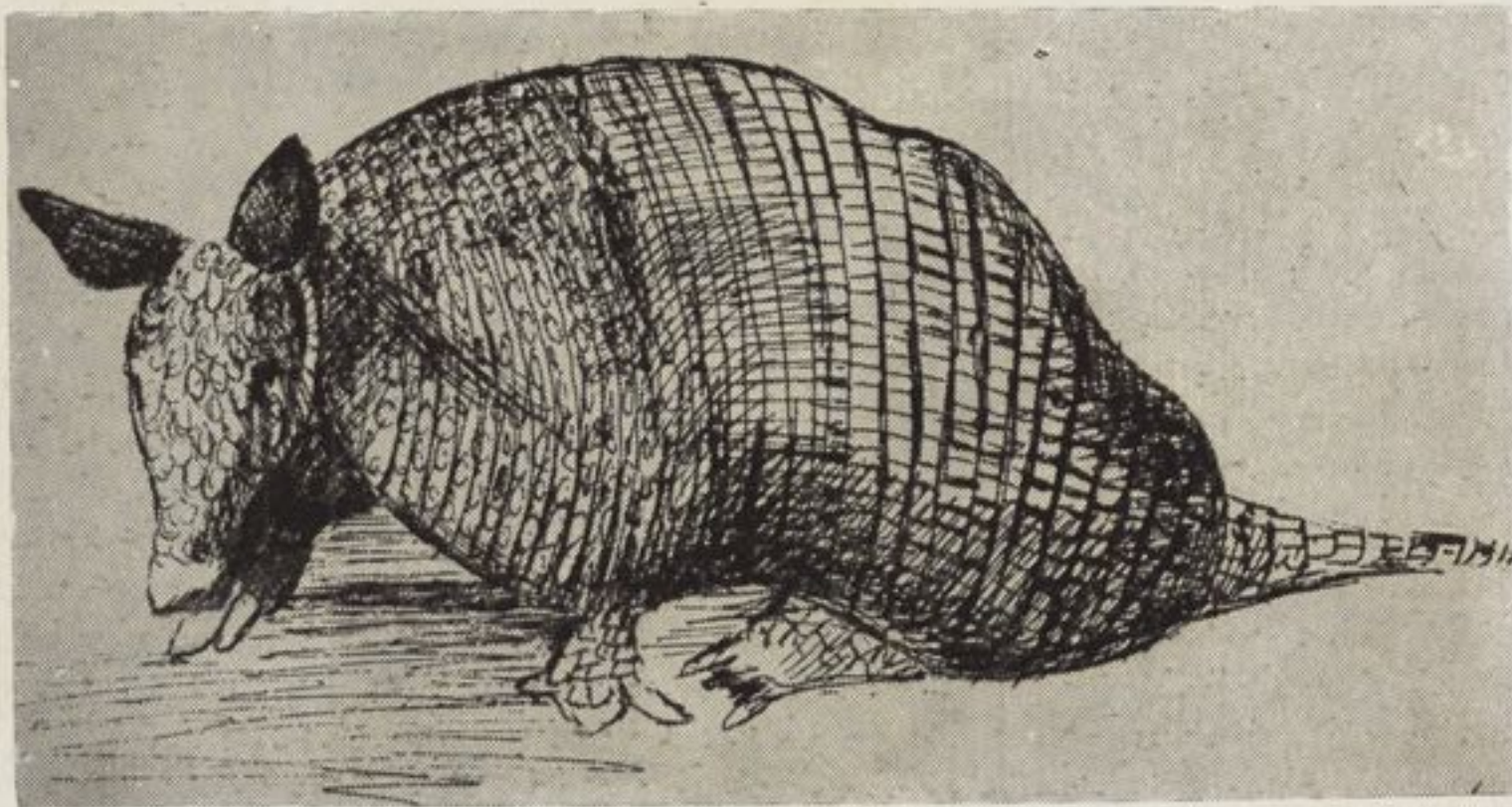
پرو فیسر شایر در مورد اینکه
تأثیرات اقلیمی و فقدان مواد غذایی
در سیر و بروز جذام چه رول دارند
گفت:

غذا و اقلیم رول فوق العاده
مؤثری بر جذام دارد. در شرایط
اقلیمی خوب و گوارای افغانستان
آنانیکه تغذی خوب و غنی از نگاه
تنوع مواد غذایی دارند چانس گرفتن

شایر افزود: تداوی آنعه جذام
میانیکه در مرحله نهایی رسیده
و معیوبشان ساخته مشکل و قیمت
میباشد بنا بر آن مردم نوع دوست
افغان وظیفه دارند با همچواشخاص
تأحد ممکن از معاونت مادی و معنوی

خویش دریغ نور زند.
وی در اخیر گفت لطفاً اینرا نیز
بیافزائید: آن لکه های سفید یکه
بعضا روی جلد بعضی از مردم رونما
میگردد (پیس) هرگز خطر ناک و
ساری نبوده و نباید مردم از آن نفرت
نمایند. این لکه ها فقط و فقط تغییر
رنگ جلد است و کدام عامل میکروبی
ندارد.

(باقیدارد)



آرمی دولاحیوانیکه امیدتیه واکسین جذام را بیشتر ساخته است.

خوشبختانه اکنون تعلیمات و تبلیغات
صحر نه تنها باعث گردیدم تا اندازه ای ذهنیت
عامه را در مورد جذام روشن سازد و قسمتی
از خرافات و طرز تفکر سابق را دفع نماید،
بلکه توانسته ترس و دلهره مردم را ناشی از
جذام کم و کمتر سازد.

• • •

قرار معلوم جذام در افغانستان نزد
مردمانیکه در مناطق کوهستانی مانند هزارهجات
بودوباش دارند بیشتر دیده شده در حالیکه
در ممالک دیگر این واقعات در نقاط حاره معمولاً
زیادتر می باشد که تاکنون دلیل آن آشکار
نیست.

آفت عصر برای ثروتمندان

اختطاف کنندگان در کمین اطفال

چرا سوفیا بزرگترین الماس هدیه

شوهرش را قبول نکرد؟

مترجم: مهدی را فنی

که جلو حر کات جنایت انگیز این گروه را گرفته واز تو سعه اعمال آنها جلو گیری نماید. یکی از جراید معروف نوشته است که حفاظت و حمایت اطفال خرد سال سر ما به داران، برای آنان يك شغل و وظیفه جدی شده که آنها تلاش میکنند در يك خوف ورجا این وظیفه را عملانه انجام دهند.

از جمله این وظیفه داران یکی هم ستاره مشهور جهان سینما «ادری هیبون» میباشد که بعد از از دو اج پادکتور «اندری دوتی» در روم زندگی می کند و موضوع اختطاف آنقدر او را بخود مصروف نموده و بو حشمت اندر ساخته که عده را استخدام نموده تا هر روز صبح فرزندش شش ساله او را بمکتب ببرد.

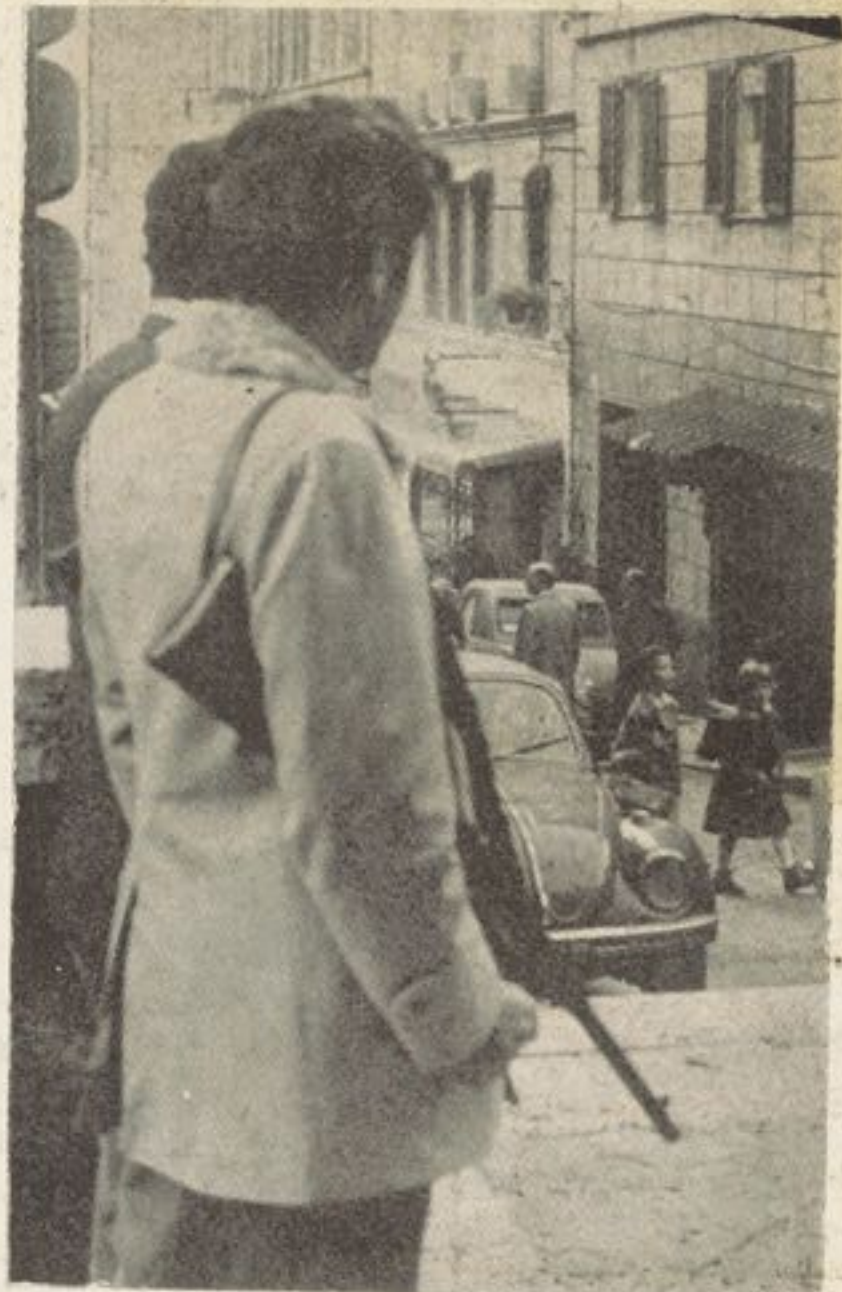
این عده اشخاص در بدل مزد ماهانه همه روزه با اسلحه گرم از پسرش شش ساله ستاره مشهور مواظبت و مراقبت مینمایند تا عبادا شکار و گرگان کانگستری های بچه دزد شود و در جانب دیگر «ادری هیبون» با خدمه خاص منزل خود هر روز صبح وعصر فرزندش را بمکتب واز مکتب بمنزل میرساند که این وضع يك مشکل درد آوری در زندگی خصوصی او بوجود آورده است.

«سوفیا لورن» که از مدت دو سال است بهمین درد سری آغشته و گرفتار میباشد اخیراً الماس بزرگ و قیمتی را ز «تارلو بوتی» قبول نکرد و این موضوع ملحو طی جز حیات مادرانه بی از اطلاقش در قبال ندارد اگرچه شایعات و نشرات پیرا هون این موضوع چیز های دیگری میرساند که از آن جمله یکی هم شناسنامه الماس میباشد.

در یکی از جراید معروف این موضوع بشکلی انتشار یافته است که

وقتی نواسه «پاول کیتی سوم» میلیاردر معروف ایتالیائی تو سطر کانگستری اختطاف شد بعد از مدت کوتاهی موفق شد در بدل پرداخت هفت میلیون مارك المانی نواسه خود را صحیح و سالم باز یابد این اعلام جدید خطر، برای ثروتمندان و سرمایه داران شماره يك بشمار آمد و با آنها هوشدار داد که باز هم موضوع اختطاف در دایره حر کات جدید کانگستری ها شامل شده است. چنانچه از جمله واقعات اختطاف گرانه کانگستری ها در حدود ده طفل در بدل بول قابل توجه بخانواده های شان بر گر دانه شده که پول تادیه شده در حدود یکصد میلیون مارك حساب گردیده است.

پولیس ایتالیا که با اسلحه گرم و مرد روز و مجهز با بر تو افکن های قوی میباشد نه در روشنائی روز و ندر تاریکی شب موفق شده اند



مخاطبینی را که «ادری هیبون» برای فرزند خود استخدام نموده است



فرزند نقاش معروف ایتالیائی گسیمو در عوض يك مبلغ پولیکه افشا نشده پدرش تسلیم داده شد



مخاطبین استخدام شده با اینتر یق از فرزندهای سوفیالورن نگهبانی مینمایند.



سوفیا لورن میگوید بهچکس نمیتواند اعتماد کند

خود در «ایدزیا» واقع در شهر روم زندگی می کرد از گمشدن ناگهانی اطفالش بشدت متأثر گردید تا حدیکه حاضر شد حتی و یلای خود را به اختطاف کننده رسما تمليك نماید ولی چون امکانات عملی شدن این امر را جان کانگستر میسر نمیدید از اینرو در قبال يك مبلغ پو لیکه قابل توجه بود و لی خود «گسیمو» نخواست آنرا افشا کند فرزاندانش بوی باز گردانیده شد.

بهمین ترتیب «لوسی لوسینی» پسر بچه يك سرمایه داری که صاحب کارخانه بزرگ فولاد میباشد بدست کانگستر افتاد و بعد از پنج روزیکه مفقودلاثر بود در بدل بیست و چهار

مليون مارک آلمانی آزاد شد و پیدرش او را سپردند. در حال حاضر راپورهای شایع شده میسرساند که باوصف فعالیت های دامنه دار پولیس در ایتالیا بازهم دسته های مختلف اختطاف گران در هر فرصت درصدد بچه ها و یا نواسه های ملیو نرها بوده با تکتیک های خاص و گوناگون از این میان نفع بر داری مینمایند. هم چنان شعبات بیمه کننده مخصوصا شعبه های اختصاصی بیمه عمر و زندگی از این رهگذر پول هنگفتی متضرر شده اند و اخیراً تصمیم گرفته اند که بانئست نام بیمه کنندگان بهیچ وجه افشا نشود صرف این موضوع بحیث يك راز کاملاً سری نزد بیمه کننده و شعبه بیمه محفوظ بماند و اگر این موضوع

گویا الماس بزرگ نحو ست های برای الیزابت تایلر و ریچارد برتون بیمار آورده که سوفیا نخواست پای آن نحو ست در زندگی زنا شو بی او هم کشیده شود ولی حقیقت غیر از این است زیرا سوفیا لورن از عرصه دوسال است که باین مطلب نیگو آگاه گردیده که بزرگترین درد سری او در مورد اطفالش، از رهگذر زیورات قیمتی بوده و اگر به مقدار افزوده شود بدون تردید مشکلات و درد سری های او را نیز بیشتر خواهد نمود.

چه در حال حاضر سوفیا و فرزندان در دایره زندگی بسر می آورند که بی شباهت بیک زندان خصوصی نیمبیا شد. کلکین ها و دروازه های قصر بزرگ او مستحکم باسیخ های آهنی بوده و در گرداگرد حویلی او مردان مسلح کشیک میدهند تا میادا اطفال و یا یکی از طفل های او بدام اختطاف گران بیفتند.

«سوفیا» گفته است بیشتر از دوسال را در جنگ اعصاب عقب گزارده که شایعه اخیر يك ضربت صاعقه نما نیست که سلسله اعصاب او و شوهرش را تخطیر و تخریر می کند.

بسراغ بچه های سایر پولداران :
دو فرزند دهساله و دوازدهساله نقاش معروف لیانی «گسیمو» مانسیو» چندی قبل از ویلای شخصی او توسط بانندی از بچه دزدان اختطاف گردید. «گسیمو» که در ویلای

از طرف بیمه کننده افشا می شود در آنصورت طبق یکی از ماده های مندرج شرایط بیمه، شعبه مربوط در برابر بیمه کننده هیچگونه مسوولیتی نخواهد داشت.

یکی از راه های واصله میسرساند که ظرف چند ماه گذشته یکی از شعبات نامدار بیمه حیاتی در حدود یکصد و نود و پنج هزار مارک آلمانی از مدرك بیمه های جدید حیاتی بدست آورده است.

پولیس ایالتا لیا را عقیده پائین است که اختطاف گران غالباً بیرون از سرحدات ایتالیا بوده و اینان بصورت امواج بحر در طلایم می آیند و در نتیجه مد و جزری بوجود می آید که از نگاه پولیس قابل اندیشه میباشد. یکی از ثروتمند موجود ایالتا لیا در ضمن اینکه ناراضی محسوس

در صحبت او محسوس بود گفت : فعالیت دستگاه های برقرار کننده امنیت بانئست موافق و مواری با سیر تمدن و انکشاف عمومی يك کشور باشد، اگر قرار باشد که ایتالیا به حیث يك مملکت منکشف و تمدن در برابر طغیان های يك عده افراد محدود تصمیم گرفته نتواند بهتر این خواهد بود که پولداران یا پولهای خود را تا آن پیمانها به اختطاف کنندگان و طغیان گران تحویل بدهد که دیگر برای شان چیزی نماند و یا اینکه هر کدام يك دستگاه پولیس مجهز شخصی برای خود تهیه نموده و در پهلوی این کار مانع رفتن فرزندان شان بمکتب و مدرسه و حتی تفریح و تفریح گردند.



«ادری هیبون» و خد مه اش هر روز صبح و عصر شخصا فرزند خود را میسرساند



پولیس درهمه جاهای که جال اختطاف می تواند پهن شود فعالیت میکند



شوهر: عزیزم غذای دیروز نیم پخته بود و شب تاسحر نخوابیدم!

زن: و امشب این توتنه گوشت سوخته تلافی دیشب را می کند !!



يك تعداد از معلمين لسه سلطان رضيه دريك مجلس روزانه



يکتن از معلمين به سوالات خبر نگار پاسخ ميدهد



دختران درحال نمايش «فیشن شو» دريکي از مکاتب شهر.

بيا که بريم به مزار

فوتو راپور از مرضي روشن

فقطيك روز به پايان سفرم باقي مانده است. درين يك روز آرزو مندهستم هر براي تماشا به طرف فابريکه كود و برق بروم و هم سخني چند بامدير لسه سلطانه رضيه بزنم .

در آغاز اين صبح دل انگيز هنگاميكه نازه پرتوها يا همسره خود سكوت طبيعت زادرهم مي شكند از خانه بر مي آيم برون از چهار ديواري خانه روي سرك قير كاروان هساي از شتر ها ميگذرد و غريب گاري تازه آغاز يافته است . در دوطرفه سرك خانه هسا را ويران مي كنند ، بايد سرك را گلان ساخت و در دو طرفه آن پياده رو چهار متره گذاشت صدای افتادن گل و سنگك بروي هم بلنداست و بعضي جاها ها خاكباد عايرين را اذيت مي كند .

تصميم دارم در آغاز يك روز گل هساي شقايق را ببينم . گل هائي كه هزاران نفر را بسوي خود مي كشانند .

هر چند از شهر دورتر شده ميروم ، دشت ها سمبزي خود وايه سرخي تبديل کرده مسي روند راه دهمادي زادرپيش مي گيرم و هنوز از شهر در حدود چند كليومتر فاصله گرفته ام كه اينك يکبار ديگر جوش گل آغاز ميشود

گل های سرخ ، گل هائي كه كوني براي اين آفریده شده اند كه بيننده را شيفته ترسازند. اگر در راه نتوانسته بودم به اين كرد های گل نزديك شوم ، اينك در دو متری من دنيای گل قرار دارد . برگ های اين را خیلی نازك وسافه آنرا كم جان مي يابم . در کنار هر گل حوزه ديگري روينده است فقط يك نکته معلوم ميشود كه چطور گل زيبائي مانند شقايق نتوانسته است با گل ها وبته های هسره بسازد .

ساعت ها روي تپه از سيزه مي نيشينم . دلم مي خواهد شاعر باشم شعر بگويم ، سرود ها بسازم و از معان اين سفرم ديواني باشد از شعر فقط براي گل سرخ .

يک زمان درمي يابم كه عقربه های ساعت روي نه صبح قرار گرفته است و از سر ورويم بغا طسر گرمایی كه تازه آغاز ميشود عرق مي ریزد. با تأسف جدا مي شوم . راه كودو برق را در پيش ميگرم .

در پانزده كيلو متری شهر دوراهه ميرسد و قيرريزي ختم ميشود . در سمت چپ سرك كودو برق و طرف راست سرك راه بطرف باغ كه در واقع محل رهايش آمرين و متخصصين شوري است ، باز ميشود .



يك گروه از شاگردان صنوف عالی لسه سلطانه رضيه



دختران خارتدو ي درحال بجا آوردن مراسم تحليف

زیبده روئی در حالیکه پوره حس میکنم از سوال ها در هم و بر هم من خسته شده با لبخندی در مقابل این سوالم که مکتب چند اسباق دارد جواب می گویند : ۳۴ اسباق و با آنهم می گویند : ۳۴ اسباق و کعبود میز و چوکی هم احساس میشود .

می پرسیم که ساعت های درسی چند دقیقه ای اند ، میگویند ۴۵ دقیقه می پرسیم که معلمین همه داخلی اند ، میگویند نه ، دو نفر خارجی برای تدریس لسان هم داریم . از اهل مجلس خواهش می کنیم که مرایه



این ها اند شاگردان ساعی ، زحمت کش و با استعداد مکتب سلطان رضیه .



دختران در کتابخانه هنگام مطالعه کتاب



در لابلای کتاب میتوان به هر چیزی دسترس پیدا کرد .

معلمه آنها را تدریس می کند تعداد داخله سنف ها خیلی زیاد نیست و اگر این کاملاً درست باشد که آنها را به سه گروه تقسیم کرد ، در حدود ۸ الی ۱۰ نفر هر صنف شاگردانی اند که از عهده درس ها بصورت کامل ، در حدود ۱۲ تا ۱۵ نفر هم بصورت متوسط بقیه بمشکل از عهده درس ها بر می آیند .

در لیسه هایک معلم میتواند دو مضمون را هم درس بدهد در حالیکه بعضاً دو معلم یک مضمون را درس میدهد کعبود معلم احساس میشود ولی روی هم رفته موفقیم . در دوران مکتب بیغیر از کفر انیس ها کانسرت ها ، نمایش لباس های دست دوزی کمیته خاندوی هم وجود دارند و عده زیادی درین کمیته شامل اند . اگر کارهای اداری مکتب را ما انجام میدهم کار های اجتماعی را فقط شاگردان انجام میدهند کتابخانه ای داریم و جراید قلمی و ما خیلی خوب و دلچسپ اند .

از متعلمه میپرسم که در طول امسال چند جلد کتاب خوانده است اگر خوانده است چند جلد آن مربوط به کتاب های کتابخانه مکتب بوده است . لبخندی میزنند و میگویند : من کتاب ها را در خانه و از کتاب های خانه می خوانم .

از معلمی که در مجلس حضور دار می پرسیم که آیا از کتاب خانه استفاده میکنند . کتابی را که بنام (اهمیت و منشاء این است) بمن می نمایند و می گویند . آخرین کتابی که از کتابخانه گرفته این است .

فریده روئی اضافه میکند . بلی شاگردان ما ، از کتب کتابخانه استفاده می کنند ، ولی این استفاده مواقع خاصی دارد و مرسوم است اگر امتحان ها در پیش است و یا درس هادر پیش است و یا درس ها زیاداند . شاگردان نمی توانند مطالعه خارجی کنند و کتابخانه دور از استفاده می ماند .

از اهل مجلس می پرسیم که به عقیده آن ها مواد کتابخانه چه باید باشد ، همه می گویند ، آموزنده علمی ، دینی ،

روز گذشته هنگامیکه در محوطه روضه مبارک گشت و گذار می کردم و روز چهار شنبه بود . عده پزله گویان از بقل خانم ها می گذشتند ، موضوع را مطرح می کنم .

دختری میگوید ، هر رهنگداری که سنگ زلف عار نداریم در مورد مود و لباس می پرسیم میگویند در هر چیزی باید اعتدال را مدنظر گرفت . از ارتباط آن ها ، مجله ژوندون می پرسیم

می گویند ژوندون در حالیکه تازه خواندنی شده است خیلی کم به شهر میرسد .

هنگامیکه آن ها را در مقابل سوال اینکجه مجله بهتر است یا اخبار می گذارم ، یکی مفید بودن اخبار را فقط از نگاه تنظیم و تقدیم از معلمین جامع بودن مجله را بر اخبار و اوضاع و اطلاعات روزانه ها پت می کند .

دود کش های فابریکه با اینکه خیلی دور اند ، با آن هم با خیلی وضاحت دود به آسمان می فرستند و راه بطرف فابریکه بعد از این که از محل دروازه بان می گذرد چون ماری دردل دشت کوچکی پنهان میشود .

در طول چند شماره آخری ژوندون خواننده ها خود را کافی پاکود و برق آشنا ساخته اند دلم نمی خواهد ، باز دیگر چیز هائسی را که گفته شده و خواننده محترم ژودتر از من دانسته است یکبار دیگر تکرار کنم از اینرو امیدوارم بتوانم برای جبران چنین امری اینک خواننده محترم را با خود به لیسه سلطانه رضیه بکشانم .

ساعت ده روز است ، راه را بلند نیستم ، با پرسان و جویان بعد گذشتن از کوچه و پس کوچه های اینک به لیسه سلطانه رضیه رسیدم باشی مردی که در دهن دروازه ایستاده است ، با تعجب بمن می نگرد ، شاید خیال می کند که ایستاره شدن من به صفت یک مرد آن هم در مقابل مکتب دخترها شائسته نیست . از ابهام برونش میاورم و کارت خبرنگاری خود را به او نشان میدهم تا به مدیره لیسه بنمایاند و خود در انتظاری مانم بعد یکی دودقیقه او مرایه درون مکتب دعوت می کند .

قسمت جلویی مکتب را درخت های عکاسی شائده اند و کرد های کلی را که نمیدانم تخم کاری کرده اند یانه مرتب می بینم . سکوت مکتب مراد تعجب می اندازد ، من که یک زمانی لیسه غازی را خوانده و خلاص کرده ام ، در طول سال های تحصیل خود هیچ لیسه را ساکت و آرام ندیده بودم .

داخل دهلیزی می شوم که در دو طرفه آن زینه ها منزل اورا بمنزل دوم وصل می کنند . نمیدانم به کدام سمت بروم چون باشی مرا دهن دروازه رها کرده است . به سمت چپ می پیچم و همینکه دو گام بر میدارم ، دروازه باز میشود ، خانمی که چندان بلند قد نیست و لبخند نمکینی دارد احترام کارانه مرا خوش آمده می گوید .

اندکی بعد در حالیکه ما باهم در اسباق مدیره لیسه قرار داریم در می یابیم که او فریده روئی مدیره لیسه سلطانه رضیه است .

برای حفظ ظاهر هم که شده ، خود را بهتر معرفی میدارم ، واز او تقاضا می کنم بمن فرصت دهد که بایکی دو شاگرد ویکی دو استاد در محضر او صحبت کنم . خواسته ام پذیرفته میشود و در طول چند دقیقه ای د و استاد و چند شاگرد دعوت می شوند .

با هم دوستانه نشسته ایم و من چنین آغاز می کنم : لطفاً مدیر صاحب بفرما لیدچند نفر در لیسه شما درس می خوانند و اگر در هر صنف فرضا چهل نفر شاگرد باشد ، چند نفر آنرا مشابه شاگردان ممتاز و چند نفر آنرا به متوسط و عادی تقسیم کرده میتوانید ؟ تعداد داخله مکتب ۷۶ نفر است که ۴۰

تجلی هو ما نیسم

در آثار جامی

قسمت سوم



اما قوت داستان «یوسف وزلیخا» درین نکته نهفته است که شور و حرارت عشق قا در است تمام موانع را بسوزاند و بخاکستر مبدل سازد در پیشگاه عشق، تا لیر زمان از بین میرود و مرز بیری از میان برداشته میشود. زلیخا که عشق یوسف را تازمان برو مندی او، با صداقت و وفاداری در دل نگه میدارد، سر انجام موفق میشود عشق او را نسبت بخود بر انگیزد و سر از نو جوان میگردد.

جامی در جریان گفتگو از عشق شگفت انگیز ترین عواطف قلب و محبت که از پاکترین، زیبا ترین آدمی است، غا لباً بحیث یک شاعر بزرگ هنر مند از دایره جهان بینی «مثالی» خود بیرون میرود. خود شاعر نیز بدین نکته ملتفت است، چنانچه در پایان داستان «سلا مان واپسال» لازم می بیند تا توضیح دهد که میباید خوانندگان تمام تماثا لها را با مفا هیم صوفیا نه آنها درك نمایند، ولی خوانندگان، اینگونه آثار او را بصفت منظومه های عشقی شیرین و دل انگیز میخوانند و مطابق ذوق خود آنها را تفسیر مینمایند.

عشق و محبتی که جامی می ستاید، عشق حقیقی دنیوی است. احساساتی که ازین عشق دنیوی سر چشمه میگردد، در لابلای سخنانی چون:

پر تو شاهد عشق است جمال دل مرد

کی کند میل جمال آنکه به دل نیست جمیل

طنین انداز میگردد. قرنهاست که جامه های مملو از شور و آهنگ عاشقانه او دهان بدهان میگردد و بلا انقطاع سروده میشود.

یکی از عواملی که موجب گردید جامی از دایره جهان بینی خویش فرا تر رود، را عیا بی وسیع ایجاد های شفاهی مردم از قبیل مثل ها و مقوله ها و برخی روایات و حکایات در آثار شاعر و نیز تاثیر فیض بخش ایده های مردمی بود که در مغز مغز این بدیده های ارزنده جا داشت. برای این مطلب میتوان مثالهای زیادی نقل کرد. مخصوصاً این تاثیر در «سلسله الذهب» «خرد نامه» اسکندر ری» و «بهارستان» بوضاحت تام محسوس است.

مصلح الدین سعدی «گلستان» خود را از فصل مربوط به سلاطین آغاز کرده بود، اما جامی «بهارستان» خود را از حکایاتهای عاید به مشایخ و درویشان شروع مینماید. شاعر در «بهارستان» عموماً ایده های پیشرو و مردمی روزگار خود، مانند انساندوستی، عدم تبعیت انسان از انسان دیگر، تلاش برای کسب دانش و معرفت، دست بردن از طمع، قناعت به محصول دسترنج خود، مجامده در راه امحای بیداد و زورگویی، متصف بودن به آداب نیک، راستی و درستی، داشتن صفای قلب و سایر اندیشه های خود را در زمینه تقویة خصایل عالی انسانی، ضمن حکایه های کوچک کوچک بیاری تمثالهای روشن و لطیف تلقین مینماید. این حکایه ها که غالباً از گنجینه ایجاد مردم اقتباس میگردد، با اشعاری پر محتوا و آبدار خاتمه می یابد. از همین نقطه نظر این کتاب نه تنها در شرق، بلکه در کشورهای غربی نیز شهرتی بزرگ یافته است.

جامی که شاعران سرای رابعنوان اشخاص «بدنام»، «طماع» و «فر و مایه» بحساب می آورد، اثر های خود

را برای مردم عادی نوشت و ثمره استعداد خویش را نه بیک گروه خاص و ممتاز، بلکه به تسوده های وسیع مردم تقدیم داشت.

جامی ... برای مردم ارزشمند قایل است و در اطراف این که عناصر مردم آزار سر انجام مغضوب واقع خواهند شد و در پیشگاه آفریدگار مورد باز پرس قرار خواهند گرفت، به تفصیل سخن میراند، او خود پیوسته با مردم میزند، از رفتن به سرای سر باز میزند و در خارج از شهر، در میان مردم عادی حیات بسر میبرد...

شاعر چه در آثار خود و چه در زندگی شخصی خود از سر فرود آوردن در برابر لایمان و زیستن در سایه منت آنان سخت متنفر است این علو همت را با مثالهای بسیار مبالغه آمیز، خیلی مؤثر و رسا افاده میکند.

به دند آن رخنه در فولاد کردن
به ناخن سنگ خار را بریدن
فر رفتن به آتشدان نگو نساز
به پلک دیده آشیانه چیدن
به فرق سر نهادن صد شتر بار
ز مشرق جانب مغرب دویدن
بسی بر جامی آسانتر نماید
که بار منت دوستان کشیدن

صد ها بیت از ینگونه، در میان آثار جامی به نسبت اینکه متضمن دیده های مردمی است و باز تائب دهنده آرمانهای والای مردم و صدای قلب آنها میباشند، هر یک بمثا به مثلی پذیرفته شده و چون مقوله ای حکیمانه به غنای افکار بدیعی مردم می افزاید:

باقیدارد



آشنائی بایک طنز نویس



چندی قبل سه تن از طنز نویسان برجسته کشور دوست ما بلغاریه ضمن بازدید از موسسات نشرانی وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان سری هم به مجله ژوندون زدند و با کارکنان مجله از نزدیک آشنا شدند. این سه نفر عبارت بودند از: گنجواوزانوف معاون روزنامه استرشل و دیمیتر پتروف و یسوردان یویوف دو تن از نویسندگان روز نامه مذکور نویسندگان مذکور هر کدام آثار چاپ شده خود را به کارکنان ژوندون تقدیم نمودند. ما برگزیده‌ای از داستانهای این نویسندگان را توسط همکاران خویش ترجمه و درین صفحه نشر خواهیم کرد. چون فعلا فانتیزی کوچکی از دیمیتر پتروف تقدیم میکنیم. بهتر است در همین صفحه جملاتی چند درباره اواز زبان خودش بخوانید، او نوشته است: (در سال ۱۹۲۵ در دهکده‌ای بنام پرنیک تولد شدم. بدنیامدن من باعث آن شد که دهکده افتخار کند و مغرور شود. چنانچه دهکده مذکور اکنون به شهری مبدل شده. در ۱۹۴۴ فاشیست ها جسد هفت نفر پارتیزان را در ملاه عام گذاشتند تا مردم را بترسانند. این مطلب مرا بقدری ترساند که نزد پارتیزان هافرار کرده پارتیزان شدم. شامل شدن من در گروه پارتیزان ها همان و منگوب شدن فاشیست ها همان. بهر حال بعد از آن مبارزه قلمی را آغاز کردم. با دروغگویان، شارلتان ها مختلسین و استفاده جویان طرف بودم. اما از شما چه پنهان که بیشتر و ختم در نوشتن تردید نوشته های قبلی ام صرف میشود. راستی تحصیلاتم را در رشته فلسفه بیابان رسانیده ام.

از: دیمیتر پتروف

ترجمه: ندیا ککو ندیا کوف

عشق نافر جام

حادثه شادببخش راجش بگیرد. میخواست دوستانش هم از نور این موجود قشنگ (یعنی آفتابکش) مستفید شوند. میخواست محبوبش شمع محفل شان باشد. قبل از اینکه رفقاییش بخانه او بیایند از منزل برآمد تا مقداری مشروبات و خوردنی تهیه کند. او وقتی که بخانه برگشت با حادثه الم انگیزی مصادف شد. تاریکی اتاقش را فرا گرفته بود. محبوبش دیگر درخشش نداشت. تاریکی غم انگیز خلقتش را تنگ ساخت. گوگردی روشن کرد

مردان یکی را از دست داده بود. او را که روشنی بخش شب های تاریکش بود. مدتی به او اندیشید. میدانست که بدون او در تاریکی خواهد بود از همین سبب دیگرش را بدست آورد دیگری را که بتواند جای آن روشنی بخش ز دست رفته اش را بگیرد. اولی را خیلی ناگهانی و غیر مترقبه از دست داده بود. بخاطر از دست دادن (اولی) قلبش فشرده شده بود. ولسی بزودی (دومی) او را غرق در سرور و شادمانی کرد. موجی از یک عشق گرم در دلش خروشیدن گرفت. دومی را مورد لطف و توازش قرار داد. میدانست که بعد از این شبهای تاریکش را این (یکی) روشنی خواهد بخشید. واضح است که هراسان درباره صفات موجودیکه محبوبش است مبالغه میکند. او هم از این قاعده مستثنی نبود. او محبوبش را (ستاره من) (آفتاب من) (سحاب من) و حتی از محبت زیاد، مهتابکم و آفتابکم خطاب میکرد. مانند هر عاشق دیگر زیباترین کلمات را جستجو مینمود تا با آن محبوبش را وصف کند. اما همانطور که میگویند سعادت هرگز تنها نمی آید یک ترس دایمی سایه خود را بر او پهن کرده بود. با خود میگفت: (آیا ایترا هم از دست نخواهم داد... آیا دل را بی و تابش او دیر یا خواهد بود یا اینکه بزودی بازم در تلخکامی و تاریکی غرق خواهم شد).

(پایان)



از شوخی های کاپروا

دختر ز رنگ

یک دختر جوان شهر کاپروا پاهری ز همان شهر روابط عاشقانه داشت. آنها تصمیم گرفتند تا دروازه چشم دیگران ساعتی با هم بنشینند و درد دل کنند. روزی دختر بوی اطلاع داد که: **دانش پدر و مادرم بخانه نیست توی تنهایی بیایم** بعد برای اینکه بیشتر او را مطمئن ساخته باشد گفت: **شام سکه ای را از پنجره به کوچه مراندازم وقتی که صدای آنا شنیدی فوراً بیا...** شب دختر سکه را از پنجره انداخت ولی پسر نیم ساعت بعد آمده وقتیکه دختر علت را از پرسید گفت: **نیم ساعت کامل جستجو کردم ولی سکه را نیافتم، دختر خندیده گفت: من سکه را با تار بسته بودم آنرا انداختم بدویاره کش نمودم**

نامه‌های یک چارودان ماندگار است

امیر علیشیر نوایی

خلاصه داستان

خبر باز گشت علیشیر نوایی به سمرات و انتصاب او به حیث مهر دار دولت ، چون حادثه مهمی انعکاس میکند . اهالی خراسان این تقرر را بغال نیک میگیرند و چشم امید بسوی او میوزند.

چندی بعد میرزا یادگار یکی از شهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند و با وجود شکست فاحشی که از حسین بایقرا میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سرکردگان (بیکها) ، شهر هرات را اشغال نماید .

حسین بایقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس و میمنه سر انجام شامگاهی بهرات هجوم میبرد و بیاری نوایی قدرت از کفرشته ادویه بدست می آورد و میرزا یادگار را بقتل میرساند.

در زمستان همان سال بر اساس یک فرمان علیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد این اقدام در عین حالیکه حس خصومت و کین نوزی مخالفان را برمی انگیزد، مورد تأیید اهالی عدالت پسند هرات و کافه مردم خراسان قرار میگیرد

روزی بعد از آنکه پیشنهاد های نوایی در مورد بهبود امور و رفع نواقص موجود در دستگاه دولت طرف تأیید جدی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناراضی از کاخ سرای خارج میگردد و نزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود.

به تصور اینکه شاید (یکی از وزیرزادگان

و بیک زادگان آنرا فراموش کرده باشد) بدون آنکه به احدی نشان دهد ، آنرا مغفیانہ باخود نگه میداشت.

در حالیکه دلدار محتا طانه به دروازه نزدیک میشد ، ناگهان مثل اینکه قلبش از جا کنده شود متوقف ماند و به دیوار خزید ، او اکنون از دوستان عزیزی که عمری بانان یکجایسته

و یکجا گریسته بود، جدا میگردد : تمام صفحات حیاتی که بانها گذرانده بود ، یکایک از برابر نظرش گذشتن گرفت . این صفحات درست

مثل اینکه باخون دل نوشته شده باشد ، به وی نزدیک بودند ، برای دلدار ممکن بود از راه خویش تقریباً تمام دوستانش را واقف سازد . بر آنها اعتماد داشت . اما تردیدی

وجود نداشت که دوستانش او را از رفتن در این راه بر مخاطره باز میداشتند . با آنها تاسف کرد که : (لا اقل چرایک نفر شان را از موضوع مطلع نساختم) چه خوب است حالا شمع

روشن کند و از روی یکایک آنان ببوسد یا بغضی که گلویش را میفشرد . آهسته زیر لب گفت : (پدرود ، دوستان همه دم هرگاه

گشته شوم ، گاه گاه مرا بغافل بیاورید او اگر زنده ماندم هرگز شمارا فراموش نخواهم کرد . آفریده گارم شما را عمر دراز ببخشید

حرف زد : دلدار عمداً به هیجان خود افزوده ، وارخطا شد و از پی طیب

مولانا عبدالحی کسی بفرست !

...ه! این چه میگوید ؟ مطلب را واضح بساز .

خدیجه بیگم ناگهان مریض شدند . خاکم بسرشد . حال شان بسیار خرابست . زبان شان از حرکت باز مانده ...

الله یار با لجه ای زنده پرسید :

دولت بخت کجاست ؟ او چرانیامد .

سآه ، چرا نمیتوانی وضع را درک کنی ؟

دولت بخت بیچاره مصروف وارسی بیماراست .

آیا بشت دروازه پاسبان وجود دارد ؟ بوی امر کن !

الله یار چیزی باخود غمغم کرده طرف

دروازه روان شد . کلید را از کمر گشوده به

قلل بزرگ دستبرد انداخت ، یک پله دروازه را

نیمه باز کرده باعصابیت صدآزد :

حضرا ب ، های مضرا ب !

برده از آستانه دروازه یک گام بیرون

گذاشت . باز هم مضرا ب راصدا کرد .

دلدار بر آستانه در بر آمد و دست خود را

بعقب برده بدیوار خزید .

الله یار با خشم و کین گفت :

سمرگ به پاسبانی مانند تو ، هر نسب

مست است ...

انتظار دلدار نیز همین بود .

دلدار عمداً اصرار کرد :

سزود تر او را بیدار کن و بفرست . چسرا

اینقدر بی پروایی .

سزورن بیا ، خود را گم کن : الله یارخواست

دختر را بداخل آورده دروازه را بستند .

دلدار بدون اینکه فرصت را از دست بدهد

دفعاً توسط خنجر بر الله یار حمله کرد . با

اینکه سینه او را نشانی گرفته بود ، اما خنجر

به نسبت هیجان شدید و بی تجربگی دختر

بشانه برده اصابت کرد .

الله یار فغانونس را یکطرف انداخته فریاد

کشید . دلدار با تمام قوت گریخت . الله یار

فریادکنان از پشت سر او را تعقیب کرد . به

فاصله ای در حدود پنجاه قدم از موی سردختر

محکم گرفت . دختر بعقب برگشته ، وارخطا

غضب آلود به حصص مختلف بدن برده ۳-۴

خنجر حواله کرد . الله یار با فریادی خشم

آلود روی زمین افتاد . دلدار خنجر را در دست

محکم گرفته چون تیر برید . صدا های

کوتاه و قاطعی چون (نگذارید او را بگیرد)

از هر طرف بلندشد . دلدار که گلویش خشکیده

بود ، بسپوش و غضب آلود با تمام نیروی

خود دوید . پس از طی یکمقدار مسافت ،

ناگهان در تاریکی به دیوار پست بر خورد

نموده بجا یکی از دیوار جهید . در حالیکه

میخواست میان انبوه در ختان داخل شود ،



شخصی مانده و کوفته ، نفسک زنان از راه - رسید و از دیوار گذشته او را تعقیب کرد . دلدار فهمید که دیگر راهی برای نجات وجود ندارد . خشمش فزونی یافت . خنجر را - برداشته به تعقیب کننده هجوم برد . اما از ضربه مشت به سنگینی گرز نقش زمین شد .

فصل نهم

در یکی از خانه های زر حل (باغ زمان) توغان بیک پیچیده در پوستین با شهزاده کوچک خود مظهر میرزا مصروف تناول - ناشنا بود . در سایه تقرب به شهزاده هر روز به اعتبارش افزوده میشد .

حسین بایقرا او را بسوی بیک های خود مورد التفات و نوازش قرار میداد . حالا حتی ماموران عالی رتبه دولت نیز ناگزیر بودند با وی محاسبه نمایند . توغان بیک ، زمین های بزرگی به شیوه سو یور غال (زمینی که توسط خوانین بخشیده میشد) از شهزاده دریافت داشته است ، با دختر زیبای ابوضیاء ، یکی از نروتمندان معروف هرات ازدواج نموده .

جوهر جوهر نوکران به دروازه اش و ده هائین از کنیزکان در منزلش مصروف خدمتند . او بنام مظهر میرزا به هر خیانتی دست میزند و هر جنایتی را تبری میکند . توغان بیک ،

سب و ر و ز بیک ها و ملا زمان با اصل و نسبی را که در خدمت مظهر میرزا قرار دارند ، در گوشه ها فرا خوانده خاطر نشان میسازد تا روحیه - هایل بدحماکیت بی پایان و پلانیهای محیلا نه وزیر

کانه را به وی تلقین نمایند . از آنجا که اومی توانست افکار و نقشه های خود را با کلمات ساحره ، بیاری مثالهای بسیط و روشن - به اسلوبی قابل فهم برای خردسالان تقسیم نماید ، مظهر میرزا با علاقمندی سخنانش را می شنید . خدیجه بیگم که به نقش حیله و -

تیرنگ در هر کاری باور داشت ، در نخستین ملاقات خود با توغان بیک اظهار توقع کرده بود



توفان بيك و شهزاده همصدا پرسيدند:
 - چطور ؟
 - نيمه شب ، كينز كي گريخته وبرده اى را
 باخنجر شديد مجروح ساخته است .
 مظفر ميرزا گفت :
 - چقدر جسور بوده است ! خوب .. آيا
 دستگير ش كرده اند ؟
 - دستگير ش كرده اند .
 - حالا در كجاست ؟
 جوان پاسخ داد :
 - در آلا قورغان (۱) است .

توغان بيك كه پيشا ني خود را ميخايريد
 برسيد:

- تا مش راندا نستي ؟

- به گمان غالب ، دلدار ميگويند ...

(ادامه دارد)

(۱) (قلعه اختيار الدين) هرات بنام
 (الاقورغان) نيز ناميده شده است .

پس از آنكه خدمتگذار دستر خوان راجع
 كرد ، يكي از نژدگان شهزاده وارد گرديد .
 او جواني سر اينده ، رفاص ، بدله گو ، نيمه
 شاعر و نيمه جنگجو بود . تمام امور مربوط به
 ضيافت و بزرها را اكثر اوقات انجام ميداد .
 جوان راجع به اينكه در دعوت عمو مي آروز
 چه كساني دعوت كردند و چه غلهاي نيمه
 ديده شود ، هدايت خواست ، تو غان بيك
 دريك لحظه تمام مهمانان ، نوازندگان نورفاسان
 و انواع ماکو لات و مشرو با ت لازم را يكايك
 براي او بر شمرد . جوان از جا جنبيد ، اما دو
 باره نشسته بر سبيل هاي خود دست كشيد و
 با وضعي تبسم نما گفت :

- امشب در سراي خديجه بيگم حادثه
 شگفتي روي داد ، آيا شنيديد اند ؟



تا بخاطر اينده پسر ش خدمت مقلدي انجام
 دهد .

توغان بيك نشسته بر خوان پراز انواع

حلو يات ، ميوه هاي خشك ، گيا ب مرغ و

بك ، و قيما قهاي لذيد به شهزاده (عقل

ياد ميداد) . او در باره نقشه هاي پنهان و

خزينه هاي خصوصي روز افزون بدبوع

الزمان ، فريدون حسين ، ابوا لحسن ميرزا ،

محمد حسين ميرزا ، ابو معصوم ميرزا وساير

شهزادگان - برادران ناتني مظفر ميرزا سخن

گفت و بوي خا طرنشان ساخت كه چيون

او فرزند سوكلي سلطان مي باشد ، لذا بايد

بكوشد تا ازر جهت نسبت بانها بر تری

داشته باشد . بالاخره پيشهاد كرد تا بخاطر

پي بردن به اسرار هر يك از برادران خویش

جا سوساني ميان آنها بفرستد ، اين فكر خيلى

مورد پسند مظفر ميرزا قرار گرفت . پسر كابه

كارهاي اسرار آميز بسيار علاقه داشت . او

قدح زرین زيبا و كوچكي را كه در دست داشت

بشيوه بزرگان با ذوق و غرور سر كشيده .

چشمان مست و مخمور خویش رابه توغان

بيك دوخت و با وضعي بچگانه گفت : (من

آرزو دارم باشما جناب توغان بيك ، چنان

كار هايي را انجام دهم كه در جهان به هيچ

يك از تا جداران ميسر نشده باشد ...)

توغان بيك با تبسمي زير كانه گفت :

- ساری ، شهزاده من ، مي بايد براي رسيدن

به آرزو هاي بزرگ ، دا من همت را محكمتر

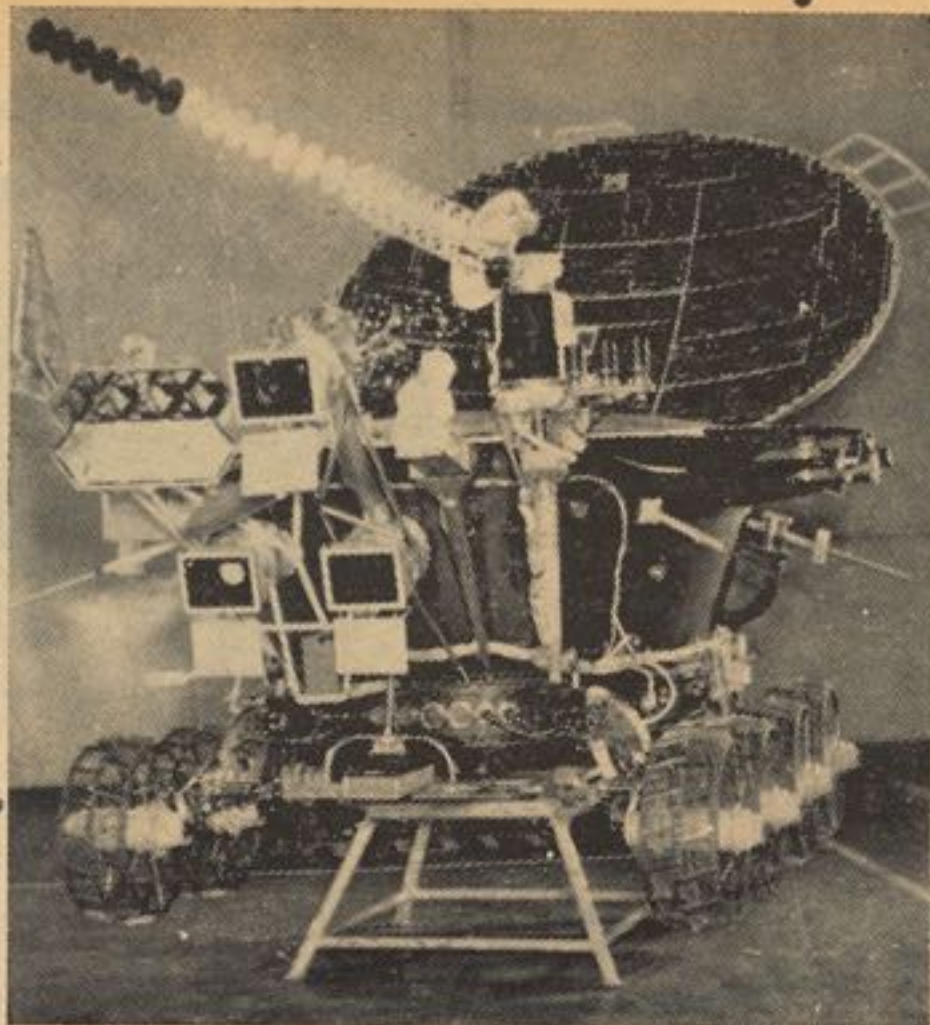
بينديد .

آنها باز هم روي مسله اعزام جوا سيس

حرف زدند . (سازمان دادن اين امر دقيق)

راتوغان بيك بدوش گرفت .





لو ناخود ۲ که فعلا در کوره ماه فعالیت دارد

است. سفاین کیهانی و سیستمهای آن تحت آزمایشات بسیار دقیق در زمین قرار می گیرند در کاملکیس سیستم های بدنوی نه فقط از دبل ساختن عناصر آن بلکه از سیستم آن بطور مکمل استفاده بعمل می آید حتی بعضی موارد یک سیستم دارای عناصر و بلاک های احتیاطی زیادتر از دو بوده و این قسم شمه فعالیت با اطمینان بلاک ویا سیستم را در صورت صرف شدن یکی از شیمه تامین می نماید ..

برای سیستم همکاری متقابل در فضای کیهانی علت اساسی تصویب معاره ۲۴ نامی ۱۹۷۲ را بین دولتین ایالات متحده و اتحاد شوروی تشکیل میدهد. درین شده اند موافقتنامه هر دو طرف متحد نزدیک شدن و اتصال سفاین کیهانی و دستگاها را تحیه بدارند. بحیث اولین مرحله آزمایشاتی این موافقت نامه نزد یک شدن اتصال، پرواز

بقیه در صفحه ۴۲



چهار کیهان نورد امریکایی که قرار است عنقریب به مسافرت چار روزه شان توسط جمعی ۱۲ آغاز نمایند

همکاری در فضا

عملیه اتصال در پروازهای

کیهانی آینده

ترجمه : از دیپلوم انجینر سروری

برای اینکه سفاین کیهانی در موارد ضروری با هر قسم سفاین ویا دستگاه های مداری وصل شده بتواند اجرای سه شرط حتمی است در آینده نزدیکی وقت آن فرا خواهد رسید که پرواز سفاین کیهانی پیلوت دار و دستگاه های مدار بیک اقدام و عمل عادی جامعه بشری تبدیل گردد .

در پانزده جولای ۱۹۷۵ مطابق ۲۴ اسد سال جاری پرواز آزمایشی مشترک سفاین کیهانی اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا «سایوز-سپولو» تعیین گردیده است. این پرواز مشترک با اساس موافقت نامه که بین دولتین ایالات متحده امریکا و اتحاد شوروی در باره همکاری و تحقیقات و استفاده از فضای کیهانی بمقا صد صلح جو یانه به تصویب رسیده است صورت می گیرد. این اولین پرواز مشترک سفاین کیهانی کشور های مختلف می باشد .

یکی از مهم ترین موفقیت های تخنیک کیهانی در سالهای اخیر عبارت از حل پرابلم اتصال سفاین کیهانی است. در بالای این پرابلم دانشمندان و انجینران اتحاد شوروی و ایالات متحده با جد و جهد زیاد کار کرده و ادامه میدهند فعلا سفاین کیهانی عمل اتصال را در مدار کیهانی نزدیک زمین و کیهان دور در

نزدیکی مدار مهتابی انجام میدهند. در نتیجه اتصال سفاین کیهانی سایوز ۵ و سایوز ۴ جنوری ۱۹۶۹ در مدار کیهانی در اتحاد شوروی اولین دستگاه مداری آزمایشاتی پیلوت دار ساخته شده بود. در اپریل ۱۹۷۱ در مدار قمر مصنوعی زمین اولین دستگاه مدار طویل المدت سالوت در جهان داخل ساخته شده بود. در چون همان سال سفینه «سایوز-۱۱» با دستگاه مدار سالوت وصل گردید، و به بدنه آن فضا نوردان را رساند. پرواز فضا نوردان به مهتاب هم بدون عمل اتصال امکان نداشته است، پروگرام پر واز سفاین کیهانی ابو لو که در آن عملیات اتصال در فاصله بین زمین و مهتاب، در مدار مهتاب شامل بود میتوان بخاطر آورد .



نمونه از مایشی اگربگات اتصالی با سفینه کیهانی «سایوز-۱۱» استفاده گردیده است. ژونون

دمیر منو تولنه

سازمان زنان

دولت جمهوری افغانستان

نوشته: راحله راسخ

نهضت زنان در کشور ما در عرصه ها مختلف حیات اجتماعی، در اوضاع و احوال مختلفه صور و اشکال گوناگون داشته و در زمانه های مختلف و عصر های طی شده همیشه با خواسته زمان، راه هدفمند خویشرا طور ممتد و دوامدار در حدود امکانات اجتماعی سپرد تاریخ نموده و تاکنون که دولت جمهوری افغانستان با امیدواری ایجاد یک محیط مثبت و واقعی نشو و نما ی مادی و معنوی، مردمان این سرزمین در فتنه جمهوری را بر افراشته و در راه بو وجود آوردن امنیت قابل اعتباری که تحول مثبت اقتصادی و اجتماعی را میسر و فرا هم خواهد نمود گام های را گذاشته که در صورت تطبیق نه تنها زنان کشور از آن مستفید خواهند شد بلکه همه مردم افغانستان در بر تو اهداف ترقی خواهانه جمهوری که راه عمل را در پیش دارد فیض خواهند برد.

دولت جمهوری افغانستان که در راه ترقی عمومی جامعه، پروگرام های تحلیل شده و علمی را مطابق به شرایط و قانون تکامل اجتماعی در آینده تطبیق

اند. دولت جمهوری برای ایجاد شرایط لازم، جهت تامین و تساوی حقوق زنان افغان با مردان در کلیه شئون حیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی

و فرهنگی اقدام خواهد نمود.

برای قدم های بعدی با این روحیه نیک و انسانی با زهم کار های بسه منصفه عمل در آمده که همه و همه از تلاش های دولت جمهوری در راه رهایی زنان از قید زنجیر های خرافات و عقب گرایسی میتوانند نمایندگی کنند.

گذشته از کار ها در بخش های مختلفه ای که تاکنون صورت گرفته دولت جمهوری تحت فرمان شماره ۹۵۶- مورخه ۴ ثور ۱۳۵۴ مقام منیع صدارت عظمی، دمیر منو تولنه را وارد مرحله نویینی نموده که بعد از یسن بحیث تصدی غیر انتفاعی فعالیت خویشرا در تعمیم نهضت و موکراتیک نسوان در چوکات آرمانهای جمهوری به پیش خواهد برد.

با این اسما سننامه جدید که در یکی

عمده فعالیت و پراتیک اجتماعی زنان است که به اشکال و وسایل گوناگون در راه از میان برداشتن موانع و هموار ساختن جاده بیروزی طبق اساسات طرح شده، در راه هدف تعیین شده مبارزه می پردازند.

کار های که از ایجاد جمهوری افغانستان به این نظر ف یکی پس دیگری انجام می یابد و راه عمل می بود همه و همه بمقصد آرامی مردم

نخستین گام هاست، از آنجمله بمناسبت سال بین المللی زنان ضمن تجلیل رسمی این سال از طرف دولت جمهوری تاکنون تصمیمات و کارهای انجام شده و کنفرانس های تنویری دایر گردیده که سر آغاز یک مبارزه جدی زنان را در فضای روشن دولت جمهوری می رساند.

با قبولی و تصویب دمیر منو تولنه بحیث تصدی غیر انتفاعی باز هم زنان بشکل درست تر، طبق خواسته های زمان با روحیه دولت جمهوری در راه جلب و جذب زنان و نزد یکی ایشان به اساس تصمیمات دولت جمهوری فعالیت خواهند نمود.

برای آزادی زنان مسلما باید حرکت طبق مراحل باتدارك منظم و قبلی شرایط و انتقال از مرحله ای بمر حله دیگر به شکلی صورت گیرد که آرمان های دولت جمهوری با انرژی و تیسری اجتماعی زنان که کوشش شده بود عاقل بماند، راه تطبیق را پیدا کند.

امروز زنان منور و روشن بین که با امید واری به دمیر منو تولنه بحیث تصدی غیر انتفاعی و سازمان زنان دولت جمهوری نگاه دارند آرزو دارند پروگرام های در پیش راه بی برگشت آزادی اجتماعی زنان قرار گیرد که آراز آزادی و تساوی حقوق از راه مراکز به اصطلاح صنعتی و شهرهای کشور راه ولایات، دهات و قریه را گرفته و زنان محلات دور دست را که تحت استیلا ی مناسبات قرون وسطی و عقب ماندگی دوران های گذشته تا هنوز هم باقی مانده، امید و نویسد آزادی بخشیده، زیرا در پی این تصمیمات

از جلسه های تاریخی مجلس وزراء منظور شده به دمیر منو تولنه روح نویینی دمیده که وظایف آتیه زنان را در در آزادی تحت تصمیمات دولت جمهوری تنظیم نموده است.

با موقف جدیدی که دمیر منو تولنه بحیث سازمان زنان از طرف دولت جمهوری احراز نموده، سوال های طرح می شود مبنی بر ضرورت سازمان زنان دولت جمهوری افغانستان که مطابق به ایسی دولت جمهوری بحیث شخصیت تصدی غیر انتفاعی فعالیت میکند.

واضح است که هر عمل اجتماعی، برای رسیدن به اهداف مربوطه به سازمان نیاز دارد تا بصورت منظم طبق موازین و اساسات اسما سننامه های مربوط از نیرو های انسانی برای انجام کار و مبارزه معین و نیل به هدف معین استفاده شود و این یک حربه و سلاحی است برای انجام کار های اجتماعی.

مبارزه اجتماعی زنان از طریق آزادی و برابری با مردان از اشکال

سرانگشتان گل آفرین

زن در خانه، مزرعه، کارگاه‌های صنعتی و ...

این حقیقت مسلم است که زن بخش عظیم از نیروی فعال بالقوه جوامع را تشکیل میدهد و این واقعیت را میتوان در طول ادوار تاریخ و در اوراق تاریخ کشورها جستجو کرد. زن افغان نیز در پهنای تاریخ پر افتخار کشور خویش موجود عاقل و بیگانه نبوده بلکه همیشه سازنده و موجود زندگی ساز بوده و در امور زندگی با مرددوشش بدوش هر برابر تأملات و پیمانی ها محرومیت های کار کرده و در ایجاد زندگی نوین و امرار معیشت همراه و همکار مرد بوده است و از شواهد انگار ناپذیر این امرای و همکاری که اکنون به مشاهده میرسد فعالیت خستگی ناپذیر زنان است که علاوه بر تنظیم و رسیدگی به امور منزل و معاشرت و سرپرستی از کودکان در امور فلاح کشت کار و صنایع دستی، رشد اقتصاد و انگشالی صنعت ملی در ساحه مادی و معنوی نقش سترگ و عظیم خویش را ایفاء کرده ازین جا است که سهم زن در تصمیم و انگشالی مداوم اجتماع در خدمات مشر و ارزنده اجتماعی یکی از موضوعات مهم و بااهمیتی است که موقف و ارزش و حقوق زن را با مرد مساوی ثابت میسازد و این تساوی حقوق در بین زن مرد نهفت و وسیع و همه جانبه را در تمام ساحات اجتماعی، اقتصادی، صنعتی سیاسی و فرهنگی در بر میگیرد.

پس اگر بایده و وسیع بتکریم خواهیم دید که زنان کشور ما مخصوصاً زنان اطراف واکتاف دهات و قصبات نام های وسیع و استوار در جهت بهبود اقتصاد و صنایع ملی ما بر میدارند و از روز گاران باستان تا کنون درین زمینه عابه موفقت های مزید و عالی نایل شده اند چنانچه در زمان حاضر مشاهده مینمائیم که محصولات صنایع دستی کشور ما ارزش و اقمی خویش را بدست آورده که این فرآورد های زیبا و مرغوب و دوام دار در حوزه اقتصاد و انگشالی صنعت کشور رول بس مهم و ارزنده دارد و تاکنون از طریق تدویر نمایشگاه های قالدین شهرت و افتخارات نصیب مردم کشور ما شده است پس ما بظاهر به گرسی نشاندن این مطلب بایک فامیل بادغیسی که در

صنعت قالدین با فی مهربان به خصوص دارد مصاحبه بعمل آورده ایم ! عصر یکی از روزها این فامیل هنر مند و مستعد را در نمایشگاه شرکت نو روز لیمتد ملاقات کردم .

سرپرست فامیل مردم پربان و باعاطفه ایست، در سال ۱۳۵۱ به حیث سرپرست اطفال یتیم چیخران بکابل عودت نمود به رهنمائی وی در سال ۱۳۵۲ شرکت نو روز لیمتد در آغاز نظام جمهورییت به فعالیت شروع گرد و این شرکت در اثر رهنمائی محمد عوض بادغیسی بیش از ده نمایشگاه قالدین در اروپا دائر کرده است .

محمد عوض بادغیسی ترکیب رنگ قالدین و خانمش میرمن بیرم بادغیسی در صنعت بافت قالدین تخصص دارند .

و در اثر مهربان و لیاقت خویش در سال ۱۳۵۲ به ایالات متحده امریکا دعوت شدند و کارگاه قالدین را به امریکا بردند و شاگردان زیادی درین فن تربیت نمودند و از آن دیسار افتخارات به مردم و کشور خویش از سفان آوردند .

میرمن بیرم بادغیسی ۳۶ بهار زندگی را سپری کرده زنیست متین و آرام به لسان

دری بلدیت دارد وی از سن پنج سالگی بافت قالدین را فرا گرفته و در این مورد چنین می گوید .

بافت قالدین یکی از نیازمندی های حیاتی ماست و همان طوریکه برای ادامه زندگی به غذا آب مسکن و لباس ضرورت داریم و کار کردن در کارگاه های قالدین نیز جز همین ضروریات است که به آن نیاز مندیم اطفال ما از کودکی بدین نیاز پی می برند و ناخودآگاه به فرا گرفتن آن مشغول میشوند .

چنانچه روزی طبق معمول و عادت همیشگی ام قالدین می بافتم و ناگهان متوجه شدم که دختری سه ساله ام عیدگل مرا در کارم همراهی میکند و مانند من قالدین می بافت شانه میزد و قیچی می کند پشم را در کارگاه بیج تاب می دهد .

و اکنون عیدگل ۹ سال دارد مهربان و استعداد خویش را درین رشته تبارز داده و شاگردان زیادی تربیه نموده وی غنود استاد است و از بافت شاگردان خویش در

کارگاه قالدین نظارت مینماید . عیدگل که لباس محلی بادغیسی بتن داشت ضعیف الجثه معلوم میشد وی دختر یست معصوم گهر و اماذکی و هوشیار ، در صنف سوم مکتب ابتدائی سپین مصروف تحصیل است وی میگوید به مضامین اجتماعی و مخصوصاً دری خیلی علاقمندم و هم میگوئیم در قالدین بافی بیشتر استعدادم را پرورش دهم تا از این ناحیه خدمت به مردم و کشور خویش کرده بتوانم از عیدگل در مورد اینکه چگونه به امور درس خود رسیدگی مینماید پرسیدم وی در پاسخ چنین گفت :

هر روز بعد از ظهر دو یا سه ساعت را برای حفظ کردن تدریس خویش اختصاص داده ام و در مباحثی اوقاتم به صنعت بافت قالدین می پردازیم و هم چنان اکثر اوقات کار شاگردان



میرمن بیرم بادستگاه قالین بافایش

قالین اصل کلتور افغانی را از نظر دور نداشتیم .

از بنا مجلسی محمد عوض پرسیدم امریکا بیان قالین های افغانی را با قالین های ممالک دیگر چگونه مقایسه میکردند وی گفت من در این مورد صرف به گفته داکتر سپونسر

اکتفا میکنم وی کتابی درباره ارزش قالین افغانی مینویسد و موصوف قالین های افغانی را از جمله جالب ترین قالین های شرقی یافته بقیه در صفحه ۶۳

قالین افغانی در امریکا نقش فعال داشت و در مورد تدویر نمایشگاه ها چنین اظهار نظر کرد با در نظر گرفتن این که صنعت قالین یکی از حرفه های مورد علاقه مردم است و عده زیادی از قالین بافان ما در خارج چهست کسب شهرت در تدویر نمایشگاه قالین نقش مهم وارزنده دارند .

و آنچه بیش از همه مسلم و میرمن است همانا تبارز صنایع ملی افغانی در جوامع بین المللی بوده که روی هم رفته ما در امریکا پیوسته هنگام تدویر نما ییشگاه

محصول دست و پنجه های هنر آفرین شان به نقاط دور دست به فروش میرسد که در دوام رنگ و مرغوبیت خود با مشهور ترین محصولات ماشینی برابری و رقابت میکند و حیرت همگان را به خود معطوف میدارد بناغلی محمد عوض شو هر میرمن بیسرم در مورد تأیید از سخنان همسرش چنین گفت:

زنان قالین باف از همه بیشتر حاضرند اینار و فداکاری و خدمت صادقانه را به مردم و کشور خویش انجام بدهند و ایشان با عزم راسخ و با اراده قوی و خلل ناپذیر صادقانه اندوخته ها و فرآورده های زیبا و نفیس محصول دست خود را به مردم عرضه مینمایند و با انتظار و تلاش های بی گیر با زحمات طاقت فرسا شب و روز برای تقویت صنایع ملی کشور خویش گام های به جلو میگذارند و در حین گفتار خویش به بیر زنی که مصروف و سرگرم بافتن قالین بود اشاره نمود و گفت این زن ۸۲ سال دارد و ۶۴ سال قالین بافته است و با وجود کبر سن هنوز هم از کار خسته نشده و به کارگاه خود عشق می ورزد اما با عزم راسخ و تلاش های خستگی ناپذیر به صنعت بافت قالین اشتغال دارد بناغلی محمد عوض که در تدویر نمایشگاه

نظارت مینمایم .

میرمن بیرم در مورد استعداد دخترش چنین گفت: عیدگل در بافت قالین از همان آوان کودکی استعداد فوق العاده داشت و من برای تبارز دادن استعدادش هر چه بیشتر زمینه فعالیتش را مساعد ساختم و روی همین منظور وی را با خود به امریکا بردم و هر جای که میرفتم عید گل با من بود.

میرمن بیرم راجع به سوالی دیگری در مورد نقش زنان قالین باف چنین گفت:

زنان قالین باف همدهوش مردان برای تقویت صنایع ملی مبادرت می ورزند و از یک طرف صنایع ملی را به اشکال گوناگون و زیبایی آن به مردم عرضه میکنند و از جانب دیگر با اجرای چنین وظایف سنگین و مستمرگ خویش در رشد اقتصاد خانواده و جامعه خویش اقدام نموده و در عین حال ظریف کاری های محصول دست خود را به مردم خویش تقدیم می کنند.

میرمن بیرم هم چنان علاوه کرد زنان کشور ما در صنایع نفیسه به خصوص در آن رشته صنایع تولیدی که با کارگاه ماشینی سرکار دارند مهارت و دسترسی خاصی داشته با آنکه توسط دستگاه عادی و محل قالین می بافند



میرمن بیرم بادخترانش که مصروف بافتن قالین اند.

جشن های تابستانی

در

جاپان

ترجمه : کاوند



دوشیزه گان درجاده ها با اجرای رقص می پردازند

شد.

انتقال از جشن های ساده به نمایشهای چشم خیره کن در اطراف سده های شانزدهم یاپانزدهم صورت گرفت. چنین فکر بعمل آمد که باید نمایندگان مقدس را بر علاوه ندرونیاز با سرود و خوشی راضی ساخت. به این ترتیب رقص ها و آهنگها زاده شد. در مراسم ساک (شراب برنج) بحیث تطفه نوشیده می شد. وبعد بان پایکو بی هاو - سرود آوری ها اضافه شده و جشن های کنونی بدل شد.

وباتفاوت عقاید مختلف این جشن هانیز رنگهای گونه گونه بخود گرفت برخی از این جشن ها برای تمام سال بر گزار میشود. در بهار جشن های بیشتر رنگ زراعتی دارد و در دهات بیشتر بغاطر فصل خوب برپا میشود و در تابستان برای درو و خرمن عالی این کار صورت میگیرد.

جشن های زمستانی پیوند نزدیک با آفتاب که گرما آفرین است و آتش که گرما بخش دارد. این جشن ها معمولا در منطقه های کوهستانی برپا می گردد. بر عکس جشن های تابستانی اکنون در شهر های بیشتر برپا می شود. در موسم باران این جشن ها برای حفظ از باران های زیاد و سیلاب صورت می گیرد.

یکی از رنگین ترین جشن های تابستانی جشن تاناباتا یا ستاره می باشد که در شب ۱۶ سرطان هنگامیکه داستان افسانه ای التارو و یگا در کلبه های مردم روستا زمزمه می گردد. برپا می شود. طبق این افسانه آنها بدو طرف رده شیری کهکشانی از هم جدا مانده اند و فقط در سال یکبار در همان شب باهم یکجا می شوند. پسران و دختران روی چوب های نی بلند توتی های کاغذ های رنگه که بر آن آرزو های خود را نوشته اند. بسوی ستارگان می فرستند.

یکی دیگر از جشن های مردم جشن (بان) می باشد که می توان آن را از بزرگترین جشن های بودایی خواند. عقده بر آن است که ارواح مردگان در آن موقع از آسمان بزمین برمی

از اواخر ماه جوزا تا شروع سنبله رامیتوان فصل جشن های تابستانی در جاپان خواند که در سراسر کشور با پایکوبی بر گزار شده و موجی از این جشن های سرور بخش را در دهکده و شهرهای بزرگ همسان میتوان دید. این محافل در وجود جشن های سانجامتسوری در توکیو، تینجین متسوری در اوساکا و گیون متسوری در کیوتو تبلور می یابد.

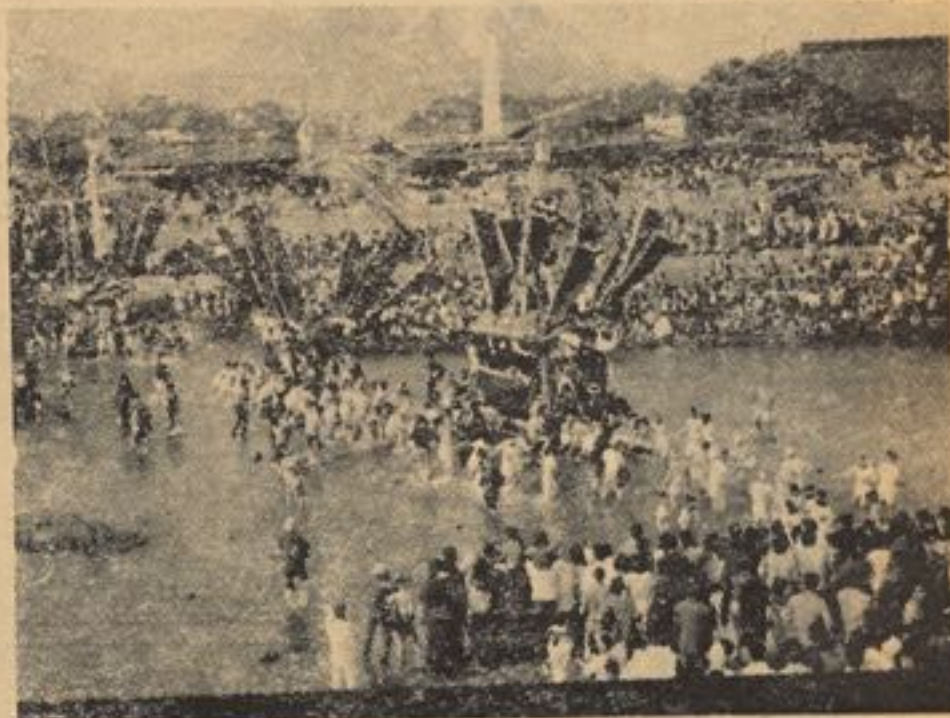
از زمانه های قدیم برای برپا کردن این گونه جشن ها وقت شگرفی صوت می گرفتند گونه جشن عادت شگرفی صورت می گرفت این ها بارتک های تند و چشم گیری و آهنگ جرس دهل و سرنا همراه بوده در آنها سعی بعمل می آید تا مردم گرمای طاقت فرسای تابستان را بدست فراموشی بپارند.

در جهان خشک و بیروح تمدن صنعتی به اینگونه جشن ها ضرورت بزرگ احساس شده و مردم هر روز بیش از پیش به آن علاقه می گیرند. یکی از زیبایی های اینگونه جشن ها میکوشی می باشد که چون آرامگاه بزرگی بر ستون ها بلند ساخته شده و برشانه جوانان حمل شده و خیابان های مختلف را زیر پا می نماید. روز بروز جوانان داوطلب به بردن این آرامگاه بیشتر می شود.

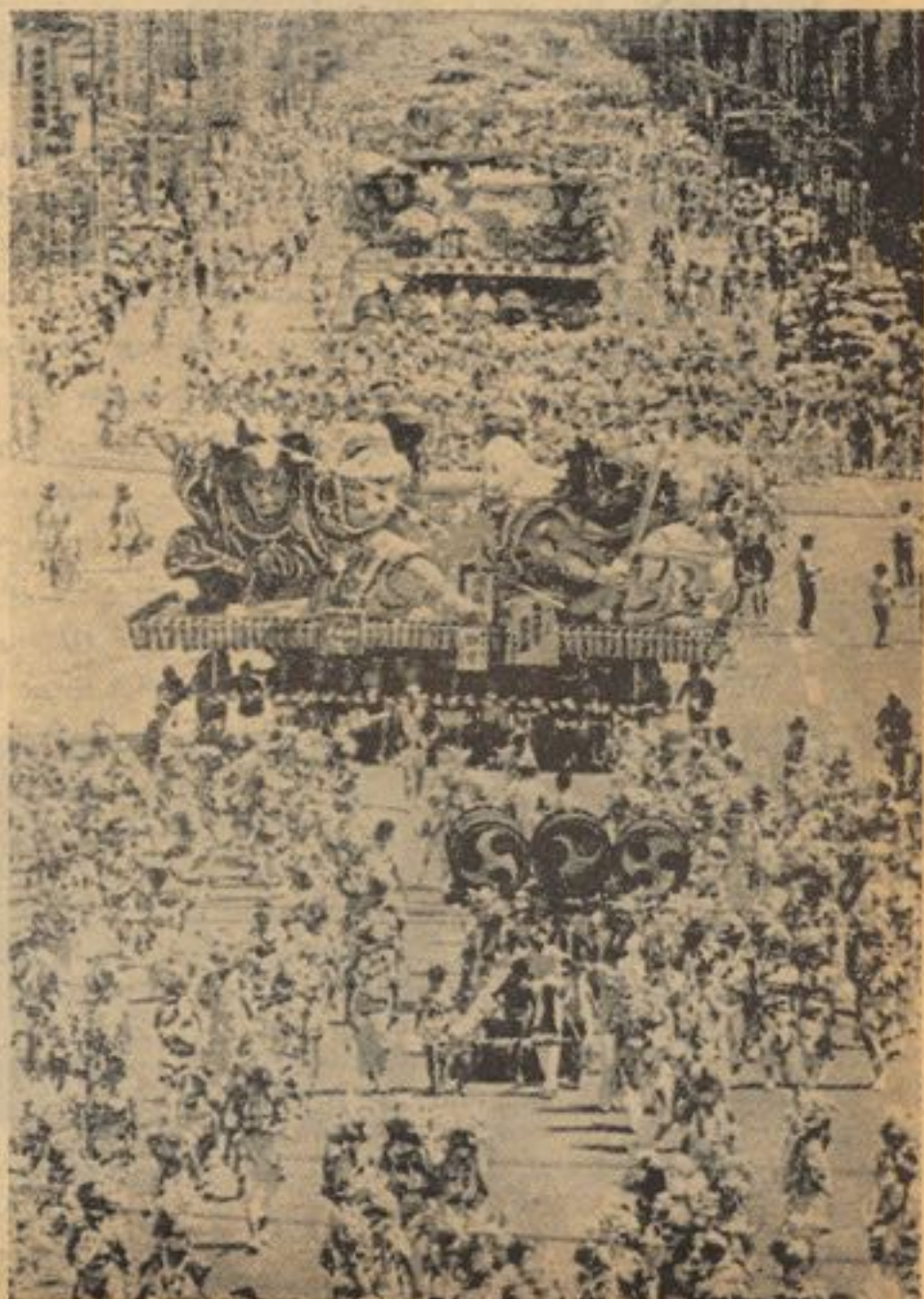
سعی بعمل می آید تا این جشن ها بخارج کشور نیز معرفی شود. به همین دلیل گروهی از جشن میکوشی که تعداد شان به ۸۰ نفر رسیده و شامل آهنگ نوازان می شوند امسال به فیستيوال جشن ملل که دروینس بر گزار می شود، شرکت نماید.

فضای دوستانه جشن های جاپانی که در آن مردم از طبقات مختلف اجتماعی بدون در نظر گرفتن اختلاف شان شرکت می نمایند. علاقه مندی زیادی در بیرون جلب نموده است.

معنی اصلی کلمه متسوری که جاپانیان به جشن اطلاق می نمایند مفهوم (دور هم جمع شدن افراد مقدس و خدمت بانها را افاده میکند. در ملل جاپان کهن این نمایندگان روح مقدس بودند که در بین کوه ها، دریاها و حتی گیاه ها زندگی میکردند. برای آنها برای حفظ زندگی مراسم مذهبی صورت می گرفت در گذشته ها این جشن ها پیوند های نزدیک با زندگی اجتماعی جامعه داشت. در آنروزها، این جشن ها برای سرود برپانسی گردید بلکه برای شانه عقق حیات برپا می



مردم باشور و شغف در جشن های تابستانی اشتراک میورزند.



در روز های جشن جاده های جاپان از انبوه مردم که گدیهای بزرگ را اینطور حمل می نمایند تماشایی جلوه میکند



منظره‌ای از مراسم استقبال جشن های تابستانی در جاپان

مردند. در آن موقع مردم آتش های بزرگ را در شب روشن میکنند تا از این ارواح به خوشی پذیرای بی گنند و در شب های آخر چراغ های کوچک رنگه بر دریا ها، دریاچه ها و حوض های آب بر می اندازند تا با این ارواح خدا حافظی کنند.

در آن شب ها مردم حلقه های طولانی رقص را تشکیل میدهند که خیلی جالب و دیدنی است. و در آن معروضترین رقص بنام رقص (آوا) بر اه می افتد.

جشن گیون در کیو تو مخصوص برای از بین بردن امراض ساری و اید میک برامی

افتاد. در این جشن همه مردم شرکت میکنند. چون جشن خواهان شرکت تمام افراد اجتماعی است به همین دلیل پایه های آن معکمتر در روان فر هنگی مردم باقی مانده و در آن میلیون ها نفر شرکت میکنند.

برخی از مردم متعصب از اینکه جشن های باصالت مذهبی به سر گر می های عادی بدل شده است ناراضی اند. بانهم این جشن ها به شدت از طرف مردم استقبال و بر پا میشود. در تمام عصر، جستجوی مردم برای خوشی ساده و دور هم گرد آمدن بدون تغییر باقی می ماند.

مصاحبه کننده فاطمه صیامی

پیکر تراش پیروم و باتیشه خیال..



مسحور جمال در نواختن پیانو دسترس کافی دارد

همه دو ستاداران موسیقی او را می شناسند به آواز گرم و گیرا ، غور و پر طنین وی آشنائی دارند . او نو آوری را در کار هنری بزرگ ترین رمز موفقیت یک هنرمند می پندارد .

بلی او را میگویم هنرمند جوانی را که به مسحور جمال شهرت دارد: مسحور جمال (جلیل احمد) را در دیپار تمنن موسیقی ملاقات نمودم در دیپار تمنن موسیقی که جز شعبات هنری وزارت اطلاعات و کلتور بشمار میرود جوانان اماتور برای تبارز استعداد شان در فن موسیقی به اوقات معین تحت نظر استادان اهل فن به مشق و تمرین می پردازند که بخشی از فعالیتهای آنها در پایین

هر هفته در پروگرام یک شاخه و چند گل از رادیو نشر می گردد. که رهبر این ارکستر جوانان اماتور را مسحور جمال به عهده دارد .

قبل از اینکه مصاحبه خویش را با وی آغاز نمایم بی مورد نخواهد بود اندکی در مورد خودش صحبت کنیم : آواز غور و پر طنین دارد و اندام چاق و گوشت آلودش قد بلند اش را متوسط جلوه میدهد . با چهره صمیمی و پرکار این هنرمند محبوب نسل جوان همه دو ستاداران موسیقی آشنائی کامل دارند .

میگویم : از گذشته ها صحبت

کنید از آن زمانیکه هنوز با رادیو همکاری آغاز نموده بودید ؟ میگوید :

نخستین بار در لیسه حبیبیه در یکی از کنسرت ها شرکت کردم و با تشویق دوستان با رادیو همکاری نمودم و در پروگرام های اماتوران سهم می گرفتم .

تا بحال چند آهنگ حرفم را قطع میکند و میگوید کافیسست دانستم چه میخواهید بگویید. تا بحال هشتماد پارچه تهیه کرده ام که یک قسمت آنرا خودم سروده ام و متباقی که مرتب موزیک آن بودم به آواز

در دوران فعالیت های پی در پی شاگردانی هم داشته اید؟

نی : شاگردی نداشتم و شما به همین اکتفا بکنید که رهبر ارکستر هستم .

در جمعی از پارچه های تان کدام آهنگ تانرا بیشتر دوست دارید ؟ لب خند نشاط افزا روی لبانش نقش می زند سکوت را که بعد از طرح سوال ایجاد شده درهم می شکنند و میگوید .

کمتر واقع شده کمپوز ساخته و پرداخته خودم مورد پسندم قرار گیرد ولی پارچه که بیشتر با سرودن آرامش خاطر نموده ام آهنگی است که به افتخار نظام فرخنده جمهوری در کشور سرودم (صدای ناخدا پیچیده در شب) .



مسحور جمال با گروه هنر مندان افغانی و هندی در دهلی جدید

بیا آید با هم از شهر تاریخی بامیان دیدن کنیم

بامیان، پایتخت امپراتوری کوروش کبک

همانطوریکه در جهان دیگر عجایب هفتگانه
شهرت دارد در کشور باستانی و سر زمین
تاریخی مایز شگفتی های طبیعت و شاهکار
های هنری و تاریخی خیلی زیادی در سر
گوشه و کنار آن دیده میشود که همه و همه
سبب غنی بودن مملکت بوده و خواهد بود.
از آن جمله می توان از **بامیان، بتدائیر،
منارچام، استوپه هییک، تاق بست، رواق مسجد
خواجه محمد پارسا گازر گاه و غیره نام برد.**
بامیان که در قطار عجایب طبیعت مقام ارزنده
و مهمی را دارا می باشد دره است زیبا و خوش
آبوهوا که زیبایی های طبیعت با اعجاز
هنری بهم یکجا شده و این دره قشنگ را در
افاق مشهور ساخته است*
بامیان با نقاط دور و نزدیک خود مانند شهر
**غلغله، شهر فسفاک، شهر سرخسک
لذدهای سرخ دره، دره های فولادی، گکره
کالو، سو ماره، آهنگران، انحرافات، خط ایست
بدیع که طبیعت در آن مجموعه سی از
شگفتی ها و زیبایی های خوش را گرد هم جمع
کرده و ذوق و هنر مجموعه دیگر از مناسر
بدیع هنری را بنان ارزنده است و **ظرفه های
تاریخی را در اوراق زردین تاریخ گنجا حاکم
نموده است و از مجموعه زیبایی های
طبیعی و هنری و ظرفه های تاریخی کتابی به
میان آمده است که اوراق آن روی صفحه های
دائمه های پربرف کو های بابا و هندوکش
گسترده شده است.
بیکر های بلند بودایی که بزرگترین -
مجسمه های جهان می باشد، رواقها و معابدیکه
سوج های منظم و منقوش در بدنه گوه کنده
شده، نقاشی های ظریف و رنگه دیوار بامیان****

را در قلب هندو کش بشکل نگا رستانی در آورده
است که هنوز هم با همه پیش آمده های
روزگار اسباب شگفتی بینندگان را فراهم
می سازد.
بامیان سالخورده مدتی زیادی معبر
بزرگ رفت و آمد کاروانهای زوارو تجارت
پیشگانی بوده که دایم بین هندوچین از لایه
لای دره های هندو کش عبور و مرور می
نمودند همچنان این ناحیه در روزگار
**قبل تاریخ مرکز بود و پاش و زندگانی
شکاربان هندو کش بوده چنانچه مقاره بزرگ
و طولانی معروف (چپلستون) گواه ایمن
مدعاست.
و اما با ظهور آیین بودایی و انتشار آن در
افغانستان مخصوصا در زمان زمامداری
**کوشا پشاهان بزرگ این دره اهمیت
بزرگتری را کسب نمود و در حد پیشتر از
هشت قرن یکی از کانون های مجلل بودایی
آسیای میانه محسوب میشد.
بامیان بر علاوه داشتن سوابق تاریخی و
طلایی از نگاه سیاحت و جهان گردان نیز در****

خور اهمیت بوده است، علت این امر واضح
و آشکار است و بزرگترین عامل جلب
سیاحت درین دوره مجسمه های عظیم و بیکر
های بزرگ (۵۳) و (۳۵) متری بوده است که به
فاصله (۴۰۰) قدم از یکدیگر در جدار بلندی
تحت رواق های عظیم استاده تراشیده شده و
قسمت عظیم بدن آنها تا امروز از صدمه و آزار
زمان در امان مانده است.
همچنان مجسمه بزرگ دیگر به بلندی ده
متر در دره ککرک وجود دارد که در جناح
جنوب شرقی بامیان التاده است.
آثار دیگر تاریخی این ناحیه شهر فسفاک و
شهر غلغله است که بیشتر خاطرات دوره
نوریمان و خوارزمشاهان و غرابکاری های

چنگیز بدانها تعلق میگیرد. چنانچه وقتی که
نواسه چنگیز در شهر فسفاک بدست سپاهیان
رشید جلال الدین گشته شد، **شهر غلغله در**
آثر مفاومت شدید به امر چنگیز طعمه حریق
شد و زنده جانی در آن شهر باقی نماند.
سایر نقاط زیبایی دیگر که در بامیان و در
**ماحول دور و نزدیک آن التاده و برای سیاحت
دیدن آن دلچسپ است عبارت است از بند
امیر که به فاصله ۸۰ کیلو متری غرب بامیان
التاده مجموعه از شگفتی های است گسه
بیننده را مسحور می کند.
همچنین در پای شهر فسفاک دره دیگری
رویه جانب کوه بابا پیش رفته که بنام (کالو)
یاد میشود و تشکیلات عجیب طبقات الارضی
آن قابل دیدن است.
همین قسم دره های (سو ماره) و -
**آهنگران که سو راه بامیان و در مجاورت
فریب آن واقع شده هر کدام به جای خود خیلی
زیبا و قشنگ بوده علاوه بر معاسن طبیعی
عاشی خالدار هم دارد.
دره فولادی در زاویه جنوب غربی بامیان
به پای کوه بابا منتهی میشود و قله بلند
آن (شاه فولادی) نام دارد آبهای جاری، جوی
های مست، دهکده های قشنگ باغهای کوچک
و زیبا، چشمه سار های دامنه های پربرف کوه
بابا و قله های بریده، بریده سفید کوه هر کدام
به جای خود دیدنی و تماشا می است.
خلاصه بامیان با آثار تاریخی و مجموعه
زیبایی های طبیعی که دارد از نظر جهانگردان
سیرتی زیادی کسب نموده سالهای آینده
چون سالهای یاد در ظرفه ها و حلقه ها خواهد
داشت و انفجارات بزرگ و بزرگتری برای
نگهبانان تاریخ این دیار کما می خواهد
نمود.****

زیر نظر: محمود فارانی

تپه و طرح: ظاهره نالان

شعر

افتاب پرست یغما

نگاه کن که نریزد دهی چو یازده بدستم
 فدای چشم تو ساقی بیو ش باش که مستم
 کنم مصالحه یکسر بصالحان می گوئی
 بشرط آنکه نگیرند این بیاله زدستم
 ز سنگ حادله تا ساغر مژ دست بماند
 بوجه خیر و تصدق هزار توبه شکستم
 چنین که سجده برم بی حفاظ پیش جمالت
 بعالمی شده روشن که افتاب پرستم
 گفتم زلف بتی گردنم بیست بمویی
 چنان کشید که زنجیر صد علاقه گسستم
 نه شیخ میدادم توبه و نه پیرمغان می
 ز بسکه توبه نمودم ز بسکه توبه شکستم
 حرام گشت به یغما بهشت روی تو روزی
 که دل بکنم آدم فریب خال تو بستم

از نامه های دلدادگان نامور تاریخ

ترجمه حسین هدی
 در بخش نامه ها امروز نامه ای از ناپلیون
 بناپارت کشور گشای نامتدار فرانسوا
 است.
 ناپلیون مردی که ارو بادد زیر کامپایش
 می لرزید در برابر زنی زبون است و این نامه
 سند زبونی او است.
 فاتح بزرگ اروپا خود مستغرق زیباروی
 یاریسی است او در همه جا حتی در میدانهای
 جنگ در اندیشه ژوزفین است و در حالیکه از
 یکطرف نقشه حمله های بزرگش را
 در خیمه خویش طرح میکند از جانب دیگر با
 شتاب چند سطر بسوی یاریسی بسوی ژوزفین
 مینویسد و میفرستد.
 ... این نکته درین جاشنیدنی است که
 ناپلیون هنگام جان سپردن فقط سه کلمه گفت:

فرانسه ، سپاه ، ژوزفین ...
 و باین کلمات واپسین نفس او پیر و ن
 آمد.
 نامه عاشقانه ناپلیون بناپارت به ژوزفین
 بوهارنه
 عزیزم !
 به میلان آمدم. همه چیز را رها کردم و از همه
 بریدم تا تو آغوش گرم و بازو های سیمیت را
 برایم بگشایی !
 ... اما تو در آنجا نبودی !!
 من این نامه را که بنام تو بخونجگر رفتم
 کرده ام. یکبار دیگر می گشایم تا بر رخساره
 ملکوت بوسه ای تبار نمایم.
 آه ! ژوزفین ... ژوزفین !
 ناپلیون

بیدل :

جام هلال

سپاسم نیم مستش و اتند ز خواب نیمی
 در دست فتنه دادند جام شراب نیمی
 موج خجالت سر و پیداست از لب جو
 کز سرم قامت او گردید آب نیمی
 گمیر لببت نگرند بی پرده در تکلم
 از شوخی ای تبسم و اکن نقاب نیمی
 زان ابر خط که دارد طرف بهار حسنت
 خورشید بچرخه ناز زد در خضا ب نیمی
 سرمایه یک نفس عمر انهم بیاد دادیم
 در کسب حرص نیمی در خورد و خواب نیمی
 قانع بجام و همیم از بزم نیستی گاش
 قسمت کنند بر ما از یک جباب نیمی
 عمریست اهم از دل مانند دود مجمر
 در آتش است نیمی در بیج و تاب نیمی
 آن لاله ام درین باغ کز درد بیدمانی
 تا بکفاح ستانم مردم کباب نیمی
 در دعوی کمالات صد نسخه لاف فضلم
 اما نیم یعنی در هیچ باب نیمی
 موی سفید گل کرد آماده ثنابش
 یعنی سواد این شهر برده است آب نیمی
 بیدل نشاط این بزم از بسکه ناتمامی است
 چرخ از هلال دارد جام شراب نیمی

قلندر

دسحر ژرا

دی سینه زلفی برنی دیار به برگی
 دسکنتر به آینه گی لیده نشی
 دجنت هومره خویشی اوریدل نشی
 دابه عشق کی خواریده کمال هنر کی
 لکه خوند دیار به لبوکی هونده شی

که راغلی ده وریخ به منخ دلبر کی
 جری ویمن زه به منخ دخیل دلبر کی
 چی مالدنی ده دخیل یار به در کی
 نشسته دارنگه کمال په بل هنر کی
 کله شی هونده هسی آب په حوض گوتور کی

دابلیل چنا له گله دی فریاد کا
 که خسته قلندر زاری به سحر کی

چندرباعی همیشه بهار ازخیم

خستنها وگور ها

ازتن جو برفت جان بالا من و تو
خستی دو نهند بر مفاک من و تو
وانگه زبرای خستت موردگران
درکالبدی کشند خالا من و تو
خروش کوزه

درکارگه کوزه گرمی رفتم دوش
دیدم دوهزار کوزه افتاده خموش
ناگاه یکی کوزه برآورد خروش
مکوکوزه مگروکوزه خروکوزه فروش
دسته و دست
این کوزه چومن عاشق زاری بوده است
در بند سرزلف نگاری بوده است
این دسته که برگردن اومی بینی
دستی است که در گردن یاری بوده است
هفت هزار ساله ها
ایلدوست بیا تاغم فردا نخوریم
وین یکدم عمر راغنیمت شهریم
فردا که ازین دیر فنا درگذریم
باعفت هزار سالگان سر بسریم

از نذیراحمد مبین پور

رمیده

بهار دیده گشود	وچام خشک زمین
لبالب از می شور آفرین باران شد	وچان نازلا صد هاهزار تازه درخت
بساز نرم و نوازشگر نسیم بهار	بوجد و رقص آمد
بهار دیده گشود	و دید قوی سپید

بهرز نیلی بروج ابگینه باغ
سرود عشق و بهار و شناوری میخواند
واقتاب زانسوی ابرهای کیود
بهجوی رنگرنگ هرپته نورمی باشید
ولی.. توای رمیده من
تو با بهار نیایی اگر بخانه من
بهار بیتو نیاید به آشیانه من

شنه پندوسکه

زه چه ووروم	ومین به شنه پندوسکه
شنه پندوسکه می به لاس ویده کنیم زه	اوبه خوب کنی می لیدلی
به زرگونو شننی پندوسکی	
چه زلمی شوم	نومین شوم
سینوتیو بر پندوسکو	اوبینه و سکی می به لاس ویده کنیم زه
اوس چه ووروم زه زوریم	دینوسکونه مریزم
یوه بله لویه مینه	

محمود طارانی

دختر تابلو فروش

قسمت دوم

گفت:

- تاکنون کسی آت را نخریده؟

جواب دادم:

- نه!

گفت:

- هم هم میخرند، میخرند تابلوی زیبا.

گفت:

پرسید:

- از کجا می آید؟

جواب دادم:

ساز خانه

گفت:

- تراز کجا آمدی؟

جواب دادم:

- من از زندان می آیم... از زندان می

می آیم ۱۰۰۰ سوشی را هسته هسته تکان

داد و گفت:

- هم هم ده سال قبل من زده بودم

زده، به خانه ها می رفتم بدو کن های زرگری

دستبرد میزد. ازین راه پول هفتگی عایم

میشد قمار می زدم می، می، می... عمر به

دزدی و قمار سپری شده

بسوی تابلو به دقت خیره گشت آنکار

چیزی را در آن جستجو میکند ناگهان با خود مزه

کرد:

- جوانی گشت و چه زود گشت!...

پرسید:

- خانه ات کجاست؟

گفت:

- خانه ام کنج این درخت است و بعد گفت:

دوسال قبل مرا بردند دستگیر کردند. زندان

افتادم اکنون بعد از دوسال دنیای خارج زندان

گفت:

را می بینم بعد از دوسال .. صدایش می لرزید
و حالت گریه داشت چند قطره اشک چشمانش
را نمدار ساخت. آفتاب در حال غروب بود.
شام شده بود دینم پیر مرد دستی به موهایم
کشید و از من دور شد پست زده او را تگریستم
همانقدر که حالت نگاهش گنگ و مرموز بود،
حالت رفتارش هم گنگ و مرموز بود. از جایم
پرخاستم بسوی خانه روان شدم تابلو پستم
نشامی آورد و سنگینی میکرد. امروز هم
خریداری برای تابلو پیدا نشده بود.

فردا باز تابلو را زیر بغلم گرفتم و آمدم
در همان میدان بزرگ زیر سایه درخت نشستم
پیر مرد نبود رهگذران می آمدند و میرفتند پا
نناء های مرموز شان زمانی به تابلو و گاهی به
من می تگریستند. هجوم مردم زیاد تر از روز
های دیگر بود. آفتاب گرم و سوزان سایه های
طولانی و دراز را بر زمین میکشید. خانه های
درشت عرق از پیشانی ام و لابلای موهای
درازم می لولیدند. بسوی آدم ها دینم، بسوی
آدم های قد دراز و قد کوتاه آدم چاق و لاغر
زن های چادری دار و بی چادری. بعضی های
ایستادند و با نگاههای تند شان از عقب چشمک
چادری زمانی بسوی تابلو و زمانی بسوی من
میگریستند و عده ای هم تند و شتاب زده میرفتند
و دور میشدند، سایه های شان هم از عقب
شان در حرکت بود.

ناگهان در همین انا دینم همان جوان
دیروزی آمد لحظه ها نگاه های مرموزش را به
من دوخت بعد گفت:

- بیایه پول تابلو را بدهم!...

از عقبش به راه افتادم این مرتبه شانه به
شانه ام راه میرفت. بعضی اوقات تابلو را از
دستم میگرفت تا من ماندمی ام را گرفت باشم.

مردوخاموش بودیم بعضی اوقات او نگاههای
عوس آلودش را به چشمان، لبه، گردن، کمر
و پاهایم می افکند. مردی باریک اندامی بود.
چشمان میسی نا نست و موهایش
حلقه حلقه به مثل جنک بی سر و پا
دور رخسار پیش برآمده اش را می پوشانند.
بعضی اوقات از او سخت می ترسیدم اما با خود
می گفتم:

- چیزی نیست ... فقط باید تابلو را
بفر و شسم و پولش را بگیرم.

با خود چرت میزدیم، فکر میکردم، در همین
انثناء رویش را به من کرد و گفت:

- من نفانم یک نفان ... زیاد خوش دادم
رسم بکشم.

بعد قصه های زندگی اش را پراگنده
پراگنده برایم گفت و گفت بعد با آواز نرم
و ملایم چنین ادامه داد:

زندگی ام بی سر و سامان است،
بی سرو سامان، ناگهان خنده ام گرفت ناگاه
خندیدم صدا و انعکاس آوازم به درزهای
دیوارها فرورفت به خانه های کهنه هم شد
سختش به نظرم احمقانه آمد. چون جای
دیگری هم شنیده بودم گفت:

چرا خنده میکنی؟

- جواب دادم چیزی نیست ... و خنده
های بلندتر گردید. دینم نگاه هایش هوس
آوردتر و پر شهوت تر شد.

بنزدیک خانه اش رسیدیم گفت:

- تو همین جا انتظار پول را بکش ۱۰۰
لحظه ای ایستادم بعد از سیری شدن

چند دقیقه دینم دو باره بیرون آمد و گفت:

- امروز هم پول نداریم فردا بیا ... چقدر
از این کم بدم آمد، میخواستم با مشت
هایم بدهش بگویم.

رویم را گشتاندم از او فاصله گرفتم وقتی
پشتم را تگریستم دینم هنوز مرا می بیند.
میخواستم بگویم امشب هم تابلو فروخته
نشده بود. پس چه بخوریم؟

یادم آمد که کتاب فروش هم گفته بود فردا
بیا ... باید نزدش میرفتم، از کویچه ها که به
سان خانه جولا درم و پرهم آباد شده بودند
گذشتم آدم های قد کوتاه و قد دراز آدم های
چاق و لاغر آدم های خنده دار و بی صداژن های
چادری دار و بی چادری در حالیکه سایه های
سیاه و غلیظ شان را از عقب شان میکشیدند
از جلو رویم می رفتند و می آمدند نگاه های
شان مرموز و گنگ به نظر می رسید.

نزدیک دوکان کتاب فروشی ایستادم مرد
بودم اما هر لحظه صورت پیرمادرم با نگاههای
پیرس جلو چشمانم مجسم میشدند، آنکار
قدرت نامرئی مرا بسوی دوکان می کشید با کام
های مصمم درون دکان رفتم یا تعجب دینم
باز هم یکی یکی این جا و آنجا پشت میزها
آدم های سرخم نشسته و کتاب میخوانند.

گویی همه را کتاب به مثل آهن ربا جذب کرده
بود، دلم میخواست فریاد بکشم. چی بزنم
مردوخاموش بودیم بعضی اوقات او نگاههای
عوس آلودش را به چشمان، لبه، گردن، کمر
و پاهایم می افکند. مردی باریک اندامی بود.
چشمان میسی نا نست و موهایش
حلقه حلقه به مثل جنک بی سر و پا
دور رخسار پیش برآمده اش را می پوشانند.
بعضی اوقات از او سخت می ترسیدم اما با خود
می گفتم:

فسجه های دکان را پائین بریزم دلم
میخواست با تابلوی سنگین ضربانی بر فرق یک
یک اسپارو بیارم. دینم همان مرد دیروزی
از دور بسویم اشاره میکند. چلو رفتم
بیافه اش و حشمتا که به نظرم رسید چهره اش
را عوس پو شانیده بود. وقتی با او نزدیک
شدم چشمان پرششگرانه اش را بسوی آدم
های سرخم پاشید و بعد نگاهش از موهایم
بگردن کمر و پاهایم لغزید و گفت:

- فردا پول تابلو را آماده میسازم ...
امروز ندارم.

نفرت عجیبی از او دردم انباشته شد.

تابلو را پر داشتم و اشک آلود بسوی میدانی
پراه افتادم. دینم پیر مرد سرش را خم
کرده انکار چیزی را میخواند، نزدیکش رفتم
دستی به موهایم کشید و گفت:

- آمدی؟ بیایا ۱۰۰
پرسید:

- دیشب کجا بودی؟
گفت:

- جایی نی زیر همین درخت خوابیدم.

باز نگاه مرموز و گنگی بسوی تابلو
افکند، انگشت سپاه اش را روی لبانش
فشارد و گفت:

- می، می، جوانی گشت و چه زود
گشت.

ناگهان احساس کردم دیوار بزرگی بین
من و او حایل است. دیواریکه ضخیم بود و

دایمی انکار از حالت نگاه فهمیده باشد
دستی به موهایم کشید و مرموزانه از من

دور شد. آفتاب غروب کرده بود هیچکس
در سرك ها و میدانی نمی چینیید تابلو را گرفتیم

و بسوی خانه پراه افتادم. امشب هم کسی
تابلو را نخرید.

فردا باز بسوی میدانی پراه افتادم. آدمها
خنده دار و بی خنده، مشوش و آرام میرفتند

و می آمدند و نگاههای مرموز شان را بسوی
تابلو و گاهی به طرف من می پاشیدند.

نگاه های شان مرموز و گنگ به نظر
می رسید به مثل نگاه پیر زن تابلو انتظار

مشتی را کشیدم. نا گهان دیدم
همان جوانک دو روز قبل مقابلم ایستا شده

و در عقب آن سایه اش به تابلو افتاد، عرق
از سر و رویش جاری بود چهره اش از گرمی

آفتاب سرخ شده بود چنان گویی خون به
رویش دهنه کرده است. دستاش را به چیب

کرتی اش فرو برد و گفت:

- بیا ... امروز پول تابلو را میدهم
حتما ... بیایم! هسته با خود گفتم: بروم

یانی! دروغ نگویید... از عقبش پراه افتادم
از دحام و بیرو بار مردم زیاد بود، هر لحظه

شانه ام می زدند و چند قدم عقب و چند
چند قدم جلو تپلهم میدادند. از کویچه های

پریچ و خم گذشتم. دیوار های بلند
در طرف کویچه را احاطه کرده بود. خانه های

قطی مانند جفت جفت آن طرف و این دیوار
ها قرار گرفته بودند. احساس می کردم درون

خانه‌ها همه خالیست • احساس میکردم همه مردم از درون خانه‌ها گرفته اند • نمیدانم چرا امروز این خانه‌ها این کوچه‌های پیچ‌در-پیچ به شکل دیگر در نظرم جلوه کردند ؟ قلبم به شدت می‌تپید • در درونم اندوهی را احساس میکردم • جوانک بامن یکجا قدم برمیداشت و راه میرفت. وقتی نزدیک خانه-ایشان رسیدم لحظه‌ای درون رفت‌و‌بعدشتایان آمدوگفت :

- بیا • پول را مادرم برایت میدهد بیا غصه ام زیاد شد احساس کردم کسی میخواهد من را خفه کند درون حویلی رقتیم خانه تنگ و مربع شکل بنظر رسید • خانه‌ها یکی بالای دیگر ایستاده بودند هیچ‌کس درون حویلی نبود پنداشتم درون خانه هامم کسی نیست • غم‌گنگ و میهمی به‌دل‌چنگ‌زد تابلو به‌دستم می‌گزیده جوانک از پیش‌روم از عقبش بودم. بالاخره گفتم:

- پس مادرت کجاست ؟
گفت :

- درون خانه است .
مرا به اتاق برد ، اتاق پر از عکس‌ها و تصویر هابود عکس‌های پرنه و عرس‌ها دیوارها در پشت عکس‌ها پنهان شده بودند هیچ جا دیده نمیشد ناگهان دیدم جوانک وحشیانه نزدیک آمد و گفت :

- من تابلو را نمی‌خرم فقط ترا کار میدهم .
ترا ... یکی دو روز بامن باش.
جمله آخری به‌نظرم وحشیانه آمد :

- یکی‌دوروز بامن باش ••• یکی‌دوروز بامن باش •••
احساس کردم این مرد انسان نیست • پنداشتم این مرد از سنگ است سخن او سخت دردم کار کرد •

احساس خطر کردم ، جوانک نزدیک‌آمد • دو دستش را تنگ‌کرد میخواست بنور گرم حلقه بزند ، از دهنش بوی تند شمیمه میشد تلاش ورزید که بر من غالب آید چاره نبود ناگهان نرمک گلویش بدهنم آمد تمام نیرویم را بدندانم جمع کردم و آنرا گزیدم از شدت درد دستانش شل شد و بزمین افتاد • از خانه دویدم و بیرون شدم ، بوت‌هایم همان‌چامانده بود میدویدم ، تابلو به‌دستم نبود ، میدیدم که رهگذران با چشمان از حدقه برآمده و دهن‌های باز که بوی تند از آن بسوی من آمد ، بمن خیره شده‌اند . احساس میکردم از خانه‌ها کله‌های بیرون میشوند ، پنداشتم همه با هم میگویند :

- یکی‌دوروز بامن باش ••• یکی‌دوروز بامن باش •••

از همه بدم آمده بود ، غصه دردم‌انباشته شد ، ناگهان احساس کردم و چوادم از درد و غصه می‌ترکید ••• پنداشتم سنگین شده‌ام . سنگین از درد و اندوه - همان‌جاکه رسیده بودم نشستم خوب گرم‌شتم ••• سخت گرم‌شتم . تابلوی فرخته نشده بود متوجه شدم که کتاب فروش با من وعده کرده که تابلو را میفروشد •

بسوی کتاب‌فروشی روان شدم • کنار دکان کتاب‌فروشی رسیدم ••• میخواستم درون درایم ولی یا‌هایم سستی کرد و اما مادرم بیادم آمد ، انتظار بسول تابلورا میکشید چند قدم از دوکان فاصله گرفتم ولی باز چهره پیر مادرم مرا از رفتن مانع شد باگام‌های مصمم درون دوکان‌درفتم دیدم باز به مثل دیگر روزها یکی‌یکی به پشت میزها نشستند - اند و سر‌های شان خم است • همه‌ای شانرا به‌شکل جوانک میدیدم • دلم میخواست بروم با تابلو به

فرق یکی یکی شان بزدم ••• دیدم کتاب فروش بسویم اشاره کرد ، جلو رفتم تابلو را مقابلش گذاشتم ناگهان چشمانش ، حالت نگاهش شهبوت آلوده و کثیف به‌نظر رسید . دستاش را پیش آورد و از رشته موهایم گرفت و گفت :

- من تابلو را نمی‌خرم فقط ترا یکی دو روز می‌خواهم !••• ترا •

پنداشتم این آدم‌هم از سنگ است • احساس درد بر من شدید تر شد • احساس کردم همه آدم‌ها لیکه در دکان اندکیگویند:

- فقط ترا یکی‌دوروز میخواهم ••• ترا • احساس کردم از دیوارها یکی‌یکی صدا می‌آید ••• پنداشتم از کتاب‌ها از لابلای کلمات قطار شده‌ایشان صدا برمی‌آید :

- فقط ترا یکی‌دو روز میخواهم ••• ترا . ناگهان دستاتم بالا رفت ، فنوت را به بازوانم جمع کردم و با شدت هرچه تمام‌تر تابلورا به‌فرق کتابفروش زدم ، تابلوشکست شیشه‌هایش یکی‌یکی پی‌دیگری با صدای خرد آلودی بروی زمین افتاد صدا داد و پاش

بقیه در صفحه ۴۱





ب.ب در فستیوال کبوتران دروینیس با
علاقتمندی خاص اشتراک ورزید و ساعت ها
را در کنار این پرندۀ سببول صلح و صفا
خوش گذرانید

(ذکی یعانی) وزیر نفت عربستان سعودی که بعد از تحریم نفتی سر زبان ها افتاد در
این عکس با دو خانم زیبا در ژنیو دیده میشود او میگوید اینها دختران من هستند یکی مایبی
(راست) ۱۶ ساله و دیگر مها ۱۵ ساله.



ب.ب یکی از پانزده سگک تعلیمی و وفا
دارش درس نومی دهد .

ژوندون

لحظات در تصویر

قسمت کلی تصاویر این شماره از زندگی
خصوصی و مصروفیت های تفریحی و ذوقی
ستاره معروف جهان سینما انتخاب شده است
که جهان تماشاگران ما را تماشائی تر جلوه
میدهد و ضمناً با مطالعه و سرگرمی یکی از
هنرمندان مشهور هنر گویا دوستان صنعت
برده بیشتر باو آشنا میشوند .

درباغ وحش بریلتنگ زاده خوش و خط خالی
چون مادر مهربان شده است





پرستاری از ارمغان (ویوا- ماریا) چوپه
خولامکسیکو بی نیز قسمتی از لحظات تفریح
بب را میگیرد.



در باغ وحش (فریشر وس) ظرافه هم
نگاهش را از ستاره طناز و لعبت حادثه ساز
بر نمی داشت .



من با هر نوع حیوانی علاقه دارم و این
علاقه برای من یکنوع احتیاج و نیاز است



بربزیت در یکی از چراگاههای اختصاصی حیوانات اهلی، وی درین فووم خواست عکسی داشته باشد و بیحیث یادگار سفر برای خوستان بفرستند . کره کک - بدون هراس و وحشت از
دست او لقمه بر میدارد .

جنایت کاران

پنځمه پرځه



پات وویل :
 -ته څنگه ددغه راز جریاناتو نه خبریږی .
 -په مسخره امیزه خندا می ورته وویل: لکه چه خیال کوی چهزه هم ورسره همکاریم .
 -نه نه مونږ حیران بوچه ته ولی دومره زرخبریږی .
 وهی ویل:
 -ماته خپله ارواح خبر راکوی .
 هغه وویل :
 شوخی مه کوه دومره ووايه چه خهشوی دی .
 -میخ یوه بله جاسوسه وژل شوی ده .
 -چا وژلی اود خهشی دپاره وژل شوی ده؟
 -هری می صافه کړه .
 -نه پوهیږم خوامید می قوی دی چه په دی برخه کښی می ستا سی سره زیاته مرسته کړی وی . که چیری ماراکار وکړ نوپاید ستا سی مامورین په دی اعتراف وکړی چه زیات غفلت څخه بی کاراخستی دی اویه زپه پوری خوداره چه ولدا یی هم دځان سره وړی ده او اوس بی په لټه کښی یم پات وویل :
 -زه درسره مرسته کولی شم؟
 -سملاسی می خواب ورکړ، ته یو ځل دمی کور ته لاړشه اود هغی مړی

له نظر تیر کړه داڅکه چهزه پوهیدم که امی کورته لاړشم نوډ ولدا ژوند به په خطر کښی وی نوڅکه به خپل موټر کښی سپور شوم او هغه ځای ته لاړم به کوم کښی چه دغه راز فعالیت کاران اوسیدل .
 خو کیلو متره پلي زهی شوم تر خوهغه مجلل کورته ورسیدم چه دوی دځان دپاره جوړ کړی دی . دکور په مخکښی بنکنه پورته گرځیدم چه کوم څوک به را ووځی اود ولدا پوښتنه به ترینه وکړم څوک می تر سترگو نه شول او له ناچاری نه دکور په دروازه کښی ودریدم .
 دروازه صیقل غو ندی ښکار یده هغه مخصوصه دستگاه چه می دملا ته تړلی وه په لاس کښی می ونیو له دا ښه والی یی داو چه به لږ فشار باندی یی زیاتی مړمی دهدف په لور واولی او ددی دپاره می دځان سره را وړی وه چه کار ترینه واخلم، چمتو شوم او توکمی ته می زور ورکړ په دی وخت کښی یوسری چه زاړه کالی یی په ځان کړی و زما پاملر نه ځانته راواړوله او هغه دبیهوشی کپسول چه په جیب کښی می و ورگزار کړ هغه هم در وکړ او ما سملاسی ځان به څمکی باندی وغورځاوه . دکور دکړکی نه کور ته ننوتم کوټه ډیره وړه وه یوازی یوه چوکی پکښی ایښی وه .

ددی کوی نه می سالون ته لیاره پیدا کړه اوارزو می دوه چه خپله ولدا پیدا کړم خودا کار دامکان نه وتلی و .
 په لاسی چراغ می خپله ورکسه لټوله، چه یو بل سړی راته په مخه کښی ودرید . وهی نیو خودا می نه غوښتل چه زری ووزتم داڅکه چه فکر می کاوه چهده به مرسته به خپله ولدا پیدا کړم، ده پما باندی سترگی برگی کړی اویه یو سوک سره بی زما لاسی چراغ وغورځاوه . غو-
 ښتل می چه ځان ترینه خلاص کړم هغه وغورید اویه شا باندی یی څو سوکان راپیرزو کړل زما او دده مسابقه شروع شوی وه دڅه رهلو او ټکولو نه وروسته راته تسلیم شو، توماچه می دده تندی ته ونیوله او ورته وویل :
 ددغی توماچی خپته باید دربانندی نشه کړم ده نور حرکت ونه کړ اریبا می ورته وویل :
 -ته ددی ځای پیره دار یی ؟
 هغه ورو راته وویل :
 -هو: خوبه دی ډاډه اوسه چه ژوندی نه پاتی کیږی له مړی نه می ونیو او ورته می وویل:
 -چپ شه، اوزما پوښتنو ته خوب راکړه او که نه نو دژوند څخه دی لاسونه ووینځه .
 -بیامی ترینه پوښتنه وکړه :
 -نن بی دلته کومه ښځه راوستی ده؟
 -نه پوهیږم چه ستا مقصد څه نشی دی دلته خو زیاتی ښځی ځی او راځی .
 په غوسه می ورته وویل:
 -زه مایک هامر یم ستا ملگرو زما سکر تره دځانه سره راوستی ده دهغی پوښتنه کوم .
 -نه پوهیږم .
 سوک می په تندی ورکړ او ورته می وویل:
 -چپ شه هغه چه می ویلسی دی معلومات یی غواړم بیانی به اندر راته وویل:
 -ډیره ښه ده خو قول راکړه چه ما به هم دجنایت کارانو دظلم نه ساتی .
 -دایه دی مخکښی راته ویلی و .
 ده راته وویل :
 هغه یی په زیر زمینی کښی بندی کړی ده
 لاسونه می ورباندی وتړل او ورته

می وویل :
 -مخکښی شه اوځای یی راته وښییه .
 تر څو قول راته کړی زه درسره نه شم تللی .
 څنگ ته می را وړاندی کړ او ورته می وویل:
 -تالا زه تر اوسه پوری نه یم پیژندلی ،زما په خبرو کښی دوه رنگی نشته .
 نوری خبری یی ونه کړی اوزاسره روان شو څوکوی موله پښو ویستلی اویا لاخره دیوی دروازی مخی تسه ودریدو او ما ورته وویل :
 -ښه اوس څه وکړو ؟
 ده کښی خواته اشاره وکړه اوزوان شوو . دلته زیات چراغونه لگیدلی وو خوبه یوه گوښه کښی می په ولدا سترگی ونښتی چه پوی مستی نه تړل شوی وه ، سړی ته می مخ راو-
 گرځاوه او ورته می وویل:
 -ښه ددی کلی دچا سره ده؟
 -سوی ځای پیره دار بل څوک دی او کلی دهغه سره ده که هر څو می ورباندی سترگی برکولی نتیجه یی ښه نه وه مجبور شوم هغه اله چه په جیب کښی می وه له جیب نه می راویستله اود دروازی قفل ته می ونیوله . دروازه زما پرمخ خلاصه شوه دخپلی سکرتری ولدا پښی او لاسونه می خلاص کړل خو زیاته یی هو شه وه، زما سره دهوش دراوړلو بوتل هم و . بزوی ته می وروپاندی کړ تر خوبه نفس وکړی لږ به حال غوندی شوه خوزه یی لانه وم پیژندلی . بوتل می بیا وروپاندی اودا ځل په هوش راغله دځان سره یی وویل:
 -زه مایک دا چیری یم .
 ډاډ می ورکړ چه وارخطا کیږمه زدی په څنگ کښی ناست یم .
 ولدا پوښتنه وکړه چه څنگه ددغو جنایت کارانو به لاس کښی نه یی کیوتی ورته می وویل:
 -تاته تر اوسه زما توان او قدرت ندری معلوم ؟
 سر یی وخو ځاوه او روان شو .
 دپیره دار نه می دسندرتو دسندوق پوښتنه وکړه هغه راته په یوه زیر-

دیولیسو قوماندانی تسه و سپارل،
 بولیسو قوماندان زما او ولدا دفدا-
 کاری خخه زیاته مننه و کره ارزایاتی
 بیسی بی دبخشس په توگه زمونږ
 به مخکنی کنییبولی بات ته بی هم
 یوه رتبه ترفیع ورکړه او جنایت کاران
 په دی توگه دخپلی جاسوسی داستاډو
 سره سم دقانون منگولو ته و سپارل
 شول.
 او په دی توگه زما او ولدا وظیفی

دقانون اود ټولنی به مقا بل کنیی
 سرته ورسید لی .
 خو کوم وخت چه ماته دخپلی ولدا
 وطن دوستی معلو مه شوه نود وطن
 دوستی دحس په ساتلو می ورسره
 ازدواج وکړ چه اوس زه او ولدا په
 گډه سره درا تنونکی ژوندانه دوه به
 زړه پوری ملگری یو اود ژوندانه
 ټولی چاری دیو اوبل په مشوره په
 دیوی خوشالی سرته رسوو .

بی دخونی نه راپهر کړو خوبه مخه
 کنیی بیاراته جنایت کاران ردر بدل
 زمونږ اود دوی په منخ کنیی لویسه
 جگره شروع شوه تر خو ددوی مرمی
 پای ته ورسیدلی او تسلیم شول دوی
 که هر خومره دغدر او زاریو نه کار
 اخیست چه زمونږ دتو قیف نه صرف
 نظر وکړی ومونه منله زیاتی بیسی بی
 راته درشوت په توگه ومنلی خوداچه
 دغه جنایت کاران دټولنی سخت
 میکرو بونه ور ومونه منل داڅکه چه
 دوظیفی پاکي مونږ ته له هر څه نه
 ډیره مقدسه اویا که وه دوی مو سره
 وتړل اود سندونو سره مو یو ځای

زمینی کنیی اشاره وکړه دا مخکنی
 شوزه او ولدا ورپسی ور روان شو.
 کوتی نه درسید لسو سره سم
 څلورو تنو جنایت کاران چه ټوپکونه
 بی په لاس کنیی و زمونږ مخه و نیوله
 دچالاکی نه می کسار واخیست اود
 بیپوشی دزمل می ور وشیندر دوی
 څلور واړه په دهلیز کنیی بی هوشه
 پریوتل او ما بیا دخپلی هماغی الی په
 واسطه ددروازی قفل اوبه کړ ورننوتم
 اود صندوق نه می ددی دجا سو سی
 ټول سندونه تر لاسه کړل دروتلو
 سره سم دروازه په اتو ماتیکی توگه
 زمونږ پرمخ وتړل شوه .



په دی وخت کنیی یو جنایت کار
 چه دخپلو څیړنو په لومړی ورځ می
 دخیاط زی په سالون کنیی لیدلی و زما
 په سر ودرید او ویی ویل :

ستاسو دقهرمانی نوبت همدغلته
 خاتمه پیدا کوی نورته نه شی کولی
 چه ژوند څکه وکړی نور بی خپل
 پیره دار مخاطب کړی او ورته بی زیاته
 کړه .

ته ډیر چالاکه پیره دار بی تا
 زمونږ نقشه ټوله دپنډو لاندی کړه او
 په دی وپوهیږه چه دټوپکو په واسطه
 بهری ماغزه تاز په تار کړم دده دخبرو
 سره سم دټوپک ډز وشو او بیوزلی
 پیره دار په وینو کنیی لژند پر یوت
 زه او ولدا وارخطا غوندی شو او نه
 پوهیدو چه څه وکړو .

ولدا هم په ویره کنیی وه او ماته
 بهی مړه مړه کتل خپل بی سیسم
 تلیفون راپه یاد شو دجیب نه می
 راویستلو اود پات سره می خبری
 شروع کړی .

هغه ته می وویل:
 سزه دجنایتکارانو دتعمیر نه چه
 بیمار په لویدیڅه برخه کنیی دیوه
 غره لمنی ته پروت دی خبری کوم
 ماددوی دجاسوسی ټول سندونه
 لاس ته راوړی دی اود تعمیر په
 لاندینی پور کنیی دخپلی ولدا سره
 بندباتی یم کهرا ونه رسپری نو زما
 اود ولدا ژوند ضرور په خطر کنیی
 دی او هغه استاډ چه مو تر لاسه کړی
 دی هغه به هم په وړیا توگه زمونږ له
 لاسه ووزی .

بات ډاډ راکړ څه شیپی نه
 وروسته دڅو تنو پولیسانو سره
 ټاکلی ځای ته راوړسیدو زه او ولدا

سال های ۱۶۴۳، ۱۷۷۹ و ۱۹۱۴ هرگز از ذهن مردم زودوزه نمی شود درحالیکه حادثه زلزله سال ۱۹۲۳ که بزرگترین زلزله بود هنوز مردم را تکان میدهد.

از طرف دیگر این حوادث ناگوار طبیعی مجمع الجزایر جاپان را یکی از پر منظره ترین ساحه های بدل کرده است. چشمه های آب داغ متعدد، زیبایی کوه ها و دریاچه ها بر زندگی مردم جاپان رنگ دیگری زده است.

در این ساحه های آتش فشان، عظمت طبیعت دست ناخورده مانده است. قله های شامخ کوه ها، رودخانه های با آب صاف و زلال، دریاچه ها و آبشار ها به جسم و روح انسان نشاط میبخشد.

هم اکنون زیبایی کوه فوجی نهره آتش فشانی های متعدد است که کوه های کوچک را بزرگ، کوه های بزرگ را بزرگتر کرده است. کوه آسو در پارک ملی آسو بزرگترین یسن برتگاه کوه ها آن به ۸۰ کیلومتر می رسند، بوجود آورده است.

هم اکنون سالانه ۷۰۰ میلیون تن آب گرم از ۱۹۸ چشمه سرآزیر شده و مراکز صحتی بزرگی را بوجود آورده است.

یکی از هوا دارترین تفریح مردم جاپان اینست که رخصتی آخر هفته را برای غسل به آب گرم به این چشمه ها روی می آورند. برخی از این چشمه ها بخاطر داشتن مواد معدنی برای تداوی برخی امراض جلدی بکار می رود. هم اکنون پوهنتون کیو شوهر کز تحقیقاتی جدیدی برپا داشته است تا روی اثرات آب های معدنی بر بدن انسان مطالعه نماید.

تعدادی از دریاچه های که بر اثر فعالیت آتش فشان ها در گذشته بوجود آمده اند خیلی می باشند برخی از این دریاچه ها به اثر بند شدن راه توسط جریان لاوا بهمان آمده و برخی بخاطر بوجود آمدن پرتگاه های بزرگ.



جاپان سر زمین گل و زیبایی، کشور جزایر و رسوم و عینات جالب است با این ملاحظاتی یکی از خطرات طبیعی دایمی مواجه است که بدنیا ل بحث جشن های تابستانی اینک از نظر شما میگذرد.

ترجمه کاو شگر :

تهدیدی برای زیبایی طبیعت

داشته و بیش از دوسه منطقه آتش فشان خیز دارد که از دوران سنئوزوئیک یا دو میلیون سال پیش بنیاد کار مانده است. این جاقسط سرزمین آتش فشان ها نیست بلکه بر آن باید کلمه سر زمین زلزله هارا نیز علاوه کرد.

در طول ساحه مجمع الجزایر جاپان از شمال تا جنوب شش منطقه آتش فشانی وجود دارد که شامل چشیا، ناسو، فوجی، نوریگورا، هاگوسان، کریشیا میگردد. و این هانام ساحه مجمع الجزایر را در بر میگیرد.

در اینجا ۶۸ آتش فشان فعال به شمول زبردیا وجود داشته و گاهی ستونی از دود و آتش از آنها بلند شده و با خود پرتگاه مخوفی به همراه می آورد. به این ترتیب ۶۵ فیصد ساحه پارک های ملی در مناطق آتش فشانی قرار دارد. تعداد کوه های آتش فشانی که زمانی فعال بوده و اکنون رد پای آنها کشف شده است بی شمار می باشد.

ولی معروفترین کوه های آتش فشانی از لحاظ زیبایی کوه فوجی می باشد. قله آن ۳۷۷۶ متر ارتفاع داشته و از مدتها پیش

طبیعت شامکار بزرگ زیبایی است جاپان را وجود ساحه کوچک، آکنده از این زیبایی هائی باشد.

ولی این طبیعت زیبا، با قهر و خشم توانی آتش فشان ها مورد تهدید قرار می گیرد و از زمانه های قدیم اندیشه مردم را بسوی خود کشانده است.

ولی گاهی این آتش فشان ها با خطوط زیبا، فعالیت های مداوم، فروکش ها و طغیان بر آورده طبیعت رنگ نو و جالب می زند و در ترمیم زیبایی های جدید نقش نگار مسر جیره دست را بازی می کند. بر علاوه باران های مداوم نیز عامل دیگر تخریب و یسا جدید این زیبایی است.

جاپان بر کمر بند آتش فشان ها که ساحه بحر اقیانوس را به محاصره کشیده است قرار

پیکر تراش

در جواب سوالیکه چگونه یک پارچه موسیقی به شهرت برسد . گفت :

درین بخش دوگروه اول دارد یکی آنکه ایجا میکند و بانو آوری در کارش در دل صاحب نظران جان می گیرد .

دیگری آنکه برای شنیدن سرودی لحظه در تمام فعالیتها دست کشیده و به آهنگی گوش می دهد که هر دو درجه اوج رسا نیدن یک پارچه موسیقی رول دارند .

میگویم :

از آهنگهای خود انتقاد کنید ؟ میگوید از ثبت آن دلی خوش ندارم بخصوص که در این اواخر قرار است آهنگهای بدون انعکاس ثبت گردد .

مسحور جمال در دوران فعالیت هنری اش دوبار به اتحاد جماهیر شوروی یکبار به ایران و یکبار هم به هندوستان مسافرت نموده است . وی فعلا در لیسنه حبیبیه بحیث معلم ایفاء وظیفه می کند .

بقیه از صفحه ۳۵

دختر تابلو فروش

باصدای آن سرخم ها شانه های شانرا بلند کردند ، وبانگاه های متعجب شان زمانی مراو گاهی کاغذ تابلو را که عکس پیرزن در آن بود می نگریستند از دکان بر آمدم فقط کاغذ پاره شده می وسوراخ سوراخ تابلو میان مشت هایم فشرده میشد . دویم با ز هم دویم موهایم را باد میزد و پسرشان این سو و آن سو تیت و پاشان می ساخت .

مردم باز هم باچشمان از حدقه برآمده و دهن های باز سویم خیره خیره میگریستند گویی بادیوانه بی مقابل شده اند ، رفتم کنار درخت دایم پیرمره

نیست . شام شده بود از پیر مرد خبری نبود دلم انباشته از درد بود . با خود گفتم :

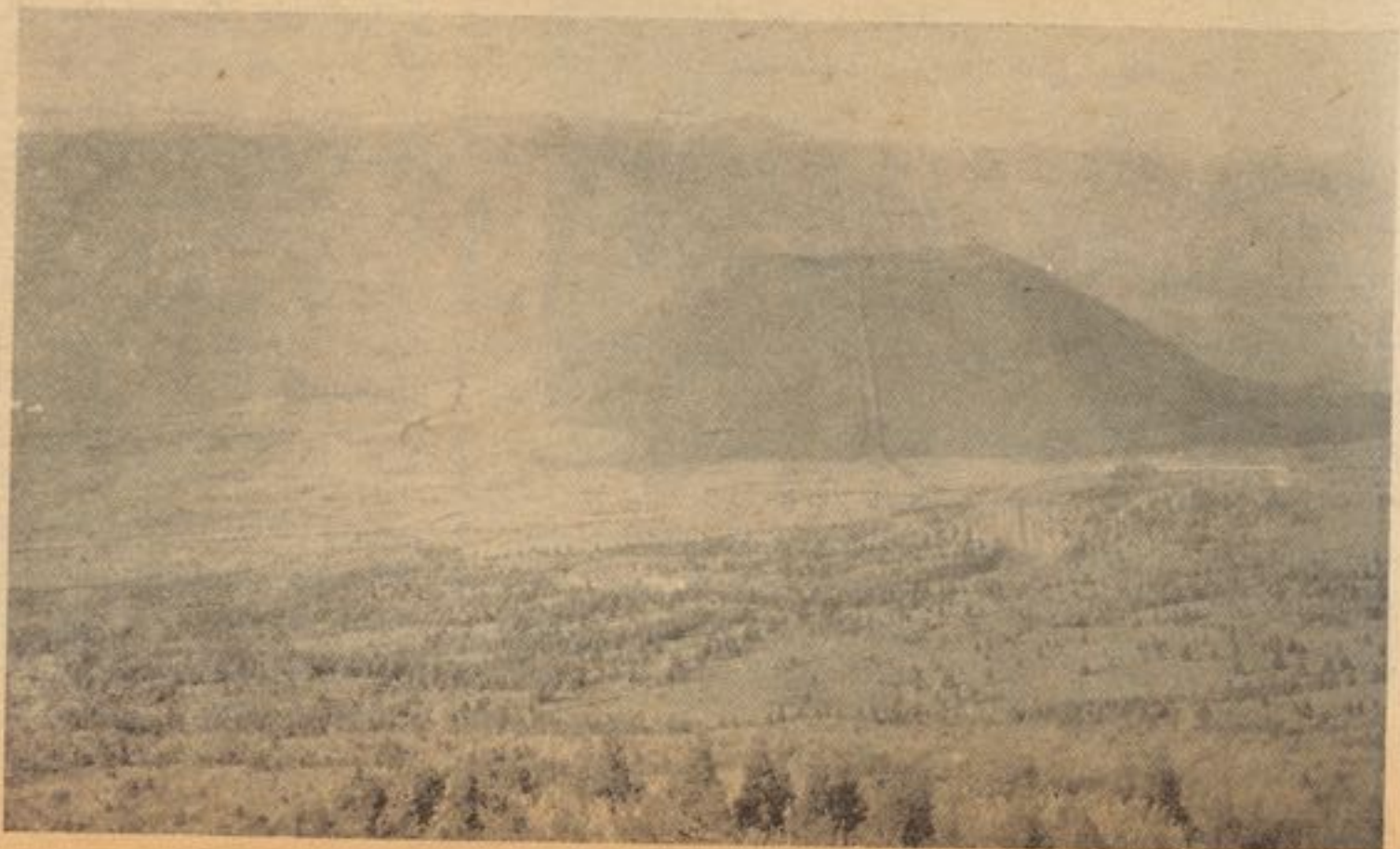
- همه ازمن توقعی دارند ۱۰۰

دو باره دو بدم ، آدمهای چاق و لاغر آدم های قدکوتاه و قد دراز آدم های چادری دار و بی چادری تند تند از جلو رویم رد می شدند .

در همین اثنا ناگهان دیدم که از مقابلم پیرمرد را دو بولیس با خود می برد ...

پایان

صفحه ۴۱



شگاف ترین دریاچه های جهان در یاچه مانوسست که تا ۴۱ متر عمق دیده می شود بعد از این دریاچه بایکال واقع سا بیر یا باسفایت ۴۰ متر بدرجه دوم می آید .

در مورد تشکیل این دریاچه ها افسانه ها و روایات زیاد مذهبی وجود دارد . یکی از معروف ترین افسانه ها آن می باشد که خانواده مقدس از آسمان برقله گیوشو فرود آمدند بسیاری ازقله های آتشفشانی درگذشته به اصطلاح (مقدس) بودند .

در دوران هیان (۷۹۴ - ۱۱۹۱) کوه بودیسم بوجود آمد که بعد از آن راهب های جامعه سید برای سرسبزی ویا صحت به دعای پرداختند بعد ها کوه فوجی نیز بغاطر پاک و بلندی اش درجمله کوه های مقدس درآمد .

اکنون سعی بعمل می آید تا از این آتش فشان هابحیث منبع عظیم انرژی استفاده بعمل آید هم اکنون دو دستگاه بزرگ بر قوجود دارد که از حرارت زمین منبع می گیرد . از گذشته های دورین مردم این سرزمین و آتش فشان هارتباط محکمی وجود داشته است . می گویند که همین آتش فشان هادر برخی موارد ریخت ملی جاپان راساخته است .

از بالا به پائین :

در دور دست ها ستو نهی دود از کوه

آتش فشانی بلند می شود .

کوه آتش فشان سکورا جیما .

ناگهان در اثر آتش فشان جزیره جدید

در ۹۲۰ کیلو متری توکیو از آب برآمد .

رادار علیه ملخ



يك گله انبوه ملخ درحاليكه يك لکلك دروسط اين گله قرار دارد درحال پرواز میباشد.



ملخ ها در بالای صخره‌یی نشسته اند که افتاب را به پیمانه زیادی جلب کنند

چون ملخ در برابر پودر پاشی پروی زمین مقاومت دارد میکند، از طرفی هم پودر پاشی درآلودگی محیط نقش دارد، لذا محققان در تلاش اند تا با وسایل و طرف گوناگون این حشرات مضره را دفع نمایند* از جمله طرفی که مورد نظر است تا علیه ملخ مورد استفاده قرار گیرد، یکی هم متفرق ساختن و امحاء دسته های وسیع ملخ در هوا و در ارتفاعات بلند میباشد.

در این طریق از وسایط هوا نوردی که توسط دستگاهیهای رادار راهنمایی و هدایت میگردد، استفاده میشود* این وسایط مواد کیمیایی را که علیه ملخ بکار میرود برگله های انبوه آن که در ارتفاعات بلند در پرواز است میباشد.

نایبند های که این شیوه دارد آنست که از آلودگی محیط جلوگیری شود، مقدار کم مواد کیمیایی به مصرف میرسد و ملخ قبل از آنکه قطعه زمینی را مورد حمله قرار دهد متفرق میشود و معو میگردد.

همکاری در فضا

مشترک سفاین کیهانی اتحاد شوروی سایوز و ایالات متحده اپولو در سال جاری مدنظر گرفته شده است. در پروگرام پرواز مشترک همچنان انتقال فضانوردان از يك سفینه به سفینه دیگر نیز در نظر گرفته شده است. تصویر این موافقت نامه ملاقات يك عده دانشمندان و متخصصین هر دو فضا را مهیا ساخته و پرنسیپ های همکاری اتحاد شوروی و ایالات متحده در حل برابلم تخنیکي که مربوط به

اتصال سفاین دستگا های کیهانی ها، حساسیت آخذہ ها، دیا گرام میباشد طرح گردیدم بود. برای کار بالای ساحات مختلف این مسایل تخنیکي گروپ کار گران چندین مراتبه باهم ملاقات نموده و روی پرنسیپ های لازمه را غور کردند. لازم است در اجرای عمل پالیدن و نزدیک شدن سیستم های رادیویی هر دو سفینه کیهانی مشترکا فعالیت نماید بدین لحاظ آنها باید بیک پرنسیپ ساخته شوند.

درین سیستم ها باید از میتود واحد اند اژه گیری بار دتر های حرکت نسبتی، عین عملیه مورد لیسن، یکسان بودن فریکانس ها و دیگر پارامترهای اشارات یکسان بودن قدرت مرسله

را تامین میدارد. برای این مقصد یکی بودن يك عده عناصر که اندازه گیری اوپتکی را تامین می نمایند ضروری است. برای اینکه کشف بصری سفاین و تعیین محل سفاین را در فضای کیهانی آسان تر بسازیم لازم است که سفاین کیهانی با برجهای رادیویی و سیستم های رهنده اشارات تعدی توجه مشترک یکسان محضر باشند همچنان تامین ارتباط رادیویی بین سفاین کیهانی در جریان پالیدن و نزدیک شدن نیز حتمی میباشد.

شعر

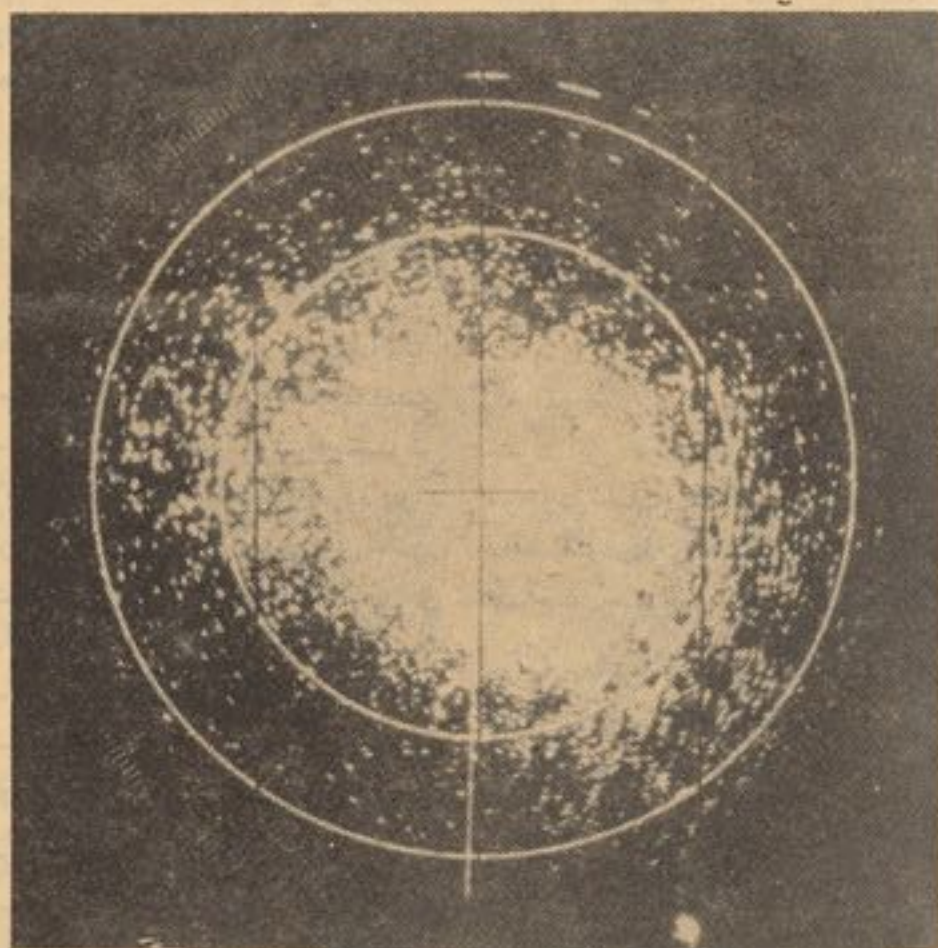
حلهای تنیده زدل

واقعی و جاندار ما هیت انسانی است. به نحوی که تأثرات و حالات باطنی و روانی او را با بلیا تی که از تحمل آن ناگزیر است. از برای

رادار علیه ملخ



در موسسات تحقیقاتی دانشمندان مطالعات دامنه داری بالای ملخ انجام می دهند. در این تصویر دستگاهی را می بینید که کنترل عصبی عضلانی که پایهای ملخ را در حرکت می آورد در آن تحت مطالعه است



این تصویر پرواز دسته های وسیع ملخ را در هنگام شب با کمک رادار نشان میدهد. این دسته در ارتفاع ۱۲۰ - ۳۰۰ متر پرواز است. از مرکز تاحاشیه این تصویر یک میل فاصله میباشد. و این امر حکایتگر آنست که کله های ملخ بسیار وسیع و زیاد است و به تعداد صدها هزار حتی ملیونها ملخ در یک دسته شامل اند و همه آنها در یک جهت پرواز میکنند.

سعادت و تعلیم نوع بشر بیان کند. گویا بدین صورت شعر و طیفه دارد که مخاطب را از ما هیت انسان به شیوه یی زنده و دلپسند آگاه سازد، یعنی غایه شعر اطلاع دادن و هدایت کردن است.

پر سیدم، ببخشید استاد، مقصود در دیدن ازین گفته چیست؟ فکر کردم از اینکه حر قش را قطع نموده ام بر افروخته خواهد شد اما بر عکس پندارم اودر جوابم گفتم: به عقیده وی باید شعر آدمی زاده را از چه چیز آگاه سازد؟ کدام قسمت از طبیعت آدمی را بزگزیند و آن را تقلید یا تعبیر کند.

یک شاعر و نقاد قرن نوزدهم انگلیسی بنام شیلی عقیده داشت که شعر به مفهوم عام آن «بیان کردن و تخیل است» همچنانیکه از سطو تقلید را در انسان غریزی میداند، شیلی نیز شعر را لازمه انسان دانسته معتقد است که شعر بیان را ستین وجا ودانه خیال زنده کیست.

استاد محترم حالا هم کمی درباره صفات و مشخصات شعر معلومات بد هید:

شعر هنر زبانی مو زون مکتوب و نا مکتوب است. در این تعریف مشخصات ذیل برای شعر تجویز شده است:

- شعر هنر است.
- شعر از زبان ساخته میشود.
- شعر مو زون است.
- شعر هم نو شته و هم گفته میشود.

برای بهتر شناختن شعر، اکنون هر یک ازین مشخصات را شرح میکنیم.

هنر: شاید ایجاب نکند که هنر را از نظر فلسفه زیبا شناسی بدقت و تفصیل شرح کنیم زیرا از قدیم الایام تاکنون، نظریه های گوناگون درین باب ارائه شده و شرح هر یک ازین نظریه ها وقت ما و شما و صفحات زیاد مجله تا آنجا خواهد گرفت. اگر مساله را ساده بسازیم، میتوانیم بگویم که هنر بیان انگیزه ها و تجربه های حسی، عاطفی و عقلانی است باشکل دادن و سیله بیان خاص به غرض تأثیر کردن بر دیگران، یعنی

تغییر دادن آنها هر نوع هنر، وسیله بیان مختصر بخود دارد، چنانچه وسیله بیان در هنر مو سیقی، آوازاها و آهنگها، در هنر نقاشی خطها و رنگها، در هنر رقص حرکات جسمانی، در مجسمه سازی سنگها

و فلزات و غیره و در هنر شعر «زبان» انسانی است.

باید بخاطر داشت، همچنانیکه خطها و رنگها بذات خود نقاشی نیست، سنگها و فلزات و غیره، مجسمه ها و پیکره ها نیستند، و حرکات جسمانی بذات خود رقص نیست و اصوات بذات خود مو سیقی نیست، عینا بهمان صورت «زبان» بذات خود شعر نیست، ازین وسایل و مواد وقتی هنر ساخته میشود که آنها را (بشکل خاصی) در آوریم پس شعر هم وقتی ساخته میشود که زبان را شکل خاص بدهیم.

- و اما درباره وزن و قافیه شعر چه نظر دارید؟

- قافیه، هر چند در سخنان شعر و ظایف و لطایفی داشته است و دارد، اما از لوازم اساسی و اجزای ضروری سخنان شعر نیست، دسته یی از شاعران خوشترن را از قید و بند وزن و قافیه آزاد ساخته، «شعر آزاد» میگویند.

این رسم نخست در کشورهای غربی، سپس در کشورهای همسایه ما و سر انجام در کشور ما تداوم یافت و اکنون گروه معدودی از شاعران به گفتن اینگونه اشعار میپردازند. شاعران بزرگ و مقتدر

به منظور شدت تأثیر کلام و ایجاد توازن و تر صبیع در گفتار و بیان معانی مراد خوشترن، قافیه را در شعر استخدام میکردند و میکنند،

این طایفه از شاعران، کلمه های قافیه را هم، مانند هر کلمه ترکیب و عبارت دیگر زبان خود در شعر خویش زیر فرمان دارند، آنها را بر حسب و اراده خواست خود برای منظور ها و اغراض و معانی و مفا همی که خود بخوانند به کار و وظیفه میگذارند و اما شاعران ناتوان را کلمه های قافیه تحت فرمان می آورند. انتخاب کلمه قافیه در قوافی تنگ، یا در شعر شاعر تنگ مایه، آنکه زبان خود را چنانکه برای شاعر سزاوار و ضرور است نمیداند و در آن تسلط و غنای لازم را ندارد، در ذهن شاعر باعث ایجاد مفاهیم و معانی جبری میگردد، و مقصود یا انگیزه ای را که قبلا قصد بیان آنرا نداشته یا حتی در ذهنش نبوده است، بروی تحمیل میکند. (ناتمام)

فال حافظ



خوانند گمان گرامی ۱

در هر روز از هفته که میخواهید فال بگیرید به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. (فرق نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا نهم). در زیر همان حرف مثلثی قرار دارد که دارای خانه های سفید و سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید.

مثلا روز یکشنبه حرف چهارم خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر قوس مربوطه به این حرف دیده میشود یعنی ۷، ۸ را اختیار نموده آید. باید به بیت

بقیه از صفحه ۹

رازها از زندگی

که تقریباً پانزده سال در کنار یک سرک پر از دحام جا بیکه خطر بر ما موجود است زندگی میکرد، روزی با سگ دیگری آشنا شد و به زودی صاحب چند چوچه گردید. همینکه چوچه ها بزرگتر شدند دیگر کرکی آنها را دوست نمیداشت و بودند شانرا با ما در شان نمی پسندید. در یکی از روزها فرزندانش را از کوه پایین آورد و روی قطار ریل آنها را مجبور به ایستادن ساخت و خود را عقب کشید و رفت لحظه ای بعد ریل آمد و چوچه ها را هلاک کرد کرکی افسرده دل و غمگین شد روز بعد دو مرتبه خود را زیر اریه گادی شیر فروشی انداخت اما شیرفروش نجاتش داد فرادای آن از گر سنگی خودش را هلاک کرد ژوندون

بسررم «کرایک» به تب شدیدی می سوخت و مجبور بود به بسترش بخواهد آن روز فرا موش کرده بود زاعش را غذا بد هد و قتی مر غک از شدت گر سنگی به جان آمد روی شاخه مقابل پنجره اتاق کرایک نشست و آنچنان با شدت صدا های وحشت آور و تأثر آمیز از حنجره می کشید که کرایک چشم هايش را در عین تب سو زان باز کرد و متوجه زاغ شد. در این وقت که صدای زاغ در فضای خانه طنین انداخت شنیده می شد که هزار ها متر دور از منزل ما زاغهای وحشی جواب آنرا می گفتند و آهسته آهسته در حالیکه صدا می کردند در فضای حویلی ما بر میزدند.

یکی از زمینداران حکایت می کرد که ماسکی داشتیم به نام کرکی



یادگار (چولیم) رهبر بزرگ کوریای جنوبی

سرزمین سه هزار نوع نبات

بقیه صفحه ۱۱

بول رایجه کوریا (ون) مساوی به صد (چون) بود و قسمت اعظم نفوس این کشور پیرو دین بودایی و معابد مذهبی را مقدس میشمارند. از نگاه اداری کوریای شمالی به ۱۳ ولایت و کوریای جنوبی به نه ولایت قسمت گردیده است عایدات ملی کوریای جنوبی فی نفر سالانه به یکصد دالر بالغ میشود.

جزیره توشی بین بر اعظم آسیا و جزایر جاپان که یک منزل اقوام و تهذیب آسیا شمرده شده از همین جزیره گذشته بجایان رسیده است با شندگان کوریا خیلی برده باره، خوش خلق و در حیات قانع اند و از همین جا است که بنام (قوم گوشه گیر) مشهوراند.

زراعت مر تب در قطار سبز بیجات در این شبه جزیره خیلی عمو میست داشته وافر زرع میشود در هر مزرعه و کنار با غچه های منازل تر ب در میان گلها و سبزیجات مقام اول را دارد و غذای یک کوریایی زمانه کامل گفته میشود که بالای دستر خوان او تر ب موجود با شد در پهلوی مهمان نیز دیکتر و مقد مثر از همه غذا ها باید تر ب قرار داده شود تا عزت مهمان و مهمانوازی بجاگردد.

شمال و اقصیست از همینجا است که جاپانی ها بو اسطه معا دن طلای آن کوریا را به تصرف خویش در آوردند امریکا عقیده دارد که اگر استخراج طلا مانند دوره اشغال جاپانی ها پیشرفت کند بزودی ممکنه کوریا سومین کشور تولید کننده طلا در جهان محسوب خواهد گردید در مقابل مردم آن قسمت کوریا مواد خوراکی نداشته بلکه مواد خوراکی از قبیل برنج و غیره در زمین های جنوبی زرع میشود.

کوریا سر زمین سه هزار نوع نبات مختلفه است که از نباتات اقلیم معتدله تا نباتات جنوبی را در بر میگیرد.

کوریا دارای کلتور بسیار قدیمی و عنعنو بیست که در قرن هفتم میلادی فا کولته ای در این سرزمین تا سیس گردید که در میان ملل شرقی ممتاز بود در این فا کولته ماتیماتیک، طب و اترو نومی باصول درست تدریس میشد که نظیر آن در نیمه قاره شرقی وجود نداشته. اولین کتاب جهان بسال ۱۲۳۶ در کوریا بطبع رسید که در جهان کتب و طبع ارزش شایانی دارد.



کو نسیمی ز عنایت که کند بیدارم
 ۶- گرچه افتاد ز زلفش گرمی درکارم
 همچنان چشم کشاد از گرمش میدارم
 ۷- هر چند که بیروخسته دلوانا توان شدم
 هر که که یاد روی تو کردم جوان شدم

آری شود ولیک بخون جگر شود
 ۶- خواهم شدن به میکنه گویان و دادخواه
 کز دست غم خلاص من آنجا مگر شود
 ۷- از هر کرانه تیر دعا کرده ام روان
 باشد گزان میانه یکی کار گر شود

سرها بر آستانه او خالک در شود
 ۶- حافظ جوانه سر زلفش بدست توست
 دم درکش از نه باد صبارا خیر شود
 ۷- گوهر پاک بیاید که شود قابل فیض
 ورنه هر سنگی و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

ولی چه سود یکی کارگر نمی آید
 ۶- معاشران گمراه از زلف یار بازکنند
 شب خوش است بدین صهانش درازکنند
 ۷- محروم اگر شدم ز سرگویی او چه شد
 از گلشن زمانه که بوی وفا شنید

گر اعتماد بر الطاف کار ساز کنند
 ۶- ساقیا عشرت امروز بفرما مکن
 یا ز دیوان قضا خط امانی بمن آر
 ۷- گر بود عمر بمیخانه رسم بار دگر
 به جز از خدمت رندان نکتم کار دگر

خروش و ولوله در جان شیخ و شاب انداز
 ۶- نامن رفتست روزی بر لب جانان بسوز
 اهل دلرا بوی جان می آید از نامم هنوز
 ۷- ای که گفتمی جان بده تا باشدت آرام جان
 جان به غم هایش سپردم نیست آرامم هنوز

یاقین رسد به جانان یاجان ز تن برآید
 ۶- برکش ای مرغ سحر نغمه فاؤدی باز
 که سلیمان گل از باد هوا باز آمد
 ۷- چه جای صحبت نامحرم است مجلس انس
 سر بیاله بیوشان که خرقه پوش آمد

شور شیرین منما تا نکنی فر هادم
 ۴- گر دست دهد خالک کف پای نگارم
 بر لوح بضر خط غباری بنگارم
 ۵- دیده بخت بافسانه او شد در خواب

عشاق را بناز تو هر لحظه صد نیاز
 ۴- ترسم که اشک در غم ما پرده در شود
 وین راز سر به مهر به عالم سهر شود
 ۵- دیده بخت بافسانه او شد در خواب

یارب مباد آنکه گدا معتبر شود
 ۴- بس نکته غیر حسن بیاید که تا کسی
 مقبول طبع من دم صاحب نظر شود
 ۵- این سرگشتی که گنگره کاخ وصل راست

این همی ستاند و آنهم نمید هد
 ۴- نفس برآمدو کام از تو بر نمی آید
 لغان که بخت من از خواب در نمی آید
 ۵- زشتست صدق کشادیم هزار تیر دعا

جو یار ناز نماید شما نیاز کنید
 ۴- بند حکیم معض صوابیست و بمن خیر
 فرخنده آنکسی که بسمع رضا شنید
 ۵- بهجان دوست که غم پرده بر شما نبرد

برواز درگیش این ناله و فریاد بسز
 ۴- ای سرو ناز حسن که خوش هیروی بناز
 عشاق را بناز تو هر لحظه صد نیاز
 ۵- بیاو گشتی ما در شط شراب انداز

جامه در نیکنامی نیز می باید دید
 ۴- دوش میگفت به مژگان درازت بکشم
 یارب از خاطرش اندیشه بیدار بسز
 ۵- دست از طلب ندارم تا کام من برآید

۱- زلف بر باد مده تاندهی بر بادم
 ناز بنیاد مکن تا نسکنی بنیادم
 ۲- می مغور با همه کس تا مغورم خون جگر
 سر مکش تا نکشد سربلک فر یادم
 ۳- شبره شبر مشو تا نهم سر در گوه

۱- کنون که در چمن آمد گل ز عدم بوجود
 بنفشه در قسم او نسیاد سر بسجود
 ۲- از دیده خود دل همه بر روی ما رود
 بر روی ما ز دیده جگوم چسارود
 ۳- ای سرو حسن که خوش میروی بناز

۱- ای جان حد یت ما بر دلدار بازگو
 لیکن چنان مگو که صباح را خیر شود
 ۲- از گیمای مهر تو زدگشت روی من
 آری بیسن لطف شما خالک زر شود
 ۳- در تنگنای حیرتم از لغوت رقیب

۱- دوش میگفت که فردا بدم کام دلت
 سببی ساز خدایا که پشیمان نشود
 ۲- آخرای خاتم جمشید همایون آثار
 گرفتند عکس تو بر نقش نگینم چه شود
 ۳- از بهر بوسه زلفش جان همی دم

۱- ساقی بیا که عشق ندا می کند بلند
 کاکس که گفت قضا ما هم زما شنید
 ۲- رباب و چنگ بیاتک بلند میگویند
 که گوش و هوش به پیغام اهل رازکنند
 ۳- میان عاشق و معشوق فرق بسیار است

۱- راز سر بسته مایین که بدستان گفتند
 هر زمان باد فو نی بر سر بازار دگر
 ۲- دلم رفت و ندیدم روی دلدار
 لغان از این تظاول آه ازین زجر
 ۳- حافظ اندیشه کن از نازکی خاطر یار

۱- بوی خوش تو هر که ز یاد صبا شنید
 از یار آشنا سخن آشنا شنید
 ۲- ز روی ساقی مهوش گلی بچین امروز
 که گرد عارضی بستان خط بنفشه دید
 ۳- دامش گر چاک شد دو عالم زندهی چه پاک

شنبه

یکشنبه

دوشنبه

سه شنبه

چهارشنبه

پنجشنبه

جمعه

آرزوییکه گل کرد

نویسنده : ظریف صدیقی

قسمت پنجم

نجیب خیلی زود خودش را بدکتور رسانید. دلش گواهی میداد حادثه گوارایی انتظارش را نمیکشد، وگرنه اینقدر صبح و قند کتور سرانگش را نمیکشفت همینکه با هم مصافق شدند، دکتور تبسمی کرد و گفت:

«بگو به بینم اشپ چه خواب دیدی. سواله فکر میکنم خواب من ارتباطی با خواستن شما ندارد ولی حس میکنم شما حامل خیر خوشی هستید.»

«خوب حس کردی. وبعد ماجرای رفتن بخانه سلیمه و ملاقات با پدرش راقصه کرد و افزود:

«حقیقت اینست که در غیا با توجیزهای صورت گرفته و شاید سلیمه از عشق خود به والدینش اعتراف نموده است بهر صورت سلیم خان مجبور که راجع به تو از من معلومات بگیرد.»

«خبر خوشی است - حالا وظیفه من چیست.»

«وظیفه تو اینست که نامه بنویسی و همه چیز را شرح دهی تا عکس العمل سلیمه واضح شود شاید او هنوز باین مرحله نرسیده باشد ممکن است ترا دوست بدارد، ولی برای زناشوهری عشق و محبت کافی نیست.»

«بلکه باید بین شما چنان اعتمادی بوجود آید که متعین شوید میتواند در قبال آینده - مسولیت زندگی را درک کند و از عهد آن بدر آید.»

«نامه ای را بنویسم خدا کند تا تیریدی بر او نکند.»

«نه - مطمئنم از مطالعه نامهات خوشحال خواهد شد.»

«نجیب حاضر شد تا نامه بنویسد و همه چیز را اعتراف کند. شب تا سحر بیدار ماند و بالاخره نامه بدین مضمون نوشت:

«خدای من... من چطور این اعتراف را بر زبان آورم.»

«اعترافیکه با جسم و روان من پیوند است، آيا گذشته تر ازین هست که انسان ددی را حس کند و تشخیص دهد و کی نتواند بیان نماید.»

بایست سوخت، رنج سرد و درد کشید، تا حرفی بر زبان نیاید...

بگذار بگویم که این اعتراف از آن دردها است، در دست که همه توانایی مراناتوان ساخته و بزانو در آورده است. رنجیست بزرگ که قلب و احساس مرا از من گرفته، روز ها اندیشه های مرا بر حمانه میشارد و شبها دیدگان خسته مرا از خواب باز میدارد. هم آرامش را از من گرفته و هم...

خدایا... تو بمن نیرو بخش تا این راز را در قالب الفاظ و کلمات نارسا بنویسم و رازیکه شیرینتر از همه شیرینی ها و گواراترا ز همه گوارایی هاست. این راز بو جودی تو مسل یافته که فقط اوست که باید این حقیقت را بداند تا انعکاس آهنگ کلمات بتواند با معاش را بنوازد. او که اکنون مرا بزانو در آورده و ناچار بدان کرده تا با تحمل درد ها و شکنجه ها جرات آنرا بیایم که اعتراف نمایم:

عزیزم من ترا دوست میدارم. ایامی دیوانه نیستم چطور میتوان جسم زهری را با امید زندگی و سعادت سرگشید. آیا همین را عشق میگویند یا یک جنون و یلیام شکسیر میگویند:

عشق آتشیست صفا یافته در چشمان - عشاق دریا نیست آشفته از اشکهای دلدادگان و دیگر چیست. عاقلانه ترین دیوانگیها - زهریکه ما را میکشد و لطفی که نجاتمان میدهد.

آری عزیزم: اکنون فیصله کردم حقیقتی را با تو در میان گذارم شاید ترا باند بدم من و ادا دارد کسی چه میداند میدانم تو هم این حقیقت را درک کرده ای. شاید نگاههای شیطانه ماطلحظت بر خورد توانسته باشد، این آتش صفا یافته را از دیدگان ما بر قلب و احساس ما بپوش و زاند.

شاید چنان باشد اما چه میتوان کرد این زندگیست زندگی که همه بان علاقه داریم. این شیرینترین و دیعه ایست که اگر بیش در نهاد ما نهادد تا ما بر زندگی بیشتر گردد.

ما جوان استیم تشنه زندگی خوشبو دل

خواه، روز ها میبویم می تبسم، میخیزیم، رنج میکشیم، میگوئیم و تلاشی میکنیم تا شبها در کنار هم بیاسیم تا آنهمه خستگی را با لطف و محبت یکدیگر تلافی نماییم اگر فقط همین نباشد دیگر مفهوم زیستن برای بشر ارزشی ندارد. چاره چیست مادر تشبیبی هیچ استیم. بلکه از هیچ هم کمتریم. حاصل تلاشها و تشبیبی ما چهره رنج کشیده مانگام بی فروغ خاطر نا آرام و افکاری آشفته میباشد که برای ما بجای می ماند پس آیا اشتباه است اگر ما جوانان بغاظر آرامش بغا طرد کردیم - واقعیت زندگی جستجوی هم براییم و یکدیگر را از لابلای گیر و دار ها نمود ها و تقاضاها جامعه خود بیاییم.

اینست که من از تو میخواهم در صورت موافقت با من زندگی کنی. همسر و شریک عمر من گردی، تا هر دو در کنار هم زندگی سعادت مندانه از پیش ببریم. اما آیا تو موافق خواهی بود؟

خوبست حال که موضوع بر سر واقعیت کشید به دامن رویا ها پناه نبریم بلکه با همان واقعیتی که ارزش شخصیت ما را مینماید یاند یکدیگر را بجوییم تا یک احساس فریبنده و زود گذراننده روشن را بر ما تیره نگرداند. عزیزم من ترا پسندیده ام. با خودم شعور کرده ام و بتو اعتماد نموده ام زیرا من ترا با اعتماد شناختم و اگر بتوانم این حس را در تو نیز بوجود بیاورم دیگر برای من توفیق عظیمی است.

آرزو مند چنان شوم، حالا این توانستی که یک کلمه شیرینت میتواند باین بی تکلیفی ها خاتمه بخشد... تو میدانی در لحظه ای که این نامه را بنویسم، چه اضطراب و هیجانی مراد میان گرفته است زیرا تو بقدرت عشق یقین داری، من این را در نگاه تو در حرکات تو و در چهره تو یافته ام، شنیده ام شوریدگی من در تو هم اثر کرده و آنرا با پدرت در میان گذاشته ای، اگر این خبر راست باشد افتخار بزرگی برای ما و عشق ما خواهد بود، بهر حال منتظر پاسخی از جانب تو هستم، امیدوارم هر چه زود مرا افتخار بخشی.....

دل داده تو... نجیب نامه را چند بار خواند، بعد با هستی در پاکت گذاشت، قرار شد نامه را دکتور به سلیمه بسپارد، عصر آنروز برای دیدار و معاينه به خانه سلیم خان رفت، از تصادف سلیم خان به خانه نبود و دکتور توانست با سلیمه تنها باشد بهتر بود شرایط را برای سپردن نامه مساعد میساخت ازینرو پرسید:

«سلیمه جان صحت تو یکلی خوب شد و تو میتوانی مطمئن باشی که دیگر ناراحتی گریبان ترا خواهد گرفت.»

«مشکرم دکتور، اما انسان اگر بغوا هد زندگی کند همیشه با ناراحتی دست بگیرد.»

«خوب حال که هم بر سر زندگی آمده ای

توانم بعنوان دکتور معالجت بپرسم که چطور میخواهی با استقبال زندگی بروی؟

والله سوال مشکل کردید دکتور! چند روز بهمین فکر استم ولی میتراسم.

«سعترسی از چه؟ از زندگی یا از مشکلات آن...»
«نه سلیمه جان! باید گذشته را فراموش کنی، تو اکنون برای زندگی کفایت داری، تو باید با شپامت ترس را از خود برانی و...»
«میدانم دکتور اما ترس من از زندگی نیست از چیزهای دیگر است.»
«مثلا از چی؟»
«.....»

شاید هم بای خاطر خواهی در میان است، اگر اینطور باشد، باید بشما تبریک گفت: چون خوب راهی برای استقبال از زندگی انتخاب کردید چطور دکتور؟

«برای اینکه عشق به آدم نیرو میدهد عشق به آدم شپامت میدهد و ترس و هراس را زایل میسازد.»

«عقیده خوبیست، بشرطیکه آدم بتواند به نتیجه آن امیدوار باشد.»

«مثلا چه نتیجه ای؟»

«مثلا اینکه آیا این عشق به نمر میرسد یا...»

«مطمینا به نمر میرسد، چون تو دختر عاقلی هستی، عشق تو یک عشق پرشکوه و با نتیجه ایست، خوشبختانه والدین تو هم نظرت را زود می پذیرند.»

«مگر بشرطیکه آدم بفهمد، طرف این عشق را چطور تلقی میکند؟»

«خوب حالا که تقریباً رازت را در میان گذاشتی میتوانم به پرسم آن جوان خوشبخت چه کسی خواهد بود؟»

«از مریضهای شما دکتور کسی که طرف توجه شما قرار دارد.»

«اگر منظورت نجیب است باید بگویم سلیمه خوبی را در انتخاب بکار برده ای. چون او هم بی تابانه در فکر تو پسر میبرد.»

«از کجا میدانی دکتور!»

«ازین نامه، بفرما این نامه متعلق به تست نجیب همه چیز را برایت اعتراف کرده مقصد من هم آن بود که به بینم میتوانم این نامه را بتو بسپارم یا نه؟ حالا سزاوار است که این نامه برایت برسد. بشرط آنکه جواب آنرا پسراز مشوره با پدرت هر چه زود تر بمن بسپاری، چون میتراسم بچاره نجیب تا با استظار را آورده نتواند.»

«سلیمه با تعجب نامه را گرفت، بعد به دکتور اطمینان داد که بزودی جواب آنرا بوی خواهد داد. ضمناً از وی سپاسگذاری کرد که چنان وظیفه مهمی را بدوش گرفته است.»

«ما همیشه نیکی های شما را بغاظر خواهیم داشت.»

«وظیفه دکتور بحسن صورت انجام یافت و در حالیکه راضی به نقل میرسید از او وداع کرد.»

سب عروسی همین دو نفر بود، لہذا ضرورتی
بمعرفی دیده نشد چون قبلاً راجع به نجیب
و سلیمه با نسیم صحبت کرد بود .

دکتر عادت داشت که مریض هایش را غیاباً
یکی دیگر معرفی کند، ازینرو اکثر بیمارانی
همدیگر را می شناختند. اما آنچه برای او مهم
بود خوشبختی مریضا نشیمن از تداوی بود.
دکتر خیلی مایل بود که بیمارانش پس از
بیماری اشخاص موفق و خوشبخت باشند .
ولی در مورد نسیم چندان توضیحی به دیگران
نداده بود چون خودش نیز درباره آنچنان
معلومات مفصلی نداشت . همیقدر میدانست
که مغز او در اثر افتادن از بلندی صدمه دیده بود
علت آنهم کوشش خانوادہ نسیم در اختیار
موضوع بود . دکتر کم و بیش دریافته بود که
باقیدار

مرا بفشار . مگر نمدانی که فشار دست بهتر
از گرمی لباس از عشق خیر میدهد .
دکتر تصمیم گرفت بافتخار نجیب و سلیمه
دعوتی در خانه اش ترتیب نماید در این دعوت
نسیم با خانمش زهره نیز حضور داشت این
جوان یکی از مریضهای دکتر بود که در اثر
مساعی وی نجات یافته بود . نجیب و سلیمه هر
دو این زن و شوهر جوان را میشناختند
چون شبکه آنها برای بار اول همدیگر را دیدند



شد . حتی فیصله شد تا پس از سپری شدن
تابستان ازدواج شان هم صورت بگیرد هر دو
دلداره در پناه دیده های پسندیده مدنیت در
سرحد آرزوهای مشترک شان قرار گرفتند .
دیگر برای آنها مهم نبود که حساب شب و روز
را بگیرند . آینده در نظر آنها روشن تر از آفتاب
معلوم میشد در حالیکه نمدانستند سببی را که
به هوا بیاندازند تا پایان بیاید . چند غلت میخورد
این مثل راه فراموش کرده بودند که : نزدیک
ترین راه بین دو کوه از یک قلعه تا قلعه دیگر می
باشد منتها با نیست برای گذشتن از یکی
بدیگری باهای دراز داشت . نجیب برای نامزدش یک
جلد ترانه های بلتیس را هدیه داد تا هنگامیکه
در کنار همند برایش بخواند .

بازوانت را چون کمر بندی بر تنم حلقه کن .
زیر نوازش انگشتان تو از زمزمه جویبار و نسیم
نیمروز دلپذیر تر است .

امروز نوبت تست که مرا دوست بداری . با
من سخن مگوی . هنگامیکه یاران در کنار هم اند
سخن گفتن چه سود دارد ؟
بگذار اثر گیسوان پریشان ترا چون نوازشی
که با بوسه همراه است بر گونه های خویش
احساس کنم .

بگذار در زیر پرده سیاه زلفان تو هیچ چیز
تو از جهان نبینم با دو دست گرم دستهای

نجیب شور و التهاب عجیبی در خود حس می
کرد . قدرت نداشت نامه را بکشا ید اما در آنسر
اصرار دکتر جرئت پیدا کرد تا نامه را باز کند
سر نوشت او و عشق پر شور او باین نامه وابسته
بود . عاقبت دل بدریاز دو آنرا گشود . بی اراده
با صدای بلند آنرا خواند .

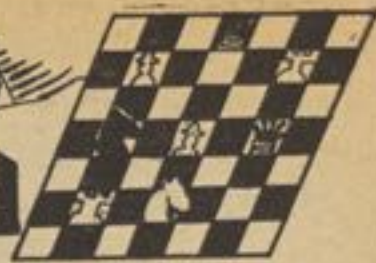
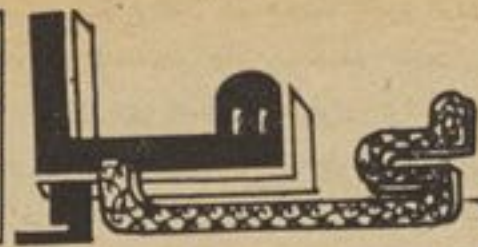
آقای نجیب خان ! من در این موضوع بسا
والدینم کمزدم شمار و دو سنبه برای خواستگاری
تشریف بیاوردید .
هر چند لحن نامه رسمی و بدون امضاء بود مگر
برای خوشبختی ساختن او کافی به نظر میرسد .
دکتر خنده گنان گفت :

- من اولین کسی ام که برایت تبریک
میگویم .

خانم دکتر وقتی از جریان خبر شد ضمن
تبریک گفت :

منهم کسی استم که برای اولین بار
بخواستگاری میروم .

- نجیب با خورسندی از آنها تشکر کرد .
او رفت تا مقدمات یک خواستگاری با شکوه را
بگیرد . حالا که پس از سالها به مرز خوشبختی
رسیده بود باید بر آن دست می یافت . لازم
بود جشن مفصلی بگیرد . او طی دعوت مجلل
خانوادگی اقوام خود را از تصمیم ازدواج خود
با دختر سلیم خان آگاه ساخت . قرار شد روز
دو شبیه چند نفر از مردان سرشناس و زنهای
محترم با دکتر و خانمش بخواستگاری بروند .
پدر سلیمه خیلی زود خواستگاران را
جواب مطلوب داد قرار شد مراسم نامزدی
یک هفته بعد صورت بگیرد . نه نجیب و نه
سلیمه هیچکدام آن هفته را فراروارام نداشتند
شمارا تا صبح بیاد همدیگر و روز های خوش
را که باید یکجاسپری میکردند بیدار میماندند
تا اینکه هفته با خورسند و در حضور اقوام
و دوستان طرفین مراسم نامزدی شان اعلام



مساله شطرنج

این جدول را خودتان طرح کنید



- ۸
۷ درین مساله باز هم سفید بازی را شروع
۶ نموده بعد از دو حرکت سیاه را مات مرنماید.
۵
۴ اکنون دانه ها را روی شطرنج منزل نشان
۳
۲
۱ چیده راه حل آنرا دریابید.

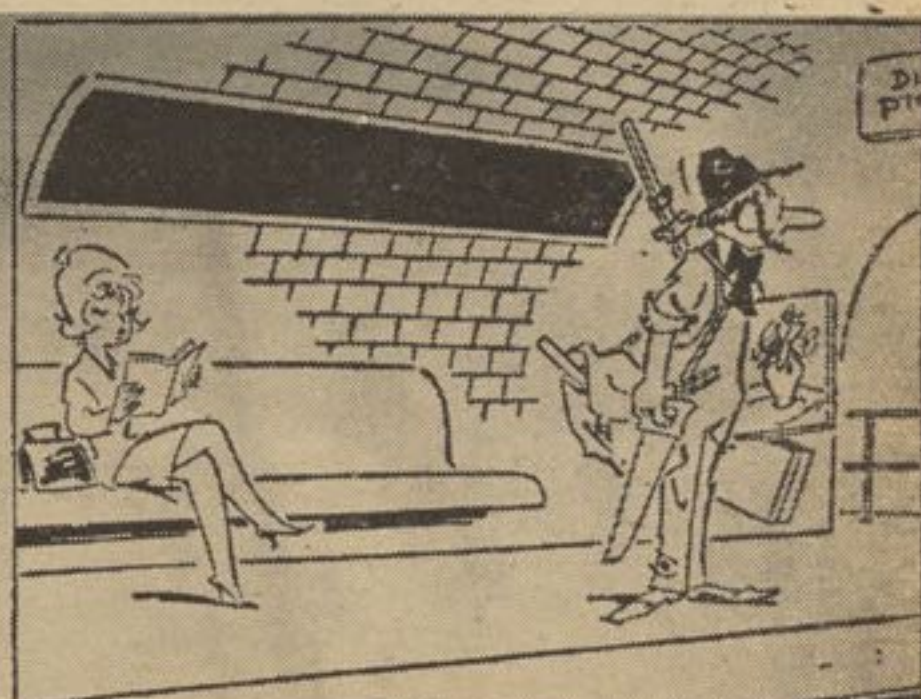
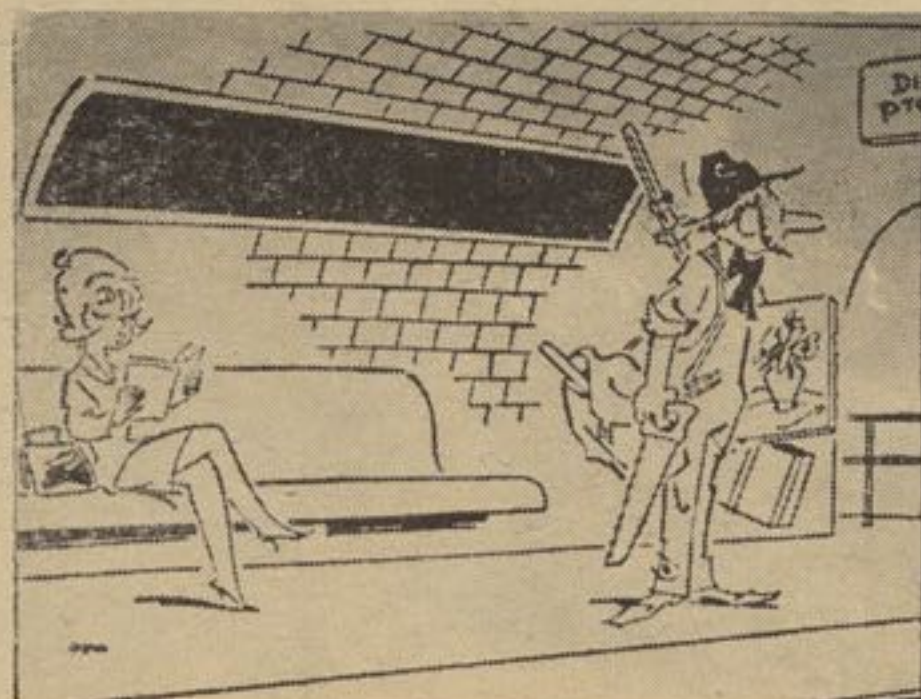
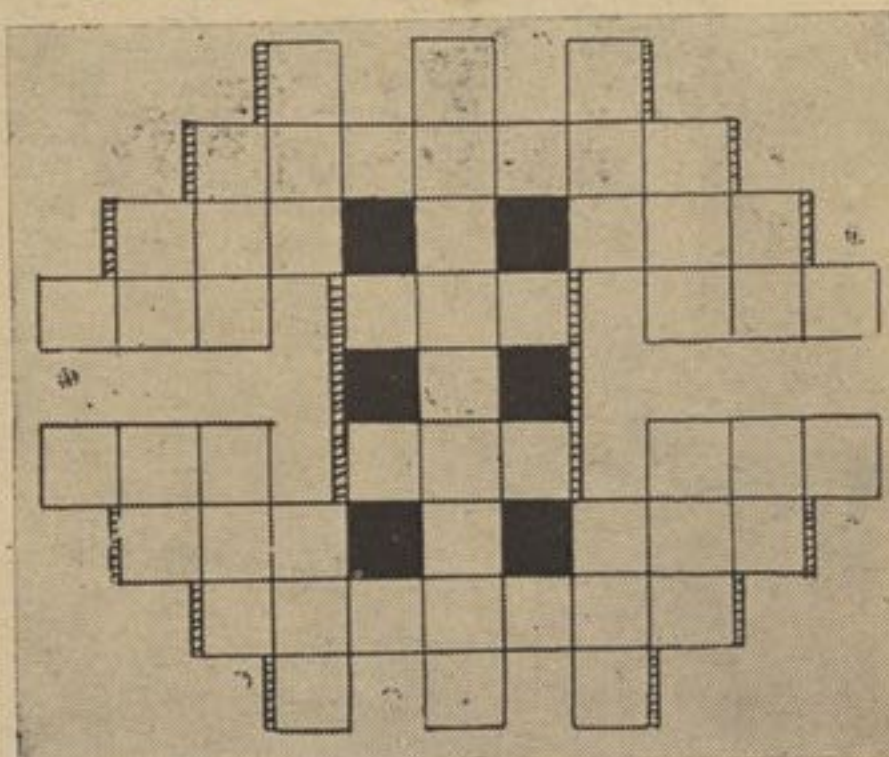
- عمودی :
۱ : ۱
۲ : يك نام هندی .
۳ : زندگی نیست ساز آن بون میدوز ند . است .
۴ : تکرار يك حرف - سنگ - تکرار يك حرف .
۵ : عضوی از بدن - قطره هم يك خوردنی
۶ : تکرار يك حرف .
۷ : چهار زاوی - منزله
۸ : منسوب بيك کشور اروپایی .
۹ : ۹
- عمودی :
۱ : ۱
۲ - از آنطرف پیدا نیست رنگش سفید
۳ - حیوان درنده - يك نام .
۴ - در دکان عطاری بچوبید - شمشیر .
۵ - ..
۶ - هنر مندی از سینمای هند .
۷ - ..
۸ - برای دکمه لازم است - بیبوده .
۹ - تند است - با دشلمه خو بست .
۱۰ - مگس در پشتو - يك لقمه سگی .
طرح کننده : محمد نبی (حلیمی)

ستاره شناسی



چهره سه هنرمند سینمای غرب

ناگفته نباید گذاشت که هرکدام از این چهره ها در جهان سینما شهرت و محبوبیت فراوان دارد ، اگر موفق به شناختن این سه هنرمند شدید لطفا نام های شانرا با نام فلم های شان نوشته به آدرس مجله بفرستید .



در بین این دو تصویر که با هم به کلی مشابه است اگر با دقت زیادی دیده شود هفت اختلاف موجود است شما آنرا پیدا کرده برای ما بنویسید .

ماودوستان این صفحه

خواهر عزیز حلیه هاشمی از مزاد شریف جدول شما بسیار خوب بود از همین جهت آنرا به مرتب این صفحه سپردیم بزودی جدول تان نشر خواهد شد .

شاغلی نثار احمد نوری :

لطفا جدول را با توش رسم کنید .

این دوستان معمای های شماره های گذشته را درست حل کرده اند :

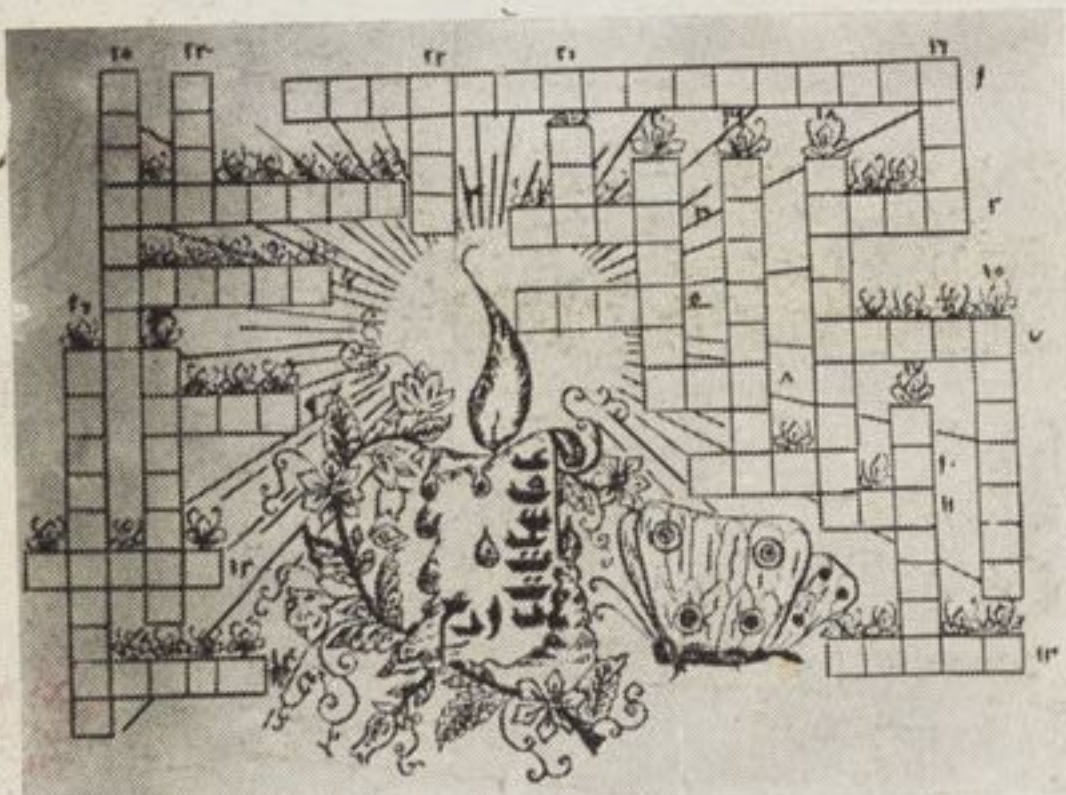
بانو رضایی از لیسه ملالی، محمد نصیرعظو ریاست صنایع مستظرفه غلام یحی احمد ، عبدالوحید حکیم زاده از لیسه انصاری- فدا- محمد بابری از وزارت زراعت - حقیقت الله ذبیحی- بابه جان حسین زاده- محمد داؤد-

فرزان محصل پلی تخنیک، آقا محمد (زاهر) رونما محمودی از لیسه ژوفونه سماری از لیسه رایحه بلخی - غلام نبی از حریمی پوهنتون فاطمه وملالی از ریاست انکشاف دهات- احمد شاه از لیسه لشکر گاه - محمد ظاهر صایم - نور آقا محبوب اسدالله محبوب پروین محبوب- لریا محبوب .

فرزانه از کود و برق مزاد شریف - منوره فضلیار از دافغانستان بانک - غلام سدید از کارته پروان ، محمد علی امیری و سلطان محمد حمیدی از شهرنو وملالی فضلیار ، و سید ناصر و گل احمد نظری .

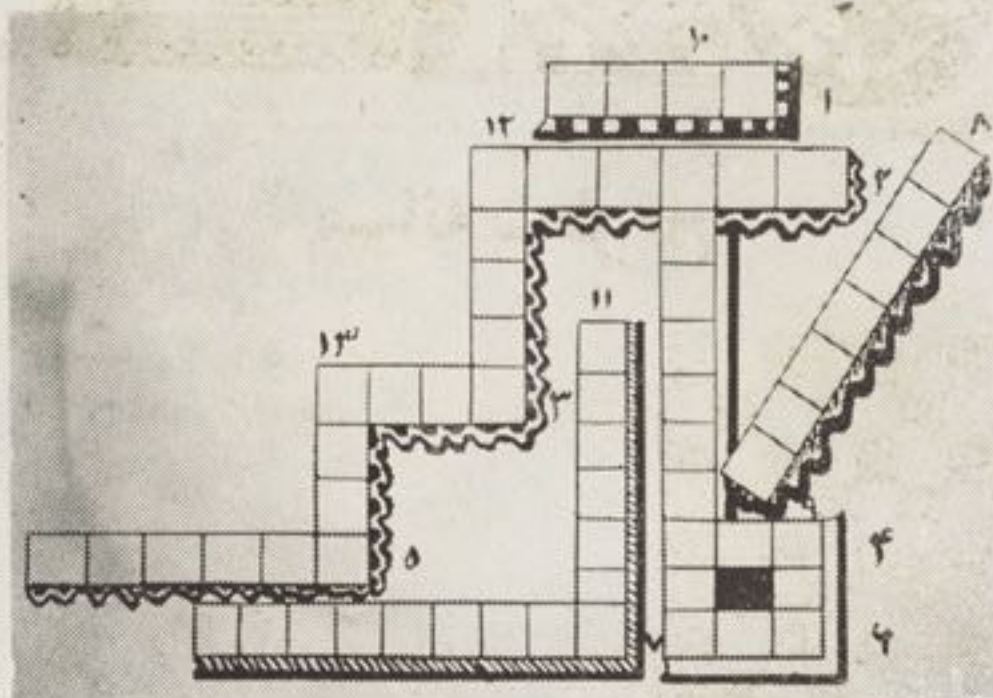
جدول معلومات عالیہ

- ۱- اثرش گشتی شکسته میا شد .
- ۲- ساز سبز پجات بودار .
- ۳- فلم از اثر نویسنده روسی داستایو سکی .
- ۴- اثرش طاعون است .
- ۵- در بین حجرات وجود دارد .
- ۶- مخترع اتو بوس برقی .
- ۷- اثری از شاتو بریان .
- ۸- دروازه ماه .
- ۹- اسم سابق این کشور اتیو یسی است .
- ۱۰- از جمله حیوانات .
- ۱۱- مخترع المانی .
- ۱۲- از روز نامه های کشور .
- ۱۳- اثر از هومر .
- ۱۴- از متحرین امریکائی .
- ۱۵- کشف با تینتک .
- ۱۶- اثری از ایوان تور گنیف .
- ۱۷- اثری از استوراتمیل .
- ۱۸- اثری آن امیل است .
- ۱۹- از شاعران مشهور کشور ما .
- ۲۰- اثری از ولتر .
- ۲۱- این هم اثری از گوگول .
- ۲۲- اثری از هومر .
- ۲۳- نوشته انتوان جفوف .
- ۲۴- فلم از اثر الکسا ندر دور .
- ۲۵- فلم از اثر توستوی .
- ۲۶- این فلم از اثر بزرگ نویسنده امریکایی جک لندن تهیه گردیده .



جدول

کارگر



۱- این شاعر در عصر هایون بن پاپر شاه در کابل زندگی داشت وی در نواختن نیور مهارت بسزا داشته این چند بیت از اوست :

غیر منظور نظر ساخته ای یعنی چه بنده را از نظر انداخته ای یعنی چه کسی ندیدم بدورتو بدین حسن و جمال قیمت حسن بر انداخته ای یعنی چه پرده بر داشته یی ای مة خورشید مثال عالمی والة خود ساخته ای یعنی چه

۲- یکی از ولسوالی های شرقی کشور ما

۳- نا آمیدی .

۴- مارد زن .

۹- این ولسوالی کشور ما هم که از سطح بحر ۴۵۴ متر ارتفاع دارد به طول البلد شرقی ۶۷ درجه ۴۰ دقیقه ۲۲ ثانیه ۶۷ درجه ۴۲ دقیقه و ۴۲ ثانیه عرض البلد شمالی واقع است .

۱۰- شاعر پشتو است دیوان وی دارای دو جلد میباشد که جلد اول آن حاوی ۲۲۲ صفحه و جلد دومش متضمن ۱۷۴ صفحه می باشد که در جلد اول آن اشعار درسی و عربی نیز میباشد .

۱۱- پدری که فرزندش را قربانی کرد .

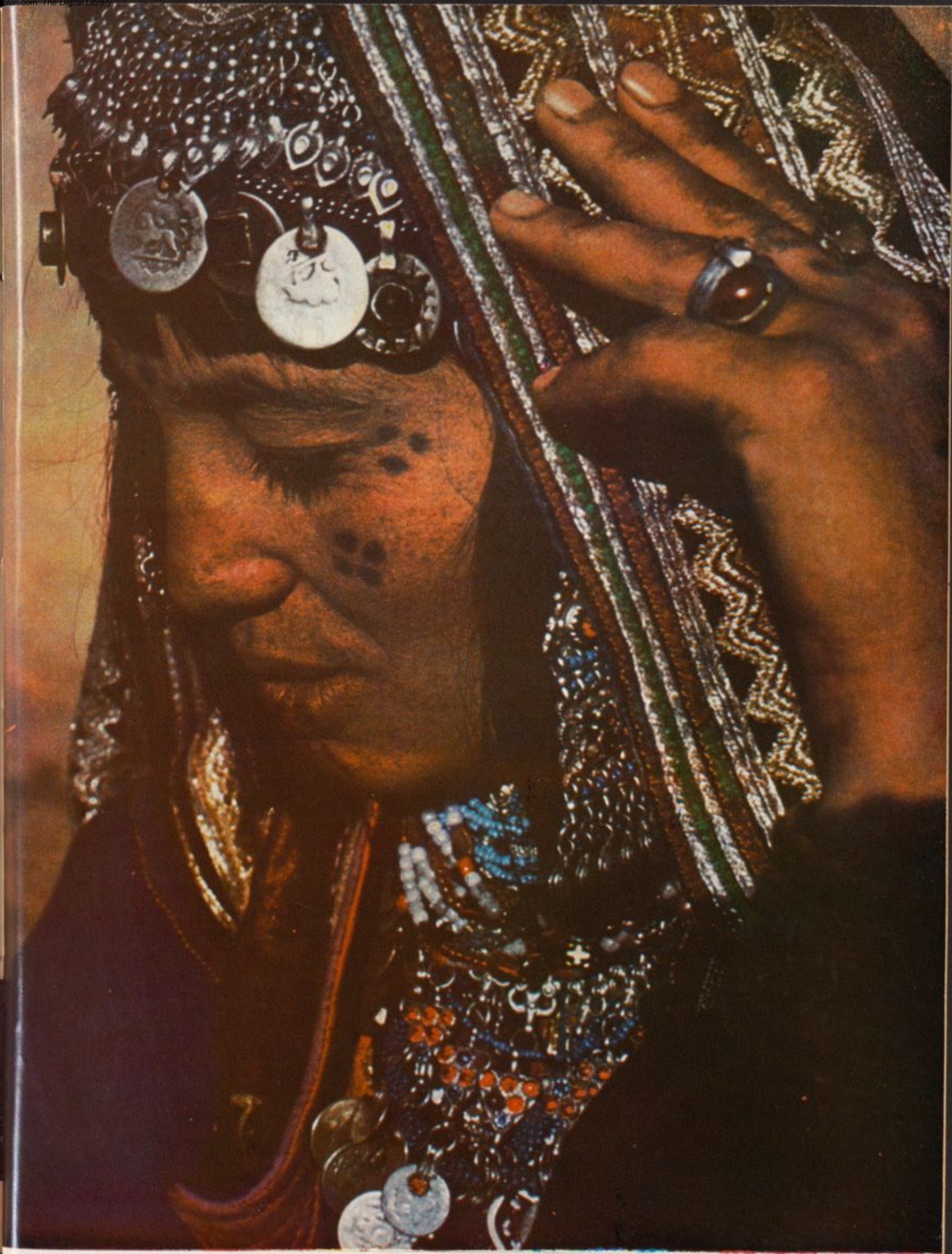
۱۲- آهنگساز مشهور فرانسویست در این سالها (۱۸۶۲ - ۱۹۱۸) زندگی میکردی در خانواده ای بوجود آمد که تقریباً تمام افراد آن هنر مند بودند پدرش علاقه فراوانی بموسیقی داشت و او را اغلب اوقات با خود و بسجا فل موزیک میبرد . او از نه سالگی با آموختن هنر خود شروع کرد و این موفقیتی بدست آورد او در آغاز جوانی نوازنده گننام بود و بنوا زندگی پیانو اشتغال داشت پس از بازگشت خود از روسیه بساختن بزرگترین اثر خود (پسل لساس و ملی زانده) شد که آنرا در (پراگمیک فرانسه) اجرا کردند و انتقادات شدید مردم را برانگیخت . در سال ۱۸۷۴ یعنی هنگامیکه او مشغول تحصیل بود به واسطه هنر نمایی خود استادان زیادی را بخود جلب نمود و بعد از آن اهنگی بنام (گودک اعجزو) ساخت که بدر یافت جایزه عالی موفق شد .

۱۳- این دانشمند بزرگ در سال ۱۲۸۵ قمری در غزنی متولد گردید پدرش به مملکت عثمانی فرار گرفت او در ترکیه تعلیم و تربیه یافت و مراقبت پدرانه متوجه حالش بود او در عمر ۱۴ سالگی با پدرش از افغانستان سفر کرده و سه سال در کراچی بود بعد ها بسا پدرش به عراق سفر کرد و چندی در بغداد به استان حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی استقامت و بعد از آن به امر سلطان عبدالحمید از بغداد به شام نقل مکان نمود .

۱۴- این ولسوالی کشور ما بر خط ۷۰ درجه ۱۶ دقیقه و ۲۴ ثانیه عرض البلد و خط ۳۴ درجه ۲ دقیقه و ۳۰ ثانیه عرض البلد شمالی واقع است .

۱۵- از آثار مشهور او میتوان قطعات (دریسا) (ارها) (شنگردان) را نام برد .

۱۶- جها نگر .





بدون شرح

میدان هوایی

در یکی از مجالس شب نشینی زن جوان و زیبایی گردن بندی برگردن و سینه لطیف خود آویخته بود که طیاره طلایی به سر آن بسته شده بود.

جوان از گوشه سالون، چشم خود را بر طیاره دوخته بود، و چنان در این کار مشغول و سرگرم شده بود که عاقبت خانم پیش جوان رفت و گفت:
- گویا از طیاره من خیلی خوششان آمده است؟؟
جوان جواب داد:
- خیر خانم میدانم سررا بیشتر دوست می دارم!

در تیاتر

ستاره زیبایی طبق دعوت قبلی، به تیاتر رفت. متصدی تیاتر جایی در ردیف اول به او داد. فردای آن روز يك نفر از او پرسید:
- جای شما در تیاتر خوب بود یا نه؟
ستاره زیبا گفت:
- نه چون من در ردیف اول نشسته بودم، کسی نمی توانست مرا ببیند.

درس منطق

يکراز طلاب می گفت: سال اول که به خواندن فلسفه شروع کردیم استاد و شاگرد هر دو مطالب را درک می کردیم:
سال دوم فقط استاد مدعی بود که می فهمد، ولی ما نمی فهمیدیم! در سال سوم نه او می فهمید چه می خوانیم!



بدون شرح



مریض به دکتر: تمام جانم درد میکند دکتر! پس شما به معاینه ضرورت ندارید.

خنده فریادی



اگر اول يك سوپ بعد يك استيك و بعد يك دسر بیاوری قیمتش با معکوس این ترتیب که اول يك دسر، بعد يك استيك و بعد يك سوپ بیاوری فرق میکند.
- خانم این مساله ایست که باید از انشتین فکد برسید.

مرد زشت

مرد بسیار زشت و بولداری خطاب به يك زن زیبا گفت:
- من همه چیز را به تومی دهم: موتر، پول جواهر، فقط به شرطی که به من اجازه بدهی



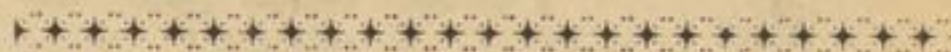
بدون شرح

ترا بیوسم آیا برای دادن يك بوسه به من چیز دیگری هم می خواهی؟
آن زن جواب داد:
- مقدار هم کلر فورم برای بی هوشی!

اعتقاد

به علت کمی باران و خشک سالی در تکراس کشیشی مردم را به کلیسا دعوت کرد تا ضمن دعا از خداوند بخواهند که برای آنها باران بفرستد.
وقتی که کلیسا پر از جمعیت شد کشیش دست خود را به سوی آنها دراز کرد و گفت:
(ای زنها وای مردعا کم عقل! شما به اینجا می آید که از خداوند بخواهید برای شما باران بفرستد. مبعذاهج يك از شما ها با خود تان چتری نمی آورید و آنوقت توقع دارید خداوند تقاضای شما را اجابت کند!)

دنیای ورزش



باشد یا نباشد؟

ترجمه ندیا کونو ندیا کوف

مشکل المپیک سال ۱۹۷۶

در تمام جهان اشخاص صیحه کم و بیش به ورزش علاقه دارند بایستی تمام انتظار بر گزاری بیست و یکمین دور مسابقات اولمپیک را میکشند، مسابقات المپیک دوره ۲۱ قرار است در شهر مونتر یان (کانادا) برگزار شود. ورزشکاران پنج قاره دنیا برای اشتراک در المپیک ۱۹۷۶ آمادگی میگیرند. اعضای کمیته ترتیب دهنده کانادایی هم از مدتها قبل مشغول تهیه وسایل و گرفتن آمادگی هستند تا المپیک بشکل درست و در شرایط مناسب انجام یافته بتواند.

مشکلی که وجود دارد اینست که کمیته ترتیب دهنده کانادا بی بایست اعضای کمیته بین المللی المپیک را بر دایر شدن مسابقات در کانادا متقاعد ساخته در اتخاذ تصمیم تغییر ناپذیر مبنی بر دایر شدن مسابقات در آن

کشور به نتیجه برسانند چه روزنامه ها و جراید ورزشی دنیا درین مورد تبصره های اضطراب آوری کرده اند، گذشته از آن طبق پلان های ابتدایی مصارف آن ۳۱۰ میلیون دالر تخمین شده بود ولی بعدا معلوم گردید که جهت دایر شدن مسابقات در مونتر یان بوجه احسن حد اقل ۶۰۰ میلیون دالر بکار است متخصصین عمده ترین علت این ازدیاد مصارف را انفلاسیون در کانادا تلقی کرده اند. یک سلسله عوامل دیگر نیز سر راه ترتیب دهندگان قرار دارد که مشکلاتی ایجاد کرده است که از آن جمله میتوان اعتصابات دوامدار کارگران دستگاه های ساختمانی را تدرک داد. طبیعی است که این اعتصابات کار ساختمانی المپیک را دچار وقفه ساخته مشکلات زیادی بار خواهد آورد. همین مشکلات است که اکنون



سمبول المپیک سال ۱۹۷۶ چنین خواهد بود

سوال معروف بشکل ادامه «عاملت» را که عبارت «باشد یا نباشد» سر زبانها انداخته است. با اینهم نتیجه مذاکرات ترتیب دهندگان کانادایی و کمیته اولمپیک بین المللی قناعت بخش است و امید دایر شدن مسابقات در کانادا افزایش یافته است.

احتمالا پول مورد ضرورت از طرق مختلف جمع آوری خواهد شد، اما آیا مدت کمی که

برای دایر شدن المپیک مانده فرصت کالسی برای تهیه مقدمات خواهد بود؟

جواب این سوال رافلا نمیدانیم همیشه واضح است که نقشه ساختمان المپیک ۱۹۷۶ کانادا تهیه شده و یک سال هم وقت باقی مانده اما در کار اعمار آن عملا گامی برداشته نشده است.

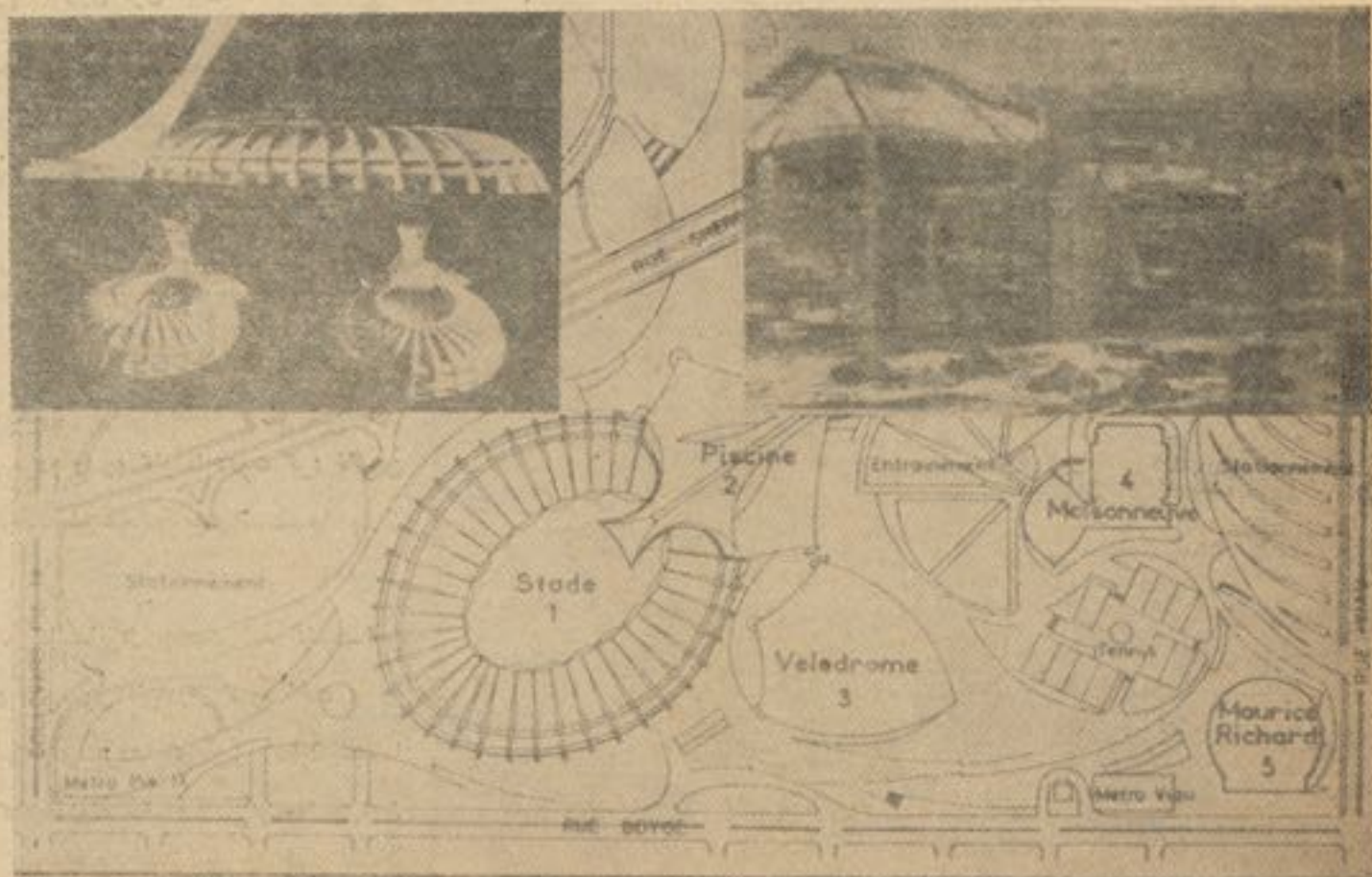
جوانان ورزشکار باید

صدیق و راستگو باشند

مکتوبی را از بناروالی بنا غلی محمد اکبر دلزاد که جوان ورزشکار و دایر آگاهی کاملاً از امور ورزشی است بد فتر مجله آورد در مکتوب تذکر رفته بود که بناغلی دلزاد آمر کلب ورزشی نیرومند است همچنان

موصوف یکی از شماره های قبلی مجله را با خود داشت که در آن را پوری از کلب شان نشر و در آن هم دلزاد بحیث آمر کلب معرفی شده بود. آنوقت جوان مذکور گله را آغاز و گفت با اینکه شما اطلاع هم داشتید چگونه در مصاحبه ای که با بنا غلی صلاح الدین انجام دادید او را بحیث آمر کلب نیرومند معرفی نموده اید.

در حالیکه بناغلی صلاح الدین در کلب مذکور صرف بحیث استاد بکسنگ کار میکند و کلب غیر از بکس ورزش های دیگری را هم دنبال می نماید، چنانچه کلب دارای دو تیم فوتبال جوانان و یک تیم فوتبال

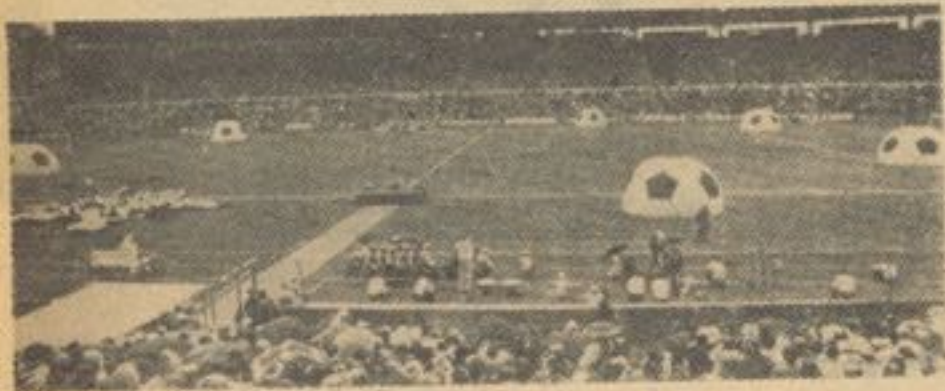


نقشه حمل برگزاری المپیک ۱۹۷۶ در کانادا به این شکل تهیه شده است.



بناغلی دلزاد

تاریخچه فوتبال



یکی از میدان های معروف فوتبال اروپا

کیواره فوتبال میدانند وحق هم دارند زیرا این بازی تاریخی به اندازه در انگلستان شهرت رواج و رونق پیدا کرد و طرفداران بیاندازه پیدا نمود که شاهان انگلیس مانند ریچارد سوم و جیمز اول قانونی برای منع فوتبال رسماً وضع نمود و حتی هرکس فوتبال بازی میکرد جرم شده و شلاق به او میزدند (به عقیده این دو پادشاه وحشت در بازی فوتبال آن زمان و اینکه میدان فوتبال تقریباً میدان جنگ و سپورت خشن بود آنرا منع کرده بودند.)

سپورتنی که امروز آنرا فوتبال یا ساکر میگویند اصلاً بعد از سال ۱۸۶۲ میلادی بوجود آمد در آن زمان مقررات صحیح امروزی وجود نداشت یک تیم یک کول کبیر یک فل بیک یک هاف بک و ۸ فارورد داشت .

سیستم بازی (دری بل) بعد یاس دادن رواج نداشت همه تقریباً کله و اربالای توپ حمله میکردند کول کبیر را اگر توپ بدست داشت به شانه و تپله به کول با توپ داخل می نمودند فولها رواج داشت در سال ۱۸۸۲ میلادی فوتبال قدری خویش شد مقررات دیگر جدیداً در بازی پیدا شد مگر در اساس بعد از سال ۱۹۰۴ میلادی که فیدراسیون بین المللی فوتبال بنام « فی فاه » بوجود آمد که امروز یکصد و ده عضو دارد سپورت فوتبال یک سپورت اساسی و از جمله معروف ترین رشته سپورت هاست و در حدود یک ونیم ملیون فوتبال باز از تمام دنیا همه عضویت قازا ذریعه فیدراسیون های خود دارند .

فیدراسیون بین المللی فوتبال تشکیلات بزرگ جداگانه دارد که مهمترین آن کمیته ریفری ها است که رئیس کمیته و جنرال سکرتی و اعضای دارند اهمیت بزرگ هم امروز از همه کلبها خاصتاً در فوتبال به ریفری و لی مین میدهند که البته بعد از گذشتادن یک دوره کورس

بقیه در صفحه ۵۵

سپورت فوتبال امروز در تمام دنیا عمومیت و شهرت فوق العاده دارد و هر سال میلیون ها تماشاچی را بمیدان های خود میکشد و برای خریدتکت هایی ادخال مسابقات بزرگ جهانی هفته ها پیش میکوشند تا تکت بدست آورند و بزودی بازار سیاه تکت فروش هارونقی پیدا میکند تقریباً تا سده ۱۲ میلادی تاریخ فوتبال به عقب میرود عقاید مختلفی در تاریخ فوتبال موجود است بعضی ها سوابق فوتبال را به تمدن های باستانی رومی ها و یونان میرسانند بسا نویسندگان سپورت را عقیده بر آنست که بار اول این سپورت در چین کهن پیدا شده مگر بسیاری به این نظریه قائم میباشند که از یونان فوتبال به روم آمده و زمانیکه رومیان بر انگلستان حمله بردند فوتبال را طور ارمغان به آنجا بردند اما بعد از مطالعات چندین ساله بنده که این سپورت را از هشت سالگی شروع کرده و تا عمر سی و چهار سالگی درست ۲۶ سال



صحنه میجی از یک مسابقه جهانی فوتبال



کودکان است، تیم والیبال دارد که شامل تورنمنت شده است و تیم وزنه برداری که جوانان با استعدادی به این ورزش در آن اشتغال دارند. گفتم : اینکه خود بناغلی صلاح الدین خود را بعوض معلم بکسنگت آمر کلب معرفی کرده تقصیر ما چیست ؟

وی گفت : او گفته است که مجله ژوندون «سپوا» او را آمر کلب معرفی کرده و خودش چنین حرفی نزده است ...

روی این گله خواستیم با معرفی مختصر بناغلی دلزاد در دفع اشتباه کرده موضوع را بدین شکل تصحیح نمایم.

بناغلی محمد اکبر دلزاد که جوان ۲۵ ساله ایست مکتب سپورت را بیابان رسانیده و معلومات کافی در امور سپورتنی دارد، حتی در دوره عسکری هم ، نامبرده در قطعه کماندو (پراشوت) شامل ساخته شد زیرا افراد پراشوتی باید قلب سالم و اندام ورزشی داشته باشند بناغلی دلزاد معتقد است که جوانان ورزشکار باید صدیق تر و راستگو تر از دیگران باشند .

در مورد کلب های خرد و ریزه ای که در هر گوشه و کنار شهر تاسیس شده است وی اظهار نمود که اکثر کلب ها شرایط مساعد نداشته در فضای نا مطلوب بدون هوای کافی یکعه نو جوانان ما به مشق و تمرین در رشته های مختلف ورزشی می پردازند که بعوض مفیدیت صدمه ای به صحت شان میرسد.

بناغلی دلزاد آمر کلب ورزشی «نیرومند» وعده داد که بعد از این در مورد معرفی جوانان ورزشکار به مجله ژوندون همکاری نماید.

در شهر کابل

تشکیل مؤسسه جدیدی در جهت رفاه مردم

اوضاع آشفته امور بسرانی بهبودی یابد

عکس ها از: صبری - آژانس باختر

دست دریشی (زمستانه و بیماری) تهیه می کند.

وقتی که در مورد ورکشاپی برای ترمیم این موتورها می پرسیم، بناغلی سمندری پاسخ میدهد:

موضوع ورکشاپ هم شامل قرارداد است و سامان و آلات مربوط به ورکشاپ قسمای همین موتورها رسیده و باقی آن هم خواهد رسید. از دکتور سمندری در مورد اینکه آیا فارغان صنف دوازده چانس شمول در کدرمامو ریت دولت را دارند یا نه، سوال می کنم. وی پاسخ میدهد:

در یک مصاحبه رادیویی نیز من به این سوال پاسخ داده ام و تکرار می کنم که در نظر است فارغان صنف دوازده که فعلا بحیث اجیر استخدام شده اند، در صورت نشان دادن لیاقت و اهلیت و رویه وسلوک نیکو، بحیث مامور رسمی اجراز موقعیت بنمایند. می پرسیم:

چون شکل کار درین موسسه طوری است که استخدام دختران را اندکی دشوار میسازد، درین مورد نظر شما چگونه خواهد بود. پاسخ میدهد:

برای استخدام دختران بکلوریا پاس درین موسسه کدام مانعی وجود ندارد، به نیروی کار دختران و زنان همانقدر ارزش قایلیم که برای مردان هستیم، در نظر است شکل توزیع تکت تفسیر نماید و غرفه هایی در ایستگاه ها بوجود آید که استفاده کنندگان پسرها تکتها را از غرفه خریده به بس سوار شوند، در آنوقت دختران سهم فعال ترمی توانند داشته باشند در ضمن کارهای این موسسه به توزیع تکت و نفتیش تکت را کبین محدود نمی ماند در شعبات خود نیز ما به کارکنان (اجیر و مامور) احتیاج داریم.

ناگفته نماند که برای ایجاد نظم در داخل سرویس ها و حفظ صفایی آن و فراهم آوری راحت را کبین موسسه اقداماتی بعمل آورده که از آن جمله جریمه نمودن اشخاص که به کشیدن سگرت استعمال یا نهوار میبرند و یا از خریدن تکت سر باز می زنند، و یک تعداد تدابیر دیگر را می توان نام برد.

تعداد درپوران جهت آوردن ۲۱ عسرا ده دیگر به خرمشیر ایران که آنها نیز رسیده درلین شهرنوبکار افتاد فرستاده شدند. باقی بس هائیز بکابل مسوا صلت خواهد نمود.

ترافیک کابل در خطوط مختلف و جو د چهارصد عراده بس را مکفی میداند. از نتیجه ترمیم آبی این ۱۷۵ عراده بس می تواند برای شهر کافی باشد؟

دکتور سمندری پاسخ میدهد: قرار دادی های برقی با کشور چکوسلواکیا نیز عقد شده که در آینده بکار خواهد افتاد البته دولت توسعه این شرکت را مدنظر دارد فعلا این شرکت با سرمایه پنجصد میلیون افغانی تاسیس گردیده است، برای بکار افتادن این تعداد بس عا در تشکیل خود ما ۱۰۲ نفر مامور و ۶۶۰ اجیر مدنظر گرفته ایم. اجیران مادرپورها و کارکنان داخل بس ها و مفتشین می باشند که غیر از درپور ها باقی اشخاص از صنف ۸ و فارغان صنف ۱۲ تشکیل شده است، برای آنها خود موسسه سال دو

برخورد خشن با اطفال مکتب از خصوصیات عمده اکثر نگران ها بحساب میرفت.

وقتی که خبر تشکیل یک تصدی دولتی بنام (ملی بس) بخشند چشم همشیریان به روزنه امیدی باز گردید و به تعقیب نشر خبر چند بس جدید عملا درلین پوهنتون بکار افتاد که خصوصیات بارز آن این امیدواری را تقویت نمود و ما برای اینکه این خصوصیات را خوبتر تشریح کرده باشیم و مزده نیکی را به خوانندگان خویش بشکل مؤنق آن انتقال بدهیم با مراجع مربوط تماس گرفتیم.

دکتور عبدالباقی سمندری رئیس تصدی ملی بس معلوماتی را در مورد تشکیل موسسه و تعداد بس عا در اختیار ما گذاشت بقول رئیس این تصدی قرار داد توریید ۱۷۵ عراده بس با کمپنی (تاتا) هند به اهداء رسیده است که از آن جمله ۲۴ عراده آن بکابل رسیده یک

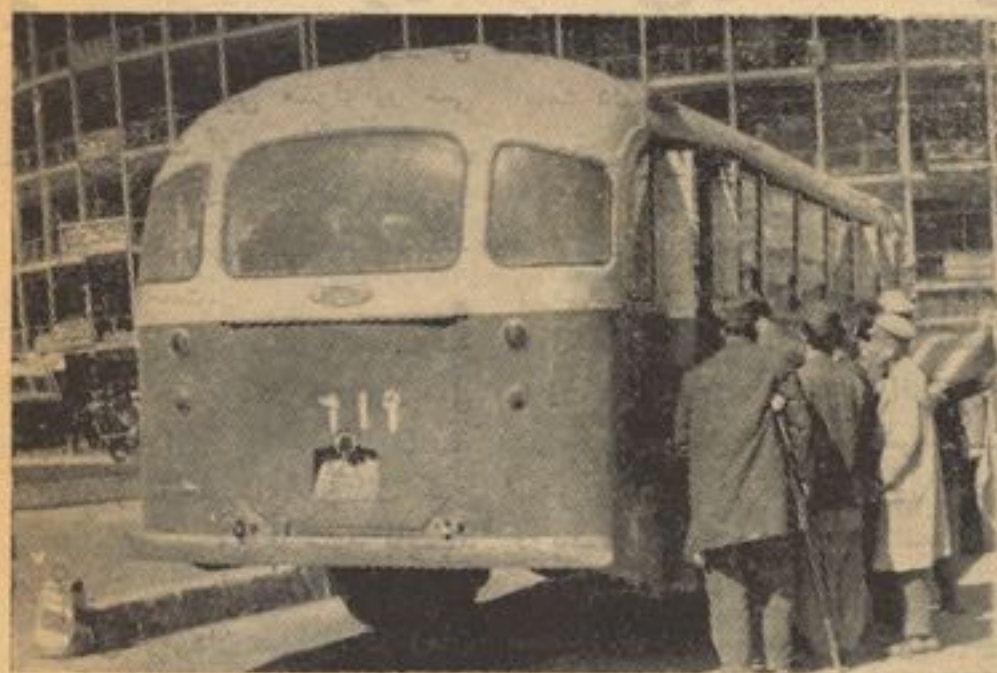
آشفتهگی و بی نظمی بس های شهری در طول سالها از عمده ترین پروبلم های شهر ما بحساب میرفت. یک نگاه دقیق به مجلات و روزنامه های کشور نشان میدهد که چقدر این اوضاع آشفته مورد انتقاد قرار گرفته و چه مقدار انتقادات مردم منعکس گردیده است. بارها شاهد این صحنه بوده ایم که چگونه نگران یک سرویس شخصی که در یکی از خطوط شهری فعالیت میکند بر اعتنا به پروگرام مرتبه موتورش را در ایستگاهی توقف میدهد بعد برای اینکه مفاد بیشتر کسب نماید چندین بار از دروازه پیشرو بالاشده مردم را چون خشت یکی عقب دیگر جا بجا نموده در دروازه عقبی فرو دامنه است، چه بسا که او با گرتی آلوده به میلایل و تیل از میان را کبین گذشته لباس همه را آلوده ساخته است تا پول خود را جمع نماید. و ای کاش آشفتهگی اوضاع بسرانی به همین یکی دو موضوع خلاصه میشد، رویه زشت استعمال کلمات و کسک



بس های جدید بکار افتاده است حالا وظیفه همشیریان ماست که در بالاشدن به بس نوبت را رعایت بنمایند.



کارکنان ملی بس که فعلا در دو خط شهری فعالیت میکنند لباس های متحدالشکل و مقبول دارند.



بس های جدید در تمام خط ها جای بس های فرسوده را خواهد گرفت.

لباس کارکنان بس ها مقبول و از آنکه های ساخت وطن تهیه شده دارای رنگ تیره و راه راه می باشد.

چون کارکنان بس ها را یک عده جوانان باسواد و تعلیم یافته تشکیل میدهد طبیعا می توان انتظار داشت که برخورد شان با مردم خوب و پسندیده بوده اثرات خوبی بیاورد. اکنون وظیفه همشهریان است تا در ایجاد نظم بیشتر بکوشند، هنگام بالا آمدن بسرویس و فرود آمدن نزاکت های معمول و اصل نوبت را رعایت نمایند.

توقع موسسه بس های ملی و مطبوعات اینست تا همشهریان گرامی مادر مسوود حفظ و نگهداری بس های جدید که بیول دو لث خریداری شده و در خدمت مردم قرار دارد در حقیقت مال خودشان است از هیچگونه همکاری

بعدا در مسابقات ممالک شرقی دیلی ۱۹۵۰ ع و مایلا ۱۹۵۴ هم تیم های افغانی اشتراک نمود حساب مسابقات دوستانه اتحاد شوروی و ایران و هندوستان. و چین را نمیگیریم زیرا جنبه بین المللی ندارند . در سبورت فوتبال امروز ۱۸ قانون بزرگست



یک عکس دسته جمعی از اعضای تیم فوتبال کلب خاور

در سال های ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ ع به طلاب فوتبال میاموختند پروفیسر مرحوم محمدعلی و مولوی محمد صدیق ماهر هر دو در سال های ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ و بعدا هم به فوتبال کابل خدمت نموده اند در سال های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ عیسوی مسج تیم خوب فوتبال بکابل بود تیم لیسه استقلال تیم لیسه حبیبیه تیم مهاجرین هندی تیم تفریح تیم لیسه امانی .

اولین مرتبه در سال ۱۳۱۲ هجری شمسی تیم فوتبال هند برطانوی بکابل آمده و در چمن حضور اولین مسابقه فوتبال کابل با تیم هند شروع شد نویسنده کپتان آزمون تیم ملی فوتبال در این مسابقه بودم یعنی ۳۶ سال قبل در تاریخ فوتبال افغانستان اولین سفر تیم افغانی همان سفر کلب محمودیه است بسال ۱۳۱۴ هجری شمسی به هندوستان که جمله بیست مسابقه با تیم های هندی و تیم های اروپا یان و عسکری برطانیا نمودند در مسابقات المپیکی سال ۱۹۴۸ ع است که تیم افغانستان به المپیک لندن شامل شد

بقیه صفحه ۵۳ تاریخچه فوتبال

بین المللی و امتحان تحریری و عملی بیک نظر کاندید دیپلوم حکمیت بین المللی میدهند که آنهم درجات اول دوم و سوم دارد تا زمانیکه اسم ریفری در مورد مخصوص کتاب فن فاباشد و از طرف کمیته ریفری هایتام انتخاب نه شود نمی تواند یک مسابقه صحیح را در ممالک پیشرفته اداره کند البته کنگد راسیون فوتبال ممالک آسیائی، افریقا، امریکای لاتین هم جداگانه موجود است که همه تحت اثر فن می باشند و هر کدام تشکیلات منظمی دارند در افغانستان سبورت فوتبال مانند دیگر سبورت های اجتماعی دنیا در دوره حبیب الله خان سال های ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ ع رونما گردید که ذریعه معلمین هندی مکتب حبیبیه و بعضی متخصصین خارجی و بعضی مهاجرین در کابل این ورزش پا بر عرصه وجود گذاشت یکی دو نفر معلمین فرانسوی مکتب استقلال و بعضی معلمین آلمانی مکتب امانی هم

نظریات و اندیشه‌های جوانان

جوانان در هر اجتماع قشر بزرگ و عضو فعال يك جامعه را تشکیل می‌دهند. همچنین و طایف جوانان در برابر مردم و میهنشان خیلی بزرگ و مسوولیت‌های فراوانی را بدوش دارند. جوانان امروز را میتوان تاریخ سازان قرن گفت: اگر جوانان ما برای سستی امر و ز به کار و عمل نیک بگرایند، درسی برای آیندگان داده‌اند.

ژوندون: تخلص ناهض از يك نویسنده و همکار سابقه دار مطبوعات است اگر بناغلی ناصر با ایشان قرابتی نداشته باشند موقع نخواهند داد بحقی احترام نشود.



ناصر ناهض

نظم در باره مود و آرایش جوانانیکه هنوز دوره تحصیل را تمام نکرده چنین است. جوانان باید بیشتر وقت خود را صرف تحصیل و درس خواندن نمایند و هر چه ساده باشند بهتر خواهد بود.

اما در قسمت آرایش دختران: آنده دخترانیکه سن و سالشان هنوز اقتضای آرایش و مود پسندی را نمی‌نمایند نباید آرایش غلیظ نمایند که نه تنها زیباییشان را تحت الشعاع قرار داده بلکه به ضرر



پیغله اقلیما متعلم صنف ۱۲ آریانا اقتصادشان نیز میباشد.

جوانان علاوه بر وظایف و مصروفیت‌های رسمی که دارند میتوانند آنده کسانی را که از نعمت سواد و دانش بی بهره اند رهنمایی نموده و آنها را تشویق به فرا گرفتن تعلیم نمایند. اگر هر جوان بدون در نظر گرفتن حق الزحمه و معاشی يك نفر از اشخاصی را که بی سواد اند تحت تعلیم و رهنمایی خویش بگیرند بعد از مدت کم يك عده اشخاصی را که بی سواد بودند صاحب سواد و تعلیم خواهند ساخت و این خود بزرگترین خدمتی است برای کشور ما.



سید یونس (سید زاده)

من عقیده دارم که مطالعه برای روشن نگه داشتن ذهن جوانان خیلی مفید است و مخصوصا که جوانان از کتب استفاده نمایند که واقعا در پیشبرد دوسویة دانش آنها نیز تأثیر مستقیم داشته باشد بخصوص کتابهای که موازی بدروس و نصاب تعلیمی مروج در لیسه‌ها و پوهنتونها بچوانان مفید ثابت گردد. مؤثریت آن بیشتر خواهد بود.



پیغله ملالی متعلم صنف دهم لیسه زرغونه



روان شناسی جوانان

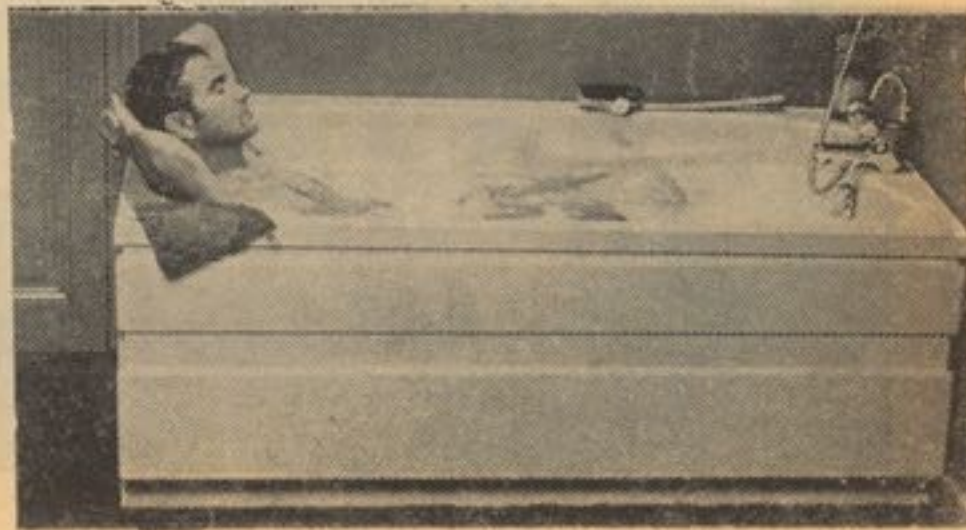
موفقیت در امور تحصیلی و در زندگی

ارزش‌های آموزشی و پرورش راتنها از راه تحصیل مواد درسی نمی‌توان بدست آورد بلکه با پیاسی یاد گرفتن مواد درسی شرکت در فعالیتهای که مکمل این مواد هستند بسیار لازم است. علم و عمل باید توأم باشند. علم را از طریق تحصیل در مواد درسی باید بدست آورد و عمل را از راه شرکت در فعالیتهای مختلف که مکمل مواد درسی می‌باشند باید دریافت.

بسیاری از مردان موفق، در زمان‌های پیش فقط از طریق شرکت در کارهای عملی توفیق خود را بدست آورده‌اند بطور کلی شخصیکه در

نشستن تن نیاز است، نه تفنن

داشتن صحت خوب و کامل آرزوی همه گان است. و این آرزو زمانی برآورده میشود که خود را باشستشو در آب سرد عادت دهیم خستگی‌های ناشی از کارهای جسمی و دماغی کم کردن وزن اضافی بدن، از بیس بردن لکه‌های وجود را میتوان با غسل نمودن در آب ازبین برد.



ژوندی تیا تر ونه اود خواهانو هنری فعالیتونه



د ۱۹۷۵ کال د ژوندیو تیاترونو یوه غوره نمونه چی دهغی به وړاندی کولو کبسی دخوانانو نقش مهم بلل شویدی .

که چیری د ژوندی تیاترونو نقش د عامه افکارو له نظره و خپل شی، څرگندیږی چه دغه راز تیاترونه د ریاستمیکي بدیدو به د ژولو سره تل د طبیعت څخه اهام آخلی اودننداره کونکو په ذهنونو کبسی د ژوندی تیاترونو خاطرات د بوزو ساعتونو د باره به خبر ندی نو که پاتسی کبیری .

د تیرو پنځه ویشتو کلونو په موده کبسی دات او هنر دسورر آفاقی تحولاتو او انکشافونو تر څنگ د ژوندی تیاترونو په کمیت او کیفیت کبسی دوه ډوله تحولات را منځ ته شول چه دهغو په جمله کبسی دسری چاپیریال به اصلاح کولو اود خوانو هنرمندانو دابتکاری قو او به پیاوړی کولو باندی د ژوندی تیاترونو نقش او اغیزه تر ټولو څخه مهمه بللی شو .

اوس اوس به عمومی نوکه د ژوندیو تیاترونو څخه دات ادهنر په چارو کی دخوانانو د استعدادونو د روزلو په

برخه کبسی زیاتی او څو اړخیی استغاری کبیری او لکه چه په دغه برخه کبسی معلومات لسرو د ۱۹۷۲ کال د شروع څخه راپه دخوا د موسیقی اوتصیل داماتورو هنرمندانو به روزلو کبسی د ژوندیو تیاترونو څخه زیاتی استغاری شویدی . به بلغاریا کبسی څوموره د مخه د پیاسا په نامه د ژوندیو تیاترونو یوه نوی اثر دتمثیل ستمیج ته وړاندی شو چه دبالقان دحوزی د نامتو ډرم لیکو نکي ایوان با زوف بوسطه لیکل شوی اود ۱۹۷۵ کال دمارچ دمیاشتی به لومړیو ورځو کبسی دصوفی به بنارکی دسکو ژبوگوسی به تیاتر کبسی دتمثیل ډگرته وړاندی شو . به دغه اثر کبسی چه ددرام د ډایرکتور او سناریو لیکونکی به گدون دټولو کار کونکو برخه یکبسی مهمه بریسی زیار ایستل شویدی چه د ریالیزم او رمانتیک دواړو سبکو نو څخه کار واخستل شی .

حقیقت ددی چه پیاسا د ډرام په

نظاره از بام دنیا

خس و خاشه شانه خالی می کنند به سوی دامنه های سخت و محکم و بی گیاه و وحشیانه می گریزند و اسارت چند دقیقه را با مستی های دیوانه وار پاسخ میگویند . بامیر گل فراوان دارد . آواز بامیر هنگامه شاعرانه ایست که اگر آهنگسازان آنرا بیافریند آمیخته یسی از فریاد های بلبلان ، صدای دریا و غرش درندگان خواهد بود که گاه گاهی نعره جوان نیرومند یا گریه کودک با آن می آمیزد .

این مردم با اندامهای متناسب و دارای خوش ترکیبی و زیبایی طبیعی بهترین نمونه های نسل آریایی اند .

جوانان بامیری با عضلات نیرومند نبرد شانرا با طبیعت آشکار می سازند . ساختن نمده ، کلاه ، بافتن گلیم چکمن و ساختن مو زه های چرمی از صنایع دستی آنجا بشمار میرود مردمان بامیر بشاش و خندان اند و از سالها با سینه صخره آسا و بازوان قوی به خشم با دها و توفان بارانها و سر گرانی بر شهای بامیر خندیده اند .

فرغز ، این کلمه را مردم بامیر افغانی چنین روشن می سازند که (تیریت) پدر این قبیله چهل دختر داشت و فرغز نیز در اصل فرغز تر است . فرغ به اوزبکی نیز چهل و فرز ، دختر معنی میدهد .

از تیریت بزرگ چهار پسر ماند که هر یک پدر یک قوم اند این فرزندان ، قزل ایاق ، قیج قور ، علفه و حنقه نام داشت که چهار قوم فرغز نیز به همین نامها نامیده میشود .

تپیه نان در بامیر شیوه مخصوصی دارد . د تیرگمی شا مکاهان پراز آواز های نا آشنا و شگفتی اود روبروی خرگاه ها پیره زنهار خانواده ها آتش فراوانی می افروزند و خمیر رامیان دیک مخصوص هموار کرده سر دیک رامی بندند و سپس آنرا در آتش گور می کنند و بدینگونه نان لذیذ و صحتی بدست می آرند فراورده های شیر بخش بزرگ غذای مردم است .

کار جسمی و غذای ساده با انرژی پشتیبان تندرستی شان میباشد .

عروسی مردمان بامیر چند روز و شبانه می یابد و با آواز دهل و توله بر گزار میگردد . بزکشی با نوزاد در میان صخره های بزرگ ، بر زمین سنگی و پست و بلند آنجا تماشا می است . مردم به صورت عموم از چوب به شکل دمپوره آله موسیقی می سازند و با نواختن آن در حلقه های چند نفری یادگوشه های تشها نیرو و نشاط می گیرند . شمار باشندگان بامیر کلان به ۲۸۰ واژ بامیر خورد به ۴۰۰۰ فامیل میرسد عموما در هر دره هفت یا هشت خانواده و در هر خانواده از پنج تا شش نفر زندگی میکنند .

مردم بامیر چون ما لدار اند سال و ماه شان در جاهای مختلف می گذرد . به دره ها وادی هایه شکل پراکنده از جایی به جای بجستجوی علف می روند . در بنهار به طرف جنوب و در زمستان این کوچ کنسی به طرف شمال انجام می یابد .

دره های مشهوری که فرغز های بامیر را در اغوش پراز سنگ و بی حاصلش جای داده اوج جلفه ، ارنیشل ، قره جلفه ، کولک طسرق ، مپمان یولی ، چهل آب ، تاش ، سرتاش و تزل غورم است .

در خانواده ها زن و مرد عهدست و یسار عهدگر بوده ، مساویانه کار میکنند . مشعل احترام به پدر و مادر و بزرگان قبیله در آنجا به روشنی و گرمی میسوزد .

در بامیر پرندگان وحشی به اقسام مختلف یافت میشود قاز ، مرغابی و غیره در جیبیل های کوچک بامیر فراوان است و همه از کمین شکاری و آتش گلوله در امان اند و در فضای سرد و هوای نا آرام بامیر بر می افشاند .

غز گاو ها و کراچی هاییکه باغز گاو بر ده میشوند مسافر را از پنجه تا بامیر میرسانند و در برگشت نیز تا پنجه می آورند . اسب های بر موی بامیر باجته های خورد خود نیز حاضر به این خدمت گزاری اند و بعد از آن راه برای موتر هموار است .

به ژوندیو تیاترونو کبسی دخوانانو ابتکارونو ته دلومړی توب حق و رکول یو حتمی کار دی اود یوزگاس او وارنا دځینو ماهرانو په عقیده که چیری د ژوندیو تیاترونو د سناریو گانو به لیکلو- ډایرکت کولو او تمثیل کولو کبسی به مستقیم ډول دخوانانو تسه دبرخی آخستلو جانس و ز برابر کړ شی یقین دی چه له دغه کار څخه به څو اړخیی استغاری تر گوتو شی . ټاکل شویده چی د ۱۹۷۵ کال د اگست دمیاشتی به وروستیو ورځو کبسی دوارنا دبنار په شمالي برخو دتوزی بحیری په سواحلو کبسی د خوانو هنرمندانو دشیوونې او روزنې له پاره یو ورکشاپ جوړ شی .

لیکلو او ډایرکت کولو کبسی دسری چاپیریال ټول ابتکارونه او هنری بدیدی په نظر کبسی نیولی شوی دی له پاره چی لکه پیاسا دهنر پارچی به څیر د ژوندی تیاترونو به برخه کبسی دخوانانو او به تیره د اماتورو هنرمندانو استعدادونو روزل شوی وی بنیای چی تر ټولو دمخه د یولی تمریناتی او تربیوی کورسونو جوړولو ته اقدام وشی او لکه چی دات او ژوندیو هنرونو دبین المللی فدراسیون د ورځنیو راپورونو څخه معلومیری داموضوع د ۱۹۷۲ کال څخه راپه دخوا دبلغاریا اود بالقان دحوزی دځینو نورو هیوادونو له خوا په غور سره څیر له شویده .

ستاره گان

شرمیلا تاگور در مورد همبازی های

خود سخن میگوید

۱ فسا نه سا ز

از شگنی سمانت مدیون است به دهرمندر احترام می گذرد. ششی کیور را انسان خوب میخواند. سراجیش کهنه را کاکا لقب داده است. بدلیپ کمار اخلاص و ارادت دارد.

شرمیلا تاگور همکاری های بی شائبه را مانند ساگر که او را برای بازی در فلم «سا شویق» و رهنمائی کرده در زندگی هنری خود اهم خوانده و از شگنی سمانت که وی را برای نخستین بار بحیث بازیگر اول در فلم های هندی موقع داده است جداً متشکر است زیرا فقط همین پرود یوسر بود که او را از بازی فلم بنگالی بسوی هنر نماینده در فلم های هند تشویق نمود.

شرمیلا قسم اول هنسرسی خود را با شپور در فلم های بنگالی پیش نهاد که اگر رورته بسوی فلمهای هندی برایش کشود. نمیشد بشهرت و محبوبیت و مقام و منزلت کنونی هرگز نمیرسید.

شرمیلا عقیده دارد اگر چه در دایره صنعت فلمگیری هندوستان مقام و حیثیت فلم های بنگالی نیز زیدخل است و طرز و شیوه و محبوبیت آن از نگاه تشکیلات هنری تا حوزه شمول در قطار فلمهای بین المللی راه دارد ولی در هندوستان از نگاه مارکیت و تمسداد



شرمیلا تاگور و دلپ کمار
صفحه ۵۸

تاشا چی دریک انحداد واقع میباشند و جان مطلب در این است که شگنی سمانت چهارده سال قبل درست در فرصتیکه فروغ و جلوه هنری شرمیلا در یک نقطه محدود تلالو داشت در کلکته او را دیدو بعد از اینکه چند قطعه فوتو از او برداشت دو روز بعد قرار داد دو فلم زایا شرمیلا عقد کرد فلمهای وی (کشمیر کی گلی وساون کی گپتار) نام داشت که از نگاه پذیرش مردم نقطه روشنی داشت شر میلا بعد از چهار ده سال در مورد همباز هایش چنین صحبت مینماید.

ششی کیور :

شرمیلا تازه بطرز کار دائر کتر مشهور سینمای بنگال (سینته جیت رای) آشنا لسی حاصل کرده بود که بسوی فلم های هندی کشیده شد او در مورد ستاره ها و هنرپیشه ها و طرز کار دائر کترهای سینمای هند کوجکترین اطلاعی نداشت وی برای اولیسن بار برای بازی در فلم (کشمیر کی گلی) با ششی کیور مقابل شد بقول خودش در برابر ششی کیور سراپا دست و پاچه بود شرمیلا میگوید در مورد ششی کیور روایات متعددی وجود دارد که از حقیقت دور نیست او مرد پرروی و دیده درای است چنانچه این حقیقت در فلم یک شب در پاریس بوضوح نمایان شد چه آرزو ها که ششی کیور کیتا بالسی را از دست داده بود در صحنه های فلم سخت مایه آزار و اذیت شده بود چنانچه در بیروت نزاعی بین من و ششی کیور بوجود آمد بطوریکه اگر فلم از (شگنی) نبود حتما آنرا تکمیل نمیکردم لذا قسمت اعظم فلم را در حالیکه مناسبات ما عادی نبود و درغیر از صحنه های فلم با هم دیگر سخن نمیزدیم تکمیل شد و دیگر از بازی با او در فلم ها جداً معذرت خواستم

دهرمندر :

هنر نماینده در فلم ها با دهر مندر لطف به خصوص دارد او مرد نهایت شریف و کسم صحبت است در کار هیچکس کوجکتر یسن مداخله نمیکند و هیچگونه بلند پروازی نسبت به دیگران در نهاد وی موجود نیست او صاحب

یک شخصیت اخلاقی بوده ولی مقابل هنک حرمت هیچکس قدرت تحمل ندارد.

سنیل دت :

این باز یگر هم نهایت شریف - نیک کردار و صاحب اخلاق خجسته و نیک است احترام فراوان بر زبان دارد اما گاهگاهی شوخی هایی میکند که در مقابل آن حوصله فراخ باید از خود نشان داد.

اودریکی از روزهای تهاد گذاری کاریوریشن «یو- پی» بدون مقدمه از عقب میکسرو- فون آواز داد که به تقریب این روز نیک و مسرت آفرین شرمیلا تاگور بحاضر یسن سخن میگوید.

منکه از یکطرف آمادگی نداشتیم و از جانب دیگر کلمات شایسته اردو را بخوبی تلفظ نمیتوانستیم ازین شوخی سنل صاحب بسی اندازه خشمگین شدم که این خشم و لیسظ

مدنی دوام کرد ولی سنل صاحب با ابراز اینکه از اینگونه شوخی ها کدام هدف بخصوص ندارد و صرف بقتضی مسمت ما: اما روا میدارد معذرت خواست در هر حال باوا احترام زیادی قابل استم.

ششی کیور :

این هنر پیشه بکار هیچکس غرض دار



شرمیلا تاگور و دهرمندر

نیوده و کار های خود را خاموشانه پس وقت و زمانش انجام میدهد او مرد حلیم و برد بار بوده و عشق فراوانی بوظیفه معینه از خود نشان میدهد. اگر همبازی او نا وقت حاضر و یا غلطی های او در سن فلمبر داری تکرار شود هیچگونه عکس العمل از خود نشان نمیدهد و فقط خنده میکند .

ششی کیور برای همکاران خود بحیث يك دوست صمیمی مشوره های مفید میدهد او در صحنه های سکس و صحنه های رومانتیک خجالتی شده غالباً رخساره هایش مانع دو شیرزه ها کلگون میشود خلاصه برای این بازیگر جوان و محبوب کلیه ستارگان احترام بخصوصی قایل میباشند .

واجبش گفته :

براجبش گفته همه خطاب و کاکاه را میکند که من هم او را بهمین نام میخوانم او برای اجرای کار بوقت وزمان معین حاضر نمیشود از اینرو با طرز کار او در طول کار فلم هائیکه با او همبازی بودم منمب عادت کردم زیرادد دیگر فلمها بوقت معین بالای کار حاضر می شدم اما چون میدانستم که کاکا ناوقت میاید ازینرو با قبول اینکه کاکا سر وقت حاضر نمیشود منمب وقت شناسی را ترك کردم اما اینکار فقط برای فلمهای کاکا بود پس کاکا برای نقش های محوله بسیار زحمت میکند و با دیگران نیز همکاری مینماید .

او بعد از ازدواج قدری متاثر مینماید برای اینکه فکر میکند ازدواج يك قسمت محبوبیت او را زایل خواهد کرد در حالیکه چنین نیست و اگر باشد باید این فورمول در مورد دلپس گمار بدیوانند دهر مندر و متو چکمار نیز صدق کند .

جای مگرچی :

این مرد بخاطر اینکه مربوط بغامیل مگرچی ها یعنی پرود یوسر هاو دائر کتر های نام دار است از خودراضی وخیلی هم مغروراست در فلم (دل اور محبت) با دلسردی و بسی میلی تمام نقش خود را ایفا میکرد و علت آن هم این بود که درآغاز میخواست نقش

هیروئین فلم به اشا پار یکه تفویض شودولی از آنجا نیکه خواسته او بمنصه عمل نیامد علاقه او نسبت بکار های معینه روبکا هس تهاد . اما در فلم شخصی خود که (همسایه) نام دارد با همان نخوت و خود پسنندی مخصوص بکار ها بحیث هیرو پرود یوسرو دائر کتر ناخر دانه می پرداخت به یگانه



شر میلا تاگور وشوهرش

کسی که ابراز نظر نمیتوانست همانا کمره مین فلم بود چونکه در کمره هیچگونه سر رشته نداشت او در فلم همسایه با وصف صرف مساعی و تلاش های مذبو خانه اش باز هم موفقیتی بدست نیاورد و از آغاز تا انجام فلم حتی يك حرکتی به ستارگان نیا موخت و اگر هم یاد داشتی داشت صرف انتفاع نفسانی او را خالی میکرد .
دلیب گمار :



ششی کیور وشر میلا تاگور



شرمیلا تاگوردريك ژست دیگر

ازدوستگان

آزادی

ای موهبت دور زمان آزادی
از بسکه مقام تو بلند آمده سر
محصول نبرد رزم جوان هستی
بر بیریق مانوشتی از خون شهید
شش جوزا و روز دیگر با کست
دائم باشی تو بر فراز سرما
زیبایست اگر به جشن خودیاد کنیم
«هادی» شب و روز خواند این گفته خوشی

وای لغت ممتاز جهان آزادی
افکنده بیبایت آسمان آزادی
ای آمده باتیرو کمان آزادی
جاویدی نام کشتگان آزادی
بیست و شش ماه سرطان آزادی
چون چتر شکوه سایبان آزادی
نام خوب و خوش «امانه» آزادی
دایم باشی و جاودان آزادی

گرچه شعر مذکور به مناسبت جشن آزادی کشور برای ما فرستاده شده بود با آنکه چون دیر رسید بخاطر تقدیر از نعمت آزادی درین شماره نشر نمودیم.

سازیم اما در وقت آسایش و راحتی «دروقتیکه» از کار آسوده شده و باید خوشحال و شادمان باشیم امر یمن میباید نگرانی و پریشانی روی زشت خود را بمانی نمایدند و مارا وادار میکند که از خود بپرسیم: در این زندگی بکجا میرسیم؟ آیا روی خوشی و سعادت را خواهیم دید؟ ... زمانیکه ما مشغول نیستیم مغز ما حالت خلأ فضای خالی را میابد و چون از خواص طبیعت است که همیشه فضاهای خالی را پر کند بنا بر آن میکوشد تا مغزهای خالی را تشخیص داده و به نحوی آنها را مملو سازد. اما به چه وسیله؟ معمولا با احساسات، زیر حس اندوه، ترس، حسد، کینه و عداوت همیشه بانروی شدید و وحشیانه ای پیش رفته و بقدری تند راه خود

را باز میکند که افکار آرام و احساسات خوش مجبورند در برابر فشار اندوه از مغز بیرون آید و جای خود را به آن بدهند.

جیمز مورسل استاد علم تربیت در این باره میگوید: «نگرانی در وقت کار پشما رو نمی آورد، بلکه در پایان آن ظاهر میشود» در آن موقع فکرتان بی اراده متوجه چیزهایی میشود که بسیار زننده و مغز شما چون موتی بدون باری است که بتندی پیش رفته و با تکان های خود در هم میسکند، علاج نگرانی و راه جلوگیری از این در هم شکستن عصبی این است که مغزتان کاملا اشغال شده باشد.

ادامه دارد

پاسخها

کابل پیغله تریا عادل الیاس در مرکز فرهنگی امریکا: از سلامهای براز لطفتان تشکر. خدا نخواست باشد که ایندشما به یاس بدل گردد. برای این سوء تفاهم مطلب ارسالی شمارا در همین شماره درج نمودیم:

آقای کریم شیون، شعر انتخابی نان را گرفتیم به امید همکاری همیشهگی نان مطالب ارسالی اگر غیر از شعر باشد زودتر نشر خواهد شد.

تخار - آقای عبدالرزاق نرسر صحت عامه تخاره نامه تان رسید از سلام و احترامات مزید تان تشکر اندخوی - آقای عزیزالله (عزیز) متعلم صنف یازده لیسه ابو مسلم

ازدرد های گرم و پر شور تان خیلی متشکریم. امید است مجله ژوندون بتواند تا در زمره مشتریان کین همیشهگی اش در آئینده امید همکاریهای بیشتر شما.

کابل - پیغله لیلا (شعور) شعر انتخابی تان رسید. امید داریم ازین به بعد مطالب انتخابی غیر از شعر بفرستید.

بروان - آقای محمد نذیر (زهیر) اشعار ارسالی تان رسید امید است در آینده مطالب شریین و با مزه دیگر غیر از شعر نیز بفرستید.

آئین زندگی

بقیه از هفته گذشته

چگونه نه قبل از

آنکه نگرانی مارا از پادر آورد آنها خورد

کنیم

پاستور عالم معروف از آرماس در لاپراتوار و کتابخانه یاد کرده است و بنظر شما عجیب میاید که آرماسی در این دو مکان باشد اما علت آن اینست که در کتابخانه و آزما یسگاه شخصی بقدری در خود مستغرق میشود که فرصت تسویش و نگرانی برایش باقی نمی ماند. ازین رو محققین و انحصاسیکه مشغول بکار های آزمایشی هستند خیلی کم گرفتار اختلالات روحی و عصبی میگردد زیرا وقت اضافی برای این قبیل چیزا ندارند. شاید بنظر شما سنگین آید که اشتغال بکار موضوع ساده و معمولی است. و نمیتواند باعث انحراف فکر شده و نگرانی و دلپیره را رفع کند در حالیکه این موضوع مربوط به یک قانون کلیسی و اساسی روانشاسی بوده و از مدتها پیش مورد تأیید روانشاسان قرار گرفته است. طبق این قانون انسان هر قدر هم که روشن فکر باشد باز در یک لحظه نمیتواند نگرش را متوجه بیشتر از یک نوع احساس را نمی پذیرد و ورود یکی باعث خارج شدن دیگری است. مشغول ساختن و وادار کردن بکار راه معالجه ایست که امروز روان شناسان در باره بیماران پیکونوروتیک (عارضه روحی و عصبی) اجرا میکنند. این عمل نازکی نداشته و آنرا از خیلی پیش بکار میبردند و معتقد بودند که کاروسر گرمی باعث شفای این چنین مریضان بوده و سبب آرامش اعصاب تحریک شده آنها میگردد هر دو دکتر روان شناس بشمار میگویند که اشغال بکاری یکی از بهترین دوا ی مسکن است که تاکنون برای اعصاب شناخته شده است.

برای بیشتر ما مردم سهل است که در موقع کار و زمانیکه با دیگران هستیم خود را سرگرم

لا فونتن

یکی از شعرای قرن هفتم فرانسه که در سال ۱۶۲۱ در شهر ساتو نیژی در یک خانواده که از طبقه متوسط فرانسوی بود بدنیا آمده لافونتن است. لافونتن که پدرش ماسور جنگلداری در شهر خو د بود خودش در یکی تحصیل پرداخت.

وقتی ۲۷ سال داشت پادختر شانزده ساله ازدواج نمود. بعد از مدتی یعنی بعد از سپری شدن ده سال رشته این ازدواج بهم خورد. لافونتن در سی سالگی بنوشتن آغاز نمود اشعار زیبایی میسرود در همین موقع با طبقه اشراف فرانسه آشنای پیدا کرد که این آشنایی کمک های زیادی به وضع او نمود اولین اثر شعری لافونتن پارچه زیبایی بنام داستان عاست که خطاب به یک دوک سروده بود و در سال ۱۶۶۶ دومین قسمت اثر خویش را به نام داستان ها تکمیل نمود و نشر کرد دو سال بعد آن یعنی در ۱۶۶۸ اثر دیگری به نام داستانها انتشار یافت و از آن بعد لافونتن به حیث شاعر چیره است به جامعه ادبسی فرانسه معرفی گردید. و به عضویت آکادیمی فرانسه نامزد شد. آثار این شاعر فرانسوی حتی امروز شهرت زیادی در جهان داشته و نامش را چا ویدانی ساخته است. لافونتن در نوشتن آثارش اکثرا تحت تأثیر عادات و رسوم و افکار شرقی می بود چنانچه اثر معروف او به نام الهامه هادارای خصوصیات زیاد تر شرقی بخصوص کلیله و دمنه بود که آن را در قالب شعر در آورده بود قسمت دیگر داستان های او تحت تأثیر نویسنده بزرگ و شاعر آن معروف ایتالوی قرار داشت.

لافونتن نویسنده و شاعر خیلی محبوب عصرش بوده و علاوه از اینکه در ادای چمالات و پارچه هایش مهارت بزرگ ادبی به خرج میداد از نگاه مفکوره نیرخیلی انتباهی و اخلاقی بود او این نقدها و انتباهات را که در اشعارش گنجانیده بود از زبان حیوانات و پرندهگان به خواننده بازگویی کرد. و از این لحاظ شهرت زیادی حاصل کرده بود.

فرستنده: لریا عادل الیاس از شورای فرهنگی امریکا

تاریخهای

برجسته جهان



دست و بازوی اینان پیوسته در کار و در خدمت تولید و رفاهیت مردم است

سال ۱۷۸۴ :

درین سال پیتز گرین از بالتیموریک بالون را با کودکی به هوا بلند نمود و نخستین پرواز انسان را به هوا عملی ساخت .

سال ۱۷۸۵ :

درین سال مردی بنام جان فیچ از نیوی جرسی امریکا نخستین کشتی بخاری را بکار انداخت و در سال ۱۷۸۶ و ۱۷۸۷ کشتی های وی در بین تر نیتون و فلا دلفیا رفت و آمد میکرد .

سال ۱۷۸۸ :

آسترلیا (بنام هالیند جدید) از طرف برتانیای اشغال گردید .

سال ۱۷۸۹ :

دو اثر رای گیری جارج واشنگتن به حیث رئیس جمهور امریکا انتخاب گردید نتایج رای گیری چنین بود از جمله ۷۳ رای ۶۹ نفر که حاضر بودند به نفع او رای دادند ۴ نفر دیگر اصولا در مجلس رای دهی حاضر نشدند آدم معزول واشنگتن هم ۳۴ رای حاصل کرد و برنده شد. انقلاب بزرگ فرانسه بتاریخ ۲۰ جون آغاز یافت اعضای شورای عوام در محکمه تینس سو گند یاد کردند تا آنگاه که پادشاه یک قانون اساسی و معقول نسازد دست از محاربه بر ندارند بتاریخ ۱۴ جولای به باستیل حمله کردند و درین روز همه محبوسان سیاسی رها گردید بالاخره مردم قدرت را بدست گرفتند.

سال ۱۷۹۵ :

اتحاد مثلث بین روسیه، اتریش و برتانیه روی کار آمد.

سال ۱۸۰۵ :

ناپلیون که به حیث امپراتور فرانسه عرض اندام کرده بود بتاریخ ۱۷ اکتوبر اتریش را شکست داد امپراطوریت مذهبی رومن را منهدم ساخت و برادران خود را بنام جوزیف و لویی پادشاه ناپل و هالیند مقرر نمود لار دنیلسون قوای بحری فرانسه را در کیپ تارا فلیگر شکست داد و بتاریخ ۲۱ اکتوبر سیادت خویش را درین محاربه از دست داد.

سال ۱۸۰۶ :

ناپلیون پروشیایی ها را بتاریخ ۱۴ اکتوبر ۱۸۰۶ شکست داد و سزار اسکندر اول معاهده صلح را امضاء کرده برادر دیگر خود را پادشاه ساخت.

سال های ۱۸۰۸-۱۸۰۹ :

فرانسویان به امر ناپلیون مادرید را اشغال کرده و بطرف روم حمله بردند ناپلیون جوزف را به حیث پادشاه اسپانیا انتخاب نمود بعدا پرتگال را نیز اشغال نموده جنگ با برتانیه را اعلام کرد.

سال ۱۸۱۰ :

ناپلیون با ملکه زوزفین ازدواج کرد مدتی با او بسربرد اما وقتی باشاهدختی از اتریش بنام ماریا لوتیزا برخورد چنان در عشق او اسیر شد که زوزفین را به مالمیزون فرستاد و بالتویزا ازدواج کرد بتاریخ ۲۰ مارچ ۱۸۱۱ نخستین فرزند آنها بدنیا آمد .

بتاریخ ۱۳ اپریل ۱۷۹۱ میرابو قتل رسید در ۱۹

اگست ۱۷۹۲ محکمه انقلابی دایر شد و در ۱۷ سپتمبر همان سال جلسه ملی بز ر گی منعقد گردید در نتیجه مذاکرات این جلسه بتاریخ ۲۲ سپتمبر جمهوریت فرانسه تاسیس و اعلام گردید.

در ۲۱ جنوری ۱۷۹۳ لویی شانزدهم را

اعدام کردند پس از آن مجادله و جنگ های شدیدی ادامه یافت بتاریخ ۱۵ سپتمبر ۱۷۹۳ لویی هفده در مجلس جان سپرد و در ۸ جون ۱۷۹۵ صلح مجددا در فرانسه مستقر گردید انقلاب بزرگ پایان یافت بتاریخ ۲۴ دسمبر ۱۷۹۹ ناپلیون به حیث اولین نسل انتخاب گردید بعدا در اگست ۱۸۰۲ دوره قیادت او برای همیشه تثبیت گردید.



پیشه و رانیکه از پهلوی خدمت صادقانه بجامعه و مردم مصدر خیر و عمل صالح میکردند عنصر سلیم و عضو مفید جامعه شناخته می شوند.

قصه‌ای از غصه‌ها

سرگذشت واقعی

تهیه و ترتیب از مریم محبوب

تا وقتی که سر ویس از جا تکان نخورده بود من هرگز متوجه نشخاخص دیگری که با من همسفر بودند نشده بودم، او لتر از همه صدای مردی که دم دروازه پیشروی ایستاده بود مرا متوجه موقعیتم و قیافه خود او ساخت، چیزی را میجوید و در همان حال صدا نمود: - يك دعای خیر...

لب های مسافران تکان خفیفی خورد، موتر به چپ و راست تکان میخورد و میخواست از سرك خاك آلود خود را به جاده اسفلت بکشد و رهنسپار کابل شود.

من برای اجرای کار مهمی به مزار رفته بودم.

زمانیکه به بلخمری رسیدیم یکی دو ساعت موتر در آن جا توقف کرد برای رفع خستگی از دروازه پیشروی موتر فرود آمدم از دنبال دختر فرود آمد با صورت گرد موهای موج و چشمان سیاه زاغی که نگاه معصومی از آن می تراوید.

بهرهن سید چین چین و آستین کوتاهی پوشیده بود. جلد تارک رنگش حاکی از آن بود که زیر اشعه داغ آفتاب بزرگ شده و لب این رنگ با آن چشم های زاغی، لب های گوشت آلود بینی متناسب به جهره اش قیافه او را چنان پرکشش ساخته بود که بادیدن او حالت بخصوص به من دست داد. خود را از سر راهش گوشه نمودم و او با احتیاط بدون اینکه به من نگاهی کند معصومانه از کنارم رد شد، اندکی بعد زن مسنی که شاید مادرش بود با بچه سیزده، چارده ساله ای به او پیوستند.

به خاطر تیشی که در دلم احساس کردم پیش خود شرمند بودم، گرمی مطبوعی بدنم را فرا گرفت با وجودیکه میگو شیدم از نگاه بسوی او برهیز کنم و عنان دلم را بدست هرزگی نسبارم، گاهی بدون اختیار

صفحه ۶۲

نگاهم بسوی او پرواز می نمود.

موتر دو باره براه افتاد، این بار در میان موتر نگاه دقیق تری به مسافری انداختم ولی این نگاه بیشتر به خاطر او بود. چند ساعت از ظهر گذشته بود که بکابل رسیدیم، دلم میخواست بدانم او به کجا میرود و در کجای کابل منزل دارد. ولی هرگز بفکر تعقیب او نبودم. بکس های مسافران را از بام موتر فرود آورده بودند تکسی های دور موتر سرویس را اگر فته بودند. بسرك همراه آن دختر به مشکل بکس را بلند می کرد تا نزدیک يك تکسی ببرد، پیش رفتم و کمکش نمودم تا بکس را در تکسی بگذارد. زن پیر و آن دختر هم نزدیک آمدند. زن پیر با لحن محبت آمیزی گفت:

- تشکر بچیم!

عوش و حواسم متوجه دختر بود تا ببینم او در برابر من چه عکس العمل دارد. او همان نگاه معصومش را به من دوخت و بدون اینکه حرفی بزند بهلوی مادرش در تکسی جا گرفت. من که در گوشه راه دور شدن تکسی را مشاهده میکردم گوشه شیدم از نگاه او چیزی درک کنم... نگاهش بقدری عادی بی تفاوت و آرام بود که نمی توانستم چیزی از آن استنباط کنم... بنظرم آمد که حتی موقع دیدن من هم مرا ندیده است نگاهش فقط يك چیز را نشان میداد آن «هیچ» بود این او لین بار بود که با چنین نگاهی مواجه شده بودم، فکر میکردم «او» در خاطرم باقی نخواهد ماند، مانند هر تصویری دیگری از صفحه ذهنم پاک خواهد شد من حتی برخورد های وسیع تر و نگاه های

خیلی بر معنی تر دختران را بعد از اندک مدتی فراموش میکردم، اما نمیدانستم چرا در برابر این دختر با آن نگاه هیچش اینقدر تا تسیر پذیر بودم. روزها گذشتند ولی من همچنان اسیر نگاه هائی بودم که از آن «هیچ» تراویده بود.

شاید همین ابهام، همین گنگی نگاه او روح حساس و گنجکا و مرا تصرف کرده بود...؟

دست به خیالبا فی زدم و خواستم رمز نگاه های او را دریابم ولی به هر نتیجه ای که میرسیدم قانع نمیکردم، فقط يك چیز مسلم بود آن این بود که در نگاهش «هیچ» بود.

حق داشتم تا راحت شوم، آخر هر نگاهی معنی ای دارد، در ساده ترین برخورد ها آدم با نگاه های مختلفی مواجه میشود و آشکار معنی نگاه را درک میکند.

هنوز یکماه از این جریان گذشته بود که باز هم او را دیدم من که در این مدت تلاش ذهنی فراوانی به خاطر درک معنی نگاه او به خرج داده بودم و جز «هیچ» نتیجه دیگری بدست نیآورده بودم نخواستم فرصت را از دست بدهم، نزدیکش رفتم بادل و جرات فراوان بدون اینکه موضوع در میان باشد با او در صحبت را گشودم.

- شما مرا به خاطر می آورید؟

- شما را...؟

- بلی

بعد اضافه نمودیم:

شما همسفر در راه مزار شریف بودید لحظه ای مکث کرد، بعد لب هایش را بشکل جالبی جمع کرد و گفت:

- اوه بلی...

لحظه ای بعد طوری که معلوم میشود کار ضروری دارد از من خدا حافظی کرد و رفت دیدار دوباره تصویری او را در ذهنم رو شنتر ساخت از این که به حرفم گوش داد و بخصوص مرا بیاد آورد امید واریم قوی تر شد و علاقه ام در برابرش دو چند شد. وقتی او رفت گفتم:

اگر او هم را ضی باشد، باوی از دواج میکنم. و چه خوب است که ازدواج با عشق همراه است. با قدم های محکم راه خانه حمید را در پیش گرفتیم. از کودکی عادت کرده بودم که هر رازی را او لتر از همه برای حمید بگویم. حمید از همان دوستان صمیمی ام بود که نمیتوانستم حرفی را نا گفته به او در دلم نگه دارم. مخصوصا اینکه دو ماه قبل حمید نامزد شده بود و مرا به ازدواج تشویق میکرد.

بعد از احوال پرسشی مختصری حمید مرا بدرون خانه برد گفتم:

بقیه در ۶۳

ژوندون

قصه‌های از غصه

میخواهم در بارهٔ موضوع مهمی
همرایت گپ بزنم.
خندید و گفت:
- اکنون موضوع مهمی در خانه ما
مورد گفتگو ست بیا ببین چه حال
است.
خلاصه عروسی حمید سر بر اه
بود. همه آما دگی برای شب عروسی
میگرفتند.
سه روز بعد از آن روز درجاده
عمومی صدای بگو شم رسید.
- آغا...

سرم را بر گردانیدم نگاهم در نگاه
دختری که روی گرد و چشمان زانگی
داشت بر خورد کرد. او که متوجه
بهبت زدگی و دست و پا چگی من
شده بود خندید و گفت:
- بدون شک باز هم به من کمک
میکنید.
آنگاه بستمه بی را نشان داد که
در جابجا کردن به تکسی کمکش
کنم.

بعد از چند لحظه گفت:
- آخر شما زامن می شناسم.
اسمتانرا میدانم. عکس های تا ترا.
- عکس های من را؟
و خندید و گفت:
- اما شما دفعه های قبل که



رئیس تحریر: محمد ابراهیم عباسی
مدیر مسؤل عبدالکریم رو هینا
معاون: پیغله راحله راسخ
مهمتم: علی محمد عثمان زاده
تلفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵
تلفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹
تلفون دفتر مدیر مسوول ۲۶۸۴۹
تلفون منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳
تلفون ارتباطی معاون ۱۰
تلفون منزل معاون ۴۰۷۶۰
مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴
سوچورد ۲۶۸۵۱
آدرس: انصاری واپ
وجه اشتراك:
درداخل کشور ۵۰۰ افغانی
در خارج کشور ۲۴ دالر.
قیمت يك شماره ۱۳- افغانی

مطبعه دولتی

دیدمتان نخوا ستید خود را به من
معرفی کنید سرم گیج بود. اصلا
ندانستم از آن لحظه بعد چه چیزی
اتفاق افتاد.

آنروز هم گذشت. موضوع را
برای حمید نقل کردم و ادامه دادم:
- نمیدانی حمید او چقدر
زیباست... چشمان سیاه زا غی...
ابروان کمان. و...
حرفم را برید و گفت:
- با او ازدواج میکنی.
- معلوم مدز... پس خیال میکنی
ز تو عقب می مانم.

شب عروسی حمید فرا رسید.
من موظف شدم که یکی
از خوشا وندان حمید را که
آدم مسنی بود با موتر به خانه اش
برسانم... از قرار معلوم مرضش
شدت یافته بود. موقع که بر گشتم
متوجه شدم که عروس و داماد را به
سالون آورده اند و در جای مخصوص
قرار گرفته اند. خود را فوری به
عروس و داماد رساندم. در سه قدمی
آن ها در جایم خشک شدم. عروس
چشمان زانگی و روی گرد داشت
بروی مو های سیاه و مو جش تا ج
سفیدی زده بودند. اندام سر بی
رنگش در میان لباس سفید عروس
زیبایی شکفت انگیزی به او داده بود.
صدای حمید در آن حالت گیجی می
شنیدم.
- نازی... کریم را شناختی
بهترین دوست من... عکس هایش
را که برایت نشان داده بودم... همه
چیز تمام شد.

دمیرمنو تولنه

وبلانگذاری ها در مسیر آزادی همگانی
مناسبات نوینی می تواند زنجیرهای
فر توت گذشته را نابود سازند
که در «خطاب مردم» علما تحلیل شده
و کار های اولیه و اقدامات نخستین
نیز راه اجرا را پیدا نموده و آن اینکه
باتقسیم زمین های دولتی به فامیل
شای بی زمین حتماً مناسبات جدیدی
غیر از مناسبات قبلی حاکم بر زندگی
مردم خواهد شد. این مناسبات جدید
حتما باید سازمان مربوطه خویش را
در سطح سازمان های روستایی جامعه
دشمنه باشد و تناسب مناسبات جدید
باید در نظر گرفته شود که سازمان
زنان جمهوری افغانی نیز با
همین هدف به فعالیت خواهد پرداخت.
دمیرمنو تولنه قرار زبان اساسنامه
مصوبه حکومت جمهوری متناسب به
احتیاجات زنان افغان فعالیت های
آینده زنان را منظم خواهد نمود.
به امید رسیدن به اهداف عالی



خرادی و شبکه کاری روی چوب از هنرهای قدیم دستی در کشور
ماست

سر افگشتان

فرامیرند.
میرمن بیرم زن با احساس ژرف اندیش
کابل می رود و محصلین و محصلات که علاقمند
به صنعت قالین باشند ایشا ترا به هنر
بافت قالین آشنا می سازد.
میرمن بیرم هفته یک مرتبه به پوهنتون
و چیز فهم است و شش فرزند دارد وی در
مورد تربیه رسیدگی و مواظبت از فرزندانش
چنین گفت:
با وجود مصروفیت های پی گیر میتوانم در
امور منزل رسیدگی و نظارت نمایم و هم
فرزندان خویش را مطابق اقتضات عصر و
زمان تربیه و سرپرستی کنم و فرزندانم
به هر حرفه و هنر که علاقه و دلچسپی دارند
تادر امکان زمینه رشد استعداد شانرا مساعد
می سازم که تا از طریق دست یافتن به رشته
اختصاص خود بتوانند استعداد خویش را
بیشتر تبارز دهند و خدمت مفید وارزنده به
مردم جامعه و کشور خویش انجام دهند.
فراهم شود و یقیناً زنان مبارز
افغانیستان با قبولی زحمات و اشکال
گوناگون مبارزه و وسیله های دست
داشته درین راه موفق خواهند شد و
جامعه آینده افغانیستان، بسد و ن
اینست که دمیرمنو تولنه در راه معین
خدمت به زنان شاهد موفقیت های
باشد تا عملاً در کار و پیکار فعالیت
های روز مره تساوی حقوق مرد با زن

دولت جمهوری ضمن استقبال قابل وصف
از تصمیم دولت جمهوری در سال بین-
المللی زن آرزو مندی زنان منصور
اینست که دمیرمنو تولنه در راه معین
خدمت به زنان شاهد موفقیت های
باشد تا عملاً در کار و پیکار فعالیت
های روز مره تساوی حقوق مرد با زن



با ابزار و وسایل ساده کار منبر و محصول زیبا عرضه میکند

ش
س



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**